

رمان از هوس تا عشق

به قلم: ساجده جلیل زاده
ژانر: طنز کلکی. عاشقونه.

پارت 1

مه گل: با اعصابیت از اتاق محمدی. بیرون اومدم
و مشغول جمع کردن وسایلم شدم اه لعنت به این
زندگی مردک بیعشور موردیشعور خودتو. شرککتو
ببرن.

کیفمو برداشتم که نگام با نگاه محمدی تلافی کرد
روبه محمدی گفتم جواب این کارتونو. میبینید

محمدی: بسلامت خاتم زند

مه گل :با اعصابانیت بهش نگاه کردم و از شرکت بیرون اومدم اوف ماشین از کجا گیر بیارم. این وقت شب به ساعت نگاه کردم ساعت ۱۱ بود موبایلمو. از کیفم دراوردم اوه چقدر ارزو زنگ زده بود

پارت 2

مه گل :شمارشو گرفتم .

ارزو:الو درد. دختری. بیعشور کجا موندی معلوم هست هیچ‌نگاه به ساعت کردی قرار بود. ساعت 8 اینجا باشی.

مه گل :خب دختر. نفس بکش ترمز بریدی مگه. دارم میام جریان داره. میام تعریف میکنم برات تو راهم فعلا گوشو توجییم گذاشتمو مشغول دید زدن. خیابون شدم به زندگی که داشتم فکر کردم پدرمو توحادثه تصادف از دست دادم. مهر داد. داداش بزرگترم که بخاطر بدهی که بالا آورده تو زندان هست و ارزو خواهری که دوسال از من کوچیکتر هست مشغول درس خوننده و منی که برای پرداخت بدهی داشتم و تحصیل ارزو سخت دنبال پول در آوردنم

پارت 3

مه گل: حالا هم که از شرکت محمدی اخراج شده بودم. مونده بودم. چجوری کار پیدا کنم تا بتونم بدهی داداشمو صاف کنم و داروهای مادرمو بخرم توهمین فکر بودم که ماشینی. بوق زد برام نگاه کردم دیدم. از اون ماشین های خارجی و دوتا پسر داخلش بودن محل ندادمو به راهم ادامه دادم.

پسر: بیا بالا بهت خوش میگذره پول خوبیم بهت میدیم. 😊

مه گل: خونم به جوش اومد. بهش گفتم تومگه ناموس نداری بی غیرت. تف به شرفت. پسر هه از ماشین پیاده شدوگف

پسر: بفهم چی میگی بی غیرت. پدرو هفت جدو ابادته. توقع داری. تو این ساعت اسمتو بزاریم فرشته پاکدامن که تو خیابون روانه شدی.

مهگل: مگه هر کی تو خیابون راه بره خرابه. مریض روانی. برات. متاسفم پسر هه خواست به طرفم حمله ور بشه که اون یکی پسر هه که بهش میخورد دوستش باشه گف ولش کن بیا بریم امیر پسری که

حالا فهمیده بودم اسمش امیر هه گف امیر : مالیم نیستی. ولی جواب این حرفاتویه روز. پس میدی.

پارت 4

مه گل :پوزخندی ☺برایش زدمو سرعتمو تند تر کردم تا به خونه برسم. بالاخره بعد از این همه تنش به خونه رسیدم. همین که در خونه روباز کردم دیدم ارزو دست به کمر مروبه رومو ایساده. مشغول در آوردن کفشهایم شدم و به ارزو گفتم اجازه میدی. برسم تو بعد. اینجوری بهم نگاه کنی. ارزو :واقعا که خیلی پرویی مه گل. بعد از این همه ساعت اومدی خونه تازه توضیح نمیخوای بدی.

مه گل :کی گفته من نمیخوام توضیح بدم بزار لباسامو عوض کنم. دستو صورتمو بشورم کامل میام تعریف میکنم برات

[09:10 31.08.20]

پارت 5 ارزو :فقط زود مه گل بیا بگو که دارم از فضولی میمیرم مه گل :به کنجکاوی ارزو لبخند زدمو

راهی اتاقم شدم اتاقی که ۶۰ متر بیشتر نبود. یه گلیم توش پهن بودویه میز ارایش مانتو شلوارمو با یه تاپ و شلوارک عوض کردم و راهی آشپزخونه شدم کتری رو روشن کردم که با صدای جیغ ارزو برگشتم ارزو: وای مه گل بیا دیگه. باز که داری از جواب دادن درمیری. مه گل: چرا جیغ میزنی گوشم کر شد. شام خوردین قرصای مامانو دادی. ارزو: بله هم شام خوردیم هم مامان قرصاشو خورده حالا بیا تعریف کن. مه گل: وای که دختر چقدر تو عجولی و چشم غره ای به سمتش رفتم

[09:20 31.08.20]

پارت 6 مه گل: به سمت مبل سه نفر رفتم و روش نشستم به ارزو خیره شدم ارزو: تا صبح میخوای منونگاه کنی. خب شروع کن دیگه مه گل: هیچی محمدی. از شرکت منو اخراج کرد ارزو: چی اخه چرا مه گل: ظاهرا پول تو حسابا جابه جا شده که محمدی منو مقصر دونست و اخراج کرد ارزو: حالا چی میشه مه گل: از قرصای مامان یه بسته دیگه مونده همه چیز تو خونه تموم شده. چیکار کنیم مه گل: رو

به ارزوگفتم از فردا میرم دنبال کار درستش میکنم
نگران نباش پاشدم نگاهمو به قیافه ی درهمش
انداختم رفتم رو به روش نشستمو دستمو زدم
روشونش نبینم ابجیم غمگین باشه همه چیزودرست
میکنم بهت قول میدم ارزو :اخه ابجی دست تنها
چیکار میخوای بکنی میخوای منم از فردا برم دنبال
کار مه گل :اخم کردم و گفتم لازم نکرده توبری
سرکار کی از مامان نگهداری کنه گفتم درستش
میکنم دیگه حالا هم پاشو برو بخواب

[09:23 31.08.20]

اینم دوپارت دیگه تقدیم نگاه

گرمتون 😊😊❤️👐👐👐

[14:14 31.08.20]

پارت 7مه گل :بعد از اینکه. ارزو رفت خوابید.
لیوانای روی میزوبرداشتمو رفتم گذاشتم توآشپزخونه
و بعد راهی اتاقم شدم تشک و متکامو برداشتم
و خوابیدم و به سقف خیره شدم. از خدا خواستم بهم
کمک کنه تا بتونم یه کار پیدا کنم با فکر کردن به

فردا چشم گرم شد و خواب رفتم صبح با صدای ارزو
که داشت صدام میکرد چشمو باز کردم ارزو: مه گل
پاشو. مه گل ساعت هشت ونیم ها پاشو دیگه خرس
مه گل: ارزو چته یه ریز فهمیدم دیگه الان پامیشم.
پاشدمو بعد از اینکه دست و صورتمو شستم. روبه
روی اینه نگاه به صورتم انداختم چشم عسلی بود و
موهام خرمایی تا وسطای کمر میومد. قدم ۱۶۰ بود
بینی ریزی داشتم و لبام متوسط بود. بخاطر پوست
سفیدی که داشتم رنگای تیره بیشتر بهم میومد یکم
کرم پودر زدمو. یه خط چشم که چشمو درشت تر
میکرد با یه برق لب. موهام روبالا بستمو یه
مانتو مشکی با یه شلوار لی پر رنگ و مقعنه ام با
کفشای عروسکیم پوشیدمو گوشیمو و کیفمو برداشتم
رفتم پایین روبه ارزو گفتم مراقب مامان باش من
رفتم. ارزو: کجا تو که صبحونه نخوردی. ابجی. مه گل
:میل ندارم. فعلا ارزو: باشه مراقب خودت باش
خدا حافظ

[14:26 31.08.20]

پارت 8 مه گل :سوار اتوبوس شدمو به شرکت آقای وحدتی همکار قدیمی پدرم رفتم از اتوبوس پیداشدمو به سمت شرکت حرکت کردم به داخل شرکت رفتم یه خانومی اونجا بود ببخشید اقا وحدتی هستن. منشی :بله باید باهاشون هماهنگ کنم اسمتون؟مه گل :بگید مه گل زند هستم منشی:گفتن برید. مه گل :ممنون تقه ای به در زدم که صدای گف بفرمایید داخل. وارد شدمو با پسری که تاحالا ندیده بودمش روبه روشدم ببخشید اقا وحدتی کجان ؟پسر :با کدوم وحدتی کار داشتی. مه گل :علیرضا خان.

[17:09 31.08.20]

پارت 9 پسر :اهان عمو رومیگید. عمو. بر اثر. تصادف فلج شد وشرکتوسپرد دست بابای من سپهر وحدتی پسر بردار علیرضا خان هستم و عمو دیگه فعالیت ندارن شرکتوبه ما دادن مه گل :اه از نهادم بلند شد. اینم از شانس من سپهر :اگه خیلی کار مهمی دارید من ادرس خونشونو میدم. برین اونجا مه گل :فکر بدی نبود. برا همین روبه سپهر گفتم بی زحمت بهم بدین ادرسو نوشت وبه سمتم گرف سپهر

:اینم شماره موبایل عمو هر موقع نتونستید برید
تماس بگیرید. مه گل :تشکری کردم. برگشتم که
بیرون برم که سپهر. صدام کرد. سپهر :خاتم زند
افتخار میدین یه شب بریم بیرون. مه گل :به چه
مناسبت. سپهر :همینجوری جهت آشنایی بیشتر مه
گل :مچکرم از دعوتتون ولی نمیتونم بپذیرم روزتون
بخیر. و زدم از شرکتشون بیرون

[17:17 31.08.20]

پارت 10 مه گل :پسری منگول فکر کرده من خنگم با
اون نگاه هیزش گوشیم درحال زنگ خوردن بود که
از کیفم دراوردم ارزو بود جونم ارزو:کجایی اجی. مه
گل :چطور مگه اتفاقی برا مامان افتاده چیزی شده
؟ارزو :وای مه گل یه لحظه امان بده تا بهت بگم نه
بابا چیزی نشده دوستت سوگل اومده اینجا مه گل
:جدی میگی. ارزو:نه پس. مثل تو خنگم. زود بیا
خونه. مه گل :ارزو با گفتن حرفش گوشو قطع کرد.
از رفتن به خونه ی علیرضاخان منصرف شدم
و گذاشتم برا ی فردا به سمت خونه راه افتادم.

[23:00 31.08.20]

پارت 11 مه گل :به محض اینکه در خونه رو باز
کردم دیدم سوگل پشت در وایساده وای سوگل عزیزم
خوش اومدی فداتشم. سوگل :قربون شما خانم بی
معرفت گفتم تو که سراغی از من میگیری خودم پیام
دیدنت مه گل :بخدا درگیرم سوگل اگه اجازه بدی پیام
تو لباسامو عوض کنم میام حرف میزنیم. سوگل
:راحت باش خوشگلم من. میرم اشپزخونه کمک ارزو
ناهاروبکشیم. مه گل :به سوگل لبخندی زدمو وارد
اتاقم شدم مانتومو بایه شومیز. سورمه ای عوض
کردم و به اشپز خونه رفتم. به به چه کردین کد
بانوها. ارزو:بله دیگه ما اینیم ابجی جون. مثل توکه
تنبل نیستیم. مه گل :چشام گرد شد که دوتایی باهم
زدن زیر خنده

[23:08 31.08.20]

پارت 12 مه گل :خیلی پروهستین خیلیم دلتون بخواد
پشت چشمی براشون نازک کردم که دوتایی یه نگاه چپ
چی بهم کردن خب بابا مگه دروغ میگم میرم مامانو
بیارم. ارزو:نه ابجی جون تو بشین من خودم میرم مه

گل : روبه ارزوگفتم باشه ونگاهی به سوگل کردم
سوگل دوست دوران بچگیم بود که باهم بزرگ شده
بودیم خانوادش خیلی ادمون خوبی بودن تک دختر
بود و تنها یه داداش داشت و وضع مالیشون خوب
بود. قدش کوتاه بودوهیکل تپلی داشت از اون تپلای.
بامزه مثل توپ قلقلی. 😊 چشاش مشکی وموهاش
هم طلایی بود وپوست سفیدی داشت. که قیافه ی با
نمکی. ازش ساخته شده بود

[14:02 01.09.20]

پارت 13 سوگل :چخبر ارزو بهم گف چی شده حالا
تونستی کار پیدا کنی.
مهگل :نه نتونستم هنوزپیدا میکنم. چه عجب اومدی.
این ورا

سوگل :اومدم برا اخر هفته تولدمه دعوتت کنم.
مه گل : جدی.

سوگل :بله جدی هیچ بهانه ایم نمیپذیرم. به ارزوهم
گفتم یه پرستار برا مامانت میفرستمکه دوتایی بیاین
اینم قبول نکرد.

مه گل :ممنونم عزیزم میخواستم قبول نکنم چون خیلی.

درگیرم. همه چی دست به

دست هم دادن. تصادف بابا و فلج شدن مامان.
بدهکاری هایی که مهر داد بار آورده موندم چیکار کنم.
سوگل :عزیزم همش درست میشه. بهت قول میدم.
مه گل :امیدوارم.

[14:18 01.09.20]

پارت 14 مه گل :ارزو کجا موندی پس.

ارزو :ما اومدیم.

مه گل :به مادرم خیره شدم. که بعد از مرگ بابا. دیگه
با کسی حرف نمیزنه همش تواتاقشه فقط برای.
نهار و شام با ما هست. به به مامان جونم چطوره و
صورتش بوسیدم که هیچ واکنشی نشون نداد. دیدم که
چشای سوگل پر از اشک سوالی نگاش کردم که
لبخند زد و گف

سوگل : چیزی نیس یاد اون موقعها که مامانت
تنبیمون میکرد افتادم.

مه گل : با یاد اوری اون روزا. اهی کشیدمو نگامو
به بشقابم دوختم.

ارزو : خب بابا درسته الان مامانم چیزی نمیگه ولی
من دستیارش هستم اگه ناهارتونو نخورید. با من
طرفید.

سوگل : اوه اوه مه گل گامون زاییده اونم پنج قلوه.
مه گل : با این حرف سوگل سه تایی زدیم زیر خنده.

[00:24 02.09.20]

پارت 15 مه گل : بعد از ناهار. ارزو مامانو. به اتاق
برد سوگل خواست ظرف هارو بشوره که گفتم.
خودم بعدا میشورم برو تو پذیرایی تا دوتا چایی بیارم
یکم حرف بزنیم.

سوگل : باشه

مه گل : بعد از اینکه دوتا چایی ریختم. از اشپزخونه
رفتم بیرونو روبه سوگل گفتم خب. تو چیکار. میکنی
خاله معصومه خوبه.

سوگل :هیچی فعلا بیکارم. ولی توفکرم. کلاس نقاشی
بزارم مامانم که مهمون داری میکنه.

مه گل :مهمون. مگه مهمونتون کیه.

سوگل :پسر عموم از لندن برگشته حالا اومدی تولد
باهم اشناتون میکنم

مه گل : مگه توپسر عمویمداشتی که تولندن باشه
اخه جزء اون بردیای دیونه.

سوگل :اره. این پسر عمو محمودمه که تو دریا غرق
شدو مرد. بعد از اونم زن عموم امیروبرداشتوبرد. به
لندن. ولی تولندن. زن عموم با پسر داییش ازدواج
میکنه که امیرم اونو ترک میکنه حالا هم برگشته
ایران

مه گل :اووه حالا چرا مادرشو ترک کرده هر زنی.
اختیار داره برا خودش زندگی به پا کنه درسته
پدرشواز دست داده ولی این دلیل نیس که تا ابد
مامانش تنها باشه بلاخره اونم همدم میخواد

سوگل :اره والا منم همینوگفتم. ولی بابا میگه. حتما
یه چیز دیگه ای شده. و نباید ما دخالت کنیم.

مه گل : اهان. اینم حرفیه ولی خیلی کنجکاوشدم این
پسر عمو تو ببینم.

سوگل : میبینیش. ولی باید بگم که خیلی مغروره و
خود خواه دخترا روبه چشمیه وسیله میبینه.

مه گل : عجب. پس معلومه. رلش حسابی
دلشوشکونده. با این حرف من با سوگل. زدیم زیر
خنده.

سوگل : اره. بدجوری ترکوندتش. خب من دیگه برم.
مه گل : هنوز که خیلی زوده دختر.

سوگل : مرسی گلکم هنوز لباسمو از مزون نگرفتم
ومامانم دست تنهاست. کبرا خانم مرخصی گرفته
چون دخترش تازه زایمان کرده
مه گل : مگه عروس شد.

سوگل : اره بابا کجای کاری. یه ساله الانم یه دخیل
خوشمل آورده

مه گل : چه جالب خوشبخت باشه ایشاااا

سوگل : ایشااا خب پس میبینمت منتظرتم.

مه گل : چشم عزیزم حتما میام

سوگل :خدا حافظ

مه گل : بسلامت

[00:47 02.09.20]

پارت 16 مه گل :بعد از اینکه سوگل روبدرقه کردم.
رفتم ارزوروصدا کنم که دیدم خوابش برده پیش
مامان. خونه روتميز کردم. ظرفارم
شستم تصمیم گرفتم به آقای وحدتی زنگ بزنم و برای
فردا. هماهنگ کنم که همو ببینیم. به اتاقم رفتمو
شماره ای که سپهر بهم داده بودو برداشتم.
...091267

شماره رو گرفتم که برداشت سلام آقای وحدتی
مخاطب :آقای وحدتی رفتن ماساژ شما.
مه گل : من مه گل زند هستم با ایشون کار داشتم کی
میان

مخاطب :نمیدونم. در جریان نیستم
مه گل : باشه پس بی زحمت هر موقع اومدن بگین با
من تماس بگیرن
مخاطب :حتما

مه گل :روزتون خوش. خدانگهدار

[14:23 02.09.20]

پارت 17 مه گل :بعد از اینکه گوشيو قطع کردم
برگشتم. که با دیدن ارزوجيغی کشیدم.

ارزو:چته دختر مگه جن دیدی.

مه گل :به تو یاد ندادن. قبل از اینکه وارد اتاق کسی
بشی در بزنی. زهره ترک شدم.

ارزو:داشتی با کی حرف میزدی. کلک هوم ☺

مه گل :خاک توسر منحرفت کنن به اقای وحدتی زنگ
زده بودم

ارزو:اقای وحدتی. ؟

مه گل :همکار بابا یادت نیس.

ارزو:اها با اون چیکار داری

مه گل :وای ارزو همیشه انقدر سوال نپرسی. حتما یه
کاری دارم دیگه

ارزو:خب بابا پاچه نگیر

مه گل :به طرفش خیز برداشتم که پرید از اتاق
بیرون. ارزودارم برات
ارزو:بروبابا.

مه گل :موبایلمو رو میز ارایش گذاشتمو تصمیم
گرفتم یکم برم حموم از بچگی عاشق کف بازی بودم
ساعت ها تو حموم بازی میکردم. حوالمو برداشتم
پیش به سوی حمام.

بعد از یه حموم جانانه اومدم بیرونو موهامو یکم
سشوار زدمو تیغ ماهی بافتم. و یه لباس استین کوتاه
که عکس پاندا روش بود پوشیدمو یه شلوار نخی.
عطر مخصوصم زدم به خودم و از اتاق بیرون رفتم
.ارزو ارزو. کجایی

ارزو:اینجام بلههه

مه گل :صداش از اتاق مامان میومد. رفتم تواتاق که
با یه اتاق بهم ریخته مواجهه شدم. چرا
اینجارو اینجوری کردی. دنبال چی میگردی

ارزو:دلم گرفته بود گفتم البوما رو پیدا کنم یکم ببینیم
ولی هرچی میگردم نیس

مه گل :نگاه کن چه کار کرده بعدا همشو جمع میکنیا

ارزو: خب بابا باشه جمعش میکنم

مهگل: باریکلا به ماماتم خیره شدم که به یه نقطه خیره شده بود رفتم بالا سرشو موهاشو بوسیدم همش تموم میشه ماماتم.

ارزو: مه گل خانم ببخشیدا ولی شام امشب دست شمارو میبوسه.

مه گل: به لحن ارزو خندیدمو گفتم چشم اجی. کوچیکه

[14:48 02.09.20]

پارت 18 مه گل: از اتاق بیرون اومدمو رفتم تواسپیز خونه در یخچالو باز کردم که دیدم جزء چندتا تخم مرغ و. چندتا گوجه هیچی نداریم برا همین. شروع کردم به املت درست کردن بعد از اینکه سفره رو چیدم ارزو رو صدا زدم ارزو با مامان بیاین شام حاضره ارزو: باشه اومدیم.

مهگل: وقتی ارزو مامان اومدن. روبه ارزو گفتم. میدونم این شام خوبی نیس زیاد ولی بهتون قول میدم همه چیزو درست میکنم. فقط باید. یکم صبر کنید تا من کار پیدا کنم قول میدم جبران کنم

ارزو: ابجی جونم توهرکاری تونستی تا حالا انجام دادی. همینم خیلی شامخوبیه همین که کنار همیم خودش کلیه ایشاا مهرداددم. ازاد میشه همه چیز بر میگردد به روال قبل .

مه گل :ایشااا امیدوارم

ارزو:مهگل

مهگل :جان

ارزو: راستی برا. تولد سوگل چی میخوای بپوشی
مه گل :نمیدونم هنوز بهش فکر نکردم ولی باید یه چیز پوشیده پیدا کنم چون مراسمشون مختلطه
ارزو :میگم خوشبحالش. چه کیفی میکنه ها.

مه گل :با این حرف ارزو بهش خیره شدمو غم عالم به دلم سرازیر شد ارزو الان ۲۰ سالش بودو دیگه بعد از مرگ بابا براش نه تولدی گرفته بودیم نه کادو. خانواده بابام ترکمون کردنو. ما بعد از اینکه مهرداد رو بردن زندان سه تایی تنها بودیم با کوهی مشکلات برای همین دستمو گذاشتم رو دست ارزو گفتم. خودم برات. یه تولد عالی میگیرم. نبینم ابجی کوچیکم غمگین بشه

ارزو: نه ابجی جون فکر میکنی من خوبم.
مه گل: ازاینکه حرفشو بروز نمیداد وانکارش
میکرد تا من. متوجه نشم فهمیدم چقدر ابجی
کوچولوم بزرگ شده. الهی فداتشم من. بانو کوچیکه
😊

[10:24 03.09.20]

پارت 19 ارزو: خدانکنه عزیزم.

مه گل: داشتم کمک ارزو ظرفارو جمع میکردم که با
صدای زنگ گوشیم. رفتم تو اتاق آقای وحدتی بود.
الو

آقای وحدتی: سلام خوبی دخترم با من تماس گرفته
بودی

مه گل: مرسی شما خوبید بله میخواستم بگم اگه
مانعی نیس فردا قرار بزاریم همو ببینیم

آقای وحدتی: حتما دخترم. بزار ادرسو بهت بدم

مه گل: از برادر زادتون گرفتم حالا فردا میام میگم
بهتون

آقای وحدتی: باشه دخترم پس فعلا تا فردا

مه گل :فعلا بعد از اینکه گوشيو قطع کردم از اتاق
رفتم بیرون.

ارزو:کی بود ابجی

مه گل :اقای وحدتی.

ارزو:چیکار داشت

مه گل :هیچی قرار شد فردا همو ببینیم.

ارزو:اهان. انوقت چرا.

مه گل :بعدا بهت میگم.

ارزو:☺

مه گل :چیه خب. بزار ببینم چی میشه تا بهت بگم.

ارزو:اوکی

مه گل :من میرم بخوابم. صبح باید زود بیدار بشم.

شب بخیر

ارزو:شبت بخیر

[10:56 03.09.20]

پارت 20 مه گل :صبح زودتر از همیشه پاšدمو
مانتو کرممو با شلوار مشکیم پوشیدمو شال طلایم

سر کردم و فقط یه رژ صورتی کم رنگ زدم. و عطر
مخصوصم رفتم پایین

ارزو: چه عجب خانم زود بیدار شدن.

مه گل: عجیبی نیس خواهر و یه چایی برا خودم
ریختمو با چند تا بیسکویت شروع کردم به خوردن
که ارزو گف

ارزو: ابجی. امروز میتونی زود تر بیا خونه بریم
خرید واست.

مه گل: خرید واسه کی؟

ارزو: واسه اخر هفته دیگه تازه کادوهم باید ببری.

مه گل: یه چیزی میگیرم حالا نگران نباش.

ارزو: باشه خواستم بهت یاد اوری کنم

مه گل: صورتشو بوسیدمو گفتم مرسی ابجی جونم
کیفمو با. کلید برداشتمو به ارزو گفتم. مراقب خودت
ومامان باش شاید من تا عصر کارم طول بکشه.

ارزو: باشه ابجی. برو توهم مراقب خودت باش

مه گل: چشم خدا حافظ سوار اژانس شدمو ادرس
خونه آقای وحدتی رودادم بعد از بیس دقیقه جلوی

یه عمارت بزرگ پیاده شدم. زنگ درو فشردم که یه خانمی. دروباز کرد.

خانم: سلام خوش اومدین.

مه گل: آقای وحدتی کجا هستن

خانم: انتهای سالن سمت راست. تشکری کردم و به اون سمت رفتم.

[11:56 04.09.20]

پارت 21 مه گل: که با آقای. وحدتی چشم تو چشم شدم

آقای وحدتی: سلام دخترم خوش اومدی .

مه گل: سلام عمو جان مچکرم

آقای وحدتی: بشین دخترم

مه گل: مچکرم

آقای وحدتی: چی میل داری.

مه گل: هیچی عمو جان اومدم یه درخواستی داشتم

بهتون بگم و برم

آقای وحدتی: بگوשמ بگودخترم.

مه گل : راستش. بعد از بابا مهر دادو بخاطر
بدهکاریایی که بالا آورده بود بردن زندان. مامانم
هر روز قیمت داروهاش داره میره بالا. خرج تحصیل
ارزو هم هست منم تو شرکتی که بودم برام پاپوش
درست کردن و اخراج کردن و. الان خانوادم
چشمشون به منه تنها امیدشون من هستم.

اقای وحدتی : میفهمم دخترم پول نیاز داری بهت بدم ؟

مه گل : نه عمو. دنبال کارم رفتم شرکتتون ولی پسر
برادرتون گفتن که دیگه دست شما نیس

اقای وحدتی. : اره درست گفته بهت ولی من با سپهر
صحبت میکنم همونجا. یه کاری برات جور میکنم
نگران نباش دخترم

مه گل : وای مچکرم واقعا لطف میکنید

اقای وحدتی : وظیفه توهم مثل دختر نداشتم

مه گل : زنده باشید. پس من فعلا رفع زحمت کنم

[12:12 04.09.20]

پارت 22 اقای وحدتی : کجا دخترم بشین هنوز که زوده

مهگل: ممنون عمو جان باز میام. یه چند جا کار دارم باید برم.

اقای وحدتی: باشه دخترم منتظرت هستم مراقب خودت باش

مهگل: چشم فعلا خدا حافظ

از خونه ی اقای وحدتی که بیرون اومدم تصمیم گرفتم برم بازارو برا سوگل یه کادو بگیرم. هرچی نگاه میکردم گرون قیمت بودو به پولی که من داشتم. نمیرسید تا اینکه رفتم تویه مجسمه فروشی یه مجسمه با طرح جذاب و خاص که صورت دختری رو طراحی شده بود چشمم روگرف رو به پیرمرد گفتم ببخشید این چقدر میشه؟

پیرمرد: این ۶۰۰ هزار تومنه

مهگل: با فهمیدن قیمت بادم خالی شد. که پیرمرد گف:

پیرمرد: چی شد دخترم

مهگل: هیچی پدرجان پولم نمیرسه بگیرمش وتولد یکی از دوستای قدیمیم هست برای همین دنبال چیز کم قیمتتم

پیر مرد :پولت چقدره ؟

مهگل : ۱۰۰ هزارتومن

پیر مرد صبر کن الان یه چیزی پیدا میکنم. میارم.

مهگل :سری تکون دادمو منتظر شدم.

بعد از پنج دقیقه پیر مرد اومد با یه مجسمه کوچیک ولی. زیبا

پیر مرد :بیا دخترم. این هم خوشگله هم. متفاوت.

مهگل : با دیدن این مجسمه چشم برقی زد وگفتم
همینو بر میدارم

پیر مرد :مبارکت باشه دخترم

مه گل :ممنونم پدرجان. بعد از اینکه حساب

کردم بیرون اومدمو با خوشحالی از اینکه یه چیز
ارزون و شیک گرفته بودم به سمت خونه راه افتادم

[10:07 05.09.20]

پارت 23 مه گل :وارد خونه که شدم دیدم ارزومامان
نیستن. ناخداگاه ترسیدمو سریع شماره ارزو رو گرفتم
الو کجایی

ارزو :مامانمو اوردم پارک سر کوچه یکم هوا
بخوریم.

مه گل : لبخندی زدمو گفتم باشه فقط زود بیا خونه
کمکم کن برا فردا که چی بپوشم.

ارزو:چشم

مه گل :بعد از صحبت با ارزو. مجسمه ای که گرفتمو
گذاشتم تواتاق و گوشیمو برداشتمو. برای مدل مو
تواینترنت سرچ کردم. بعد از کلی مدل دیدن تصمیم
گرفتم موهامو صاف و پائینشو کمی فر کنم اینجوری
خیلی بهم میومد. دیدم صدای ارزو داشت از پایین
میومد.

ارزو:ما اومدیم مه گل

مه گل :خوش اومدین بیا بالا کمکم کن سریع باش
ارزو :اخه خواهر صبر بده یکم مانتویی عوض کنم
شامی بزنم بر بدن. بعد.

مه گل :عه ارزو اذیتم نکن دیگه بیا.

ارزو:بروبریم.

مه گل :همه لباسایی که از قبل داشتمو ریختم بیرون.
همشون لختی بودنو به درد این مراسم نمیخوردن.

چشمم به لباس یاسی رنگم افتاد که استیناش پوف
بودو تا زیر زانو. کج میشد مدل خوشگلی داشت.
تصمیم گرفتم. اینو بپوشم با ساپورت جورابی. کلفت
مشکیم. و کفشای پاشنه پنج سانتیم.

ارزو: ایول همین خوبه. ناخوناتو چیکار میکنی.

مه گل: خب همینجور ساده باشن دیگه

ارزو: نه صبر کن من یه لاک دارم زرشکیه بیارم.

مه گل: بعد از اینکه ارزو آورد. گفتم رنگش قشنگه
ولی ساده قشنگ تره ها.

[10:11 05.09.20]

پارت 24: ارزو: یه شب هستا انقدر نق نزن دیگه عه.
راستی ارایشست میخوای چجوری باشه

مه گل: خب مشخصه ساده وشیک توقع که نداری
خودمو کیپ ارایش کنم.

ارزو: نه به نظر منم ساده قشنگتره تازه توکه خودت
بدون ارایشم تیکه ای هستی.

مه گل: با خنده زدم به شونشو گفتم گمشو بیعشور

ارزو: بیا تعریفشم میکنی فحش میده خب دیگه کاری
با من نداری.

مهگل: نه شرت کم 😊

ارزو: خیلی بیعشوری.

مهگل: چاکریم.

ارزو: بیا پایین شام

مهگل: نمیخوام خستم خوابم میاد فقط.

ارزو: خب پس باشه شبت بخیر

مهگل شب بخیر

[00:42 06.09.20]

پارت 25 مهگل: صبح با الارام گوشیم بیدار شدمو
بعد از صبحونه. یکم خونه روتمیز کردم ارزو رفته
بود دنبال درساش و تا عصر که من میرفتم تولد
سوگل بر میگشت بعد از کارای خونه.
رفتم تو حمومو یه ساعتی خودمو شستم. بعدم. که
بیرون اومدم بدنمو با لوسیون. چرب کردم. مو هامو
با کلیپس بالا بستم تا بعد درستش کنم که صدای
پیام گوشیم اومد بازش کردم که دیدم سوگل هست

سوگل :سلام ابجی گل شب یادت نره ها.
مه گل :برایش تایپ کردم نه عزیزم میام. قربونت
بشم.

سوگل :ایول فدات ☺☺☺☺

مه گل :❤

بعد از اینکه سوگل خیالش راحت شد رفتم ناهار
مامانو دادمو تصمیم گرفتم حاضر بشم ساعت
نزدیکای پنج بود رفتم تواتاق و اول از همه شروع
کردم به ارایش کردن یکم کرم زدمو سایه. ی رنگ
لباسمو. خط چشم گربه ایم که چشای عسلیمو. درشت
تر میکرد با ریمل ودر اخر رژلب. زرشکی. موهامم
صاف کردم و یکم پاییشو فر کردم و ساپورت
ولباسمو پوشیدم مانتو مشکی بلندم رو لباسم با
شال. زرشکیم پوشیدم. نگاهی به ساعت کردم ساعت
6:30 بود به ارزوزنگ زدم. الوکجایی بیا میخوام
برم الان دیر میشه.

ارزو:پنج دقیقه دیگه خونه ام.

مه گل :اوکی. مجسمه ای که براش خریده بودمو.
برداشتم موبایلم گذاشتم توکیفمو. رفتم پایین منتظر
ارزوشدم تا بیاد با صدای در دیدم که اومد.
ارزو:به به چه خوشگل شدی دختر حواست باشه
ندزدنت

مه گل :خندیدمو گفتم ساکت باش حواست به مامان
باشه مراقب خودتون باشید من. رفتم.
ارزو:چشم ابجی بزرگه برو بسلامت
مه گل :کفشام پوشیدمو از خونه زدم بیرون

[00:58 06.09.20]

پارت 26:مه گل :به اژانس ادرسو دادمو. بعد از. یه
ساعت از دست این. ترافیک راحت شدیمو رسیدیم.
پول اژانسو حساب کردم. رفتم داخل. با وارد شدنم
مستخدم اونجا گف خانم کیف و مانتو تونو به من بدید.
بهش دادمو وارد شدم نسبتا همه امده بودن. سوگلو
دیدم که داشت به طرفم میومد بهش دست تکون دادم
سوگل :به به خانم خانما خوش اومدی
عزیزم چه خوشگل شدی.

مهگل :قربونت برم توهم خیلی زیبا شدی.

سوگل :عزیزی. بیا بریم اشنات کنم با. دوستام.

مهگل :بریم. با سوگل به سمت دوستاش رفتیم. به سوگل دقت کردم لباس شب مشکی خیلی شیکی پوشیده بودو موهاشو. بالا بسته بود و ارایش لایتی کرده بود که خیلی زیبا شده بود.

سوگل :شیدا. دوست من وایم مه گل خواهر من شیدا خوشبختم.

مهگل :با لبخند روبهش گفتم. منم خوشبختم. بهش میخورد دختر خوبی باشه پوست سبزه ای داشت وموهای. بلوند و هیکلش بی نقص بود. کلا چهره معمولی بود داشتم به اطراف نگاه میکردم که سوگل دم گوشم گف.

سوگل :بیاا بریم با امیر اشنات کنم.

مه گل :سوالی نگاش کردم که گف

سوگل :پسر عموم دیگه

مهگل :با یاد اوری پسر عموش وچیزایی که گفته بود حس فضولیم گل کردو گفتم بریم. پسر هه پشت به ما

وایساده بود ولی چهار شونه بود و هیکل بزرگی داشت
از اون ورزشیا

سوگل: امیر برگرد تا با خواهرم دوستم اشنات کنم.

مه گل: همین که برگشت با دیدن چهرش. اخمامو
توهم کشیدم این همون پسری بود که اون شب باهاش
دعوامشده بود. با نگاه کردن به من. اونم
ابروهاشوداد بالا و پوزخندی زد اه چندش.

سوگل: مه گل دوستم و خواهرم

امیر: خوشبختم. ☺

مه گل: به همچنین.

سوگل: ببخسید من برم به بقیه ی مهمونا برسم.

[17:29 06.09.20]

پارت 27

مه گل: با رفتن سوگل خواستم برم رومبل بشینم که
صداش متوقفم کرد.

امیر: فکر نمی کردم دختر عموم. همچین ادم بی ادبی
رو خواهر خودش بدونه و باهاش دوستی کنه

مه گل :منم هیچ فکر نمیکردم آقای محبی همچین
برادر زادی. پرو و بی حیا داره. با این حرفم
خونش بجوش اومدو دستمو پیچوند

امیر :توبه چه حقی به من میگی بی حیا دختره ی بی
همه چیز. هیچ کس جرات نداره با من اینطوری
رفتار کنه. وگرنه بد میبیننه.

مه گل :با اینکه دستم داشت خورد میشد ویکم
ترسیده بودم ولی کم نیوردمو گفتم. حالا که دیدی من
جراتشو دارم توهم هیچ غلطی نمیتونی بکنی. بکش
کنار. در اون حد نمیبینمت ☺ کارد میزدی خونش در
نمیومد. دستمو از دستش. ازاد کردم و ازش دور شدم
پسری. روانی. سادیسمی نفس اسوده ای کشیدمو
برای خودم. میوه پوست کندمو مشغول خوردن شدم
که دیدم یه کسی کنارم نشست بهش نگاه نکردمو به
خوردنم ادامه دادم. که دیدم داره نزدیکم میشه سریع
نگاهی بهش کردم که دیدم با نگاه چندشی بهم زل زده.
پسر هه :افتخار یه دور رقصو میدی خوشگله.

مه گل :نه خیر

پسر هه :چرا ناز میکنی. حیفه نرقصیا.

مه گل :گفتم نمیخوام دست از سرم بردار

پسر هه :اوهچهخاتم نازم میکنن
مهگل :کثافت نمیفهمی میگم نمیخواهم برقصم کری.
پسر هه اومد جواب بده که با صدای. بالا سرم
دهنشوبست.

[17:41 06.09.20]

پارت 28

امیر :چیکارش داری.

پسر هه :زنمه حرفیه

امیر :که زننه دیگه

پسر هه:اره.

امیر : از کی تا حالا ناموس من. زن توهه

مهگل :با این حرف امیر پسر هه کپ کرد

امیر :همین الان گورتو گم میکنی تا بعدا حسابتو

برسم.

مهگل :پسر هه بعد از این حرف. سریع بلندشدورف

خدایی عجب. جذبه ای. حیرت موندم. بهش خیره

شدم که گف

امیر : چیه. هوا برت نداره اینم چون دیدم دوست دختر
عموم هستی گفتم کمکت کنم اینجا نمیشه از این
عشوه های خرکی بیان. و کثافت بازی در بیارن ما
ابرو داریم. خودتو جمع کن

مهگل : با خشم بهش خیره شدم این چی داشت برا
خودش میگف همینجوری. چجوری. اجازه میده منو
قضاوت کنه برا همین روبهش گفتم. اوی یا بو. من
مثل تونیستم. مفهوم شد کثافت بازیم. خودت در
میاری اگه. خانوادت بفهمن چه ادمی هستی. بازم
اینجوری جرات داری حرف بزنی. بزغاله.

امیر : گنده تر از دهنه حرف میزنی. درستت میکنم.
زبونتو قطع میکنم. کوچولو که دیگه شاخ نشی.
مهگل : چه غلطی میخوای بکنی مثلاً.

[16:33 07.09.20]

پارت 29

مه گل : امیر اومد جواب بده که با صدای سوگل
حرفشو خورد.

سوگل : مه گل جان موبایلت. داره زنگ میخوره.

مه گل :گوشیو ازش گرفتمو ازشون دور شدم
ارزو بود جانم خواهری

ارزو: مه گل کجایی تورو خدا خودتو برسون مامان.
مه گل مامان

مه گل :ارزو گریه نکن اروم بهم بگو مامان چی شده
تو کجایی الان.

ارزو: مامان حالش بد شد. با مش رحیم اوردیمش
بیمارستان. زود خودتو برسون.

مه گل :باشه باشه الان راه میوفتم. همونجا باش
دارم میام.

ارزو: لوکیشنوبرات میفرستم زود بیا ابجی

مه گل :بعد از. اینکه گوشیو قطع کردم و سریع به
خدمتکار اونجا گفتم مانتومو بپاره. وقتی حاضر شدم
سریع اومدم بیرون که سوگل و امیرو دیدم.

سوگل :چی شده. مه گل چرا رنگت پریده

مه گل :مامانم حالش بد شده الان بیمارستانه باید
سریع خودمو برسونم.

سوگل :صبر کن من حاضر شم باهات پیام.

امیر: نه نمیخواه تو بری. من میبرمشون توپیش
مهمونا باش.

مه گل: نایی نداشتم مخالفت کنم برا همین سر تکون
دادمو با امیر از ساختمان. بیرون اومدیم.

امیر: نگران نباش حالش خوب میشه.

مه گل: نمیتونم لطفا تندتر برو.

[16:38 07.09.20]

پارت 30

مه گل: با حرفم امیر سرعتشو بیشتر کرد به محض
اینکه به بیمارستان رسیدم. ارزو رو دیدم بغلش کردم

ارزو: ابجی. نمیدونم چی شد رفتم. تو اشپزخونه.
شامشو بیارم ولی وقتی بر گشتم دیدم. از حال رفته
بیهوش شده

مه گل: اروم باش خواهری. دکترش کجاست.

ارزو: نمیدونم. مه گل من میترسم.

مه گل: اروم باش. به سمت ایستگاه پرستاری رفتم
ببخشید میخواستم با دکتر مادرم صحبت کنم.

پرستار :اسم مریضتون

مه گل :محبوبه زند

پرستار :انتهای راه رو سمت چپ اتاق آقای وکیلی

مه گل :تشکری کردم و به اون سمت رفتم. همین که خواستم وارد بشم. امیر صدام کرد.

امیر :صبر کن باهم بریم تو.

مه گل :از پرویی این پسر در حیرت بودم ولی فعلا چاره ای جزء سکوت نداشتم تا بعد حسابشو برسم

[17:07 08.09.20]

پارت 31

مه گل :درو زدم و وارد شدم. سلام آقای دکتر. برای پرسیدن وضعیت مامانم اومدم.

دکتر :سلام لطفا بشینین

مه گل :منو امیر نشستیم روبه دکتر گفتم وضعیت مامانم چگونه

دکتر :اسمشون

مه گل :محبوبه زند

دکتر : اهان بیماری که شبی آوردن. باید بگم که
ایشون باید. عمل بشن وضعیتشون خیلی وخیمه
رودشونو باید برداریم .اگه مشکلو جدی نگیرین
احتمال اینکه از دست برن خیلی زیاده.

مه گل : با حرف دکتر. اوار شدم.

امیر : هزینش چقدر میشه چیکار باید بکنیم.

مه گل : با این حرف امیر به دکتر خیره شدم

دکتر : 80میلیون.

مه گل : چطوری من اینو. جورش کنم. برای همین
روبه دکتر گفتم تا کی وقت دارم هزینه رو پرداخت
کنم.

دکتر : تا دوروز بهتون وقت میدیم ولی اگه تا دوروز
طول نکشه خیلی بهتره لطفا سریع دست بجنبونید.
ببخشید من مریض دارم.

مه گل : دکتر که از اتاق رف بیرون منم بلندشدمو بی
توجه به امیر اومدم بیرون خدایا من این همه پولو از
کجا بیارم کل دارای ما همون خونه ای بود که توش
زندگی میکردیم.

[17:16 08.09.20]

پارت 32

مه گل : با این فکر اچشامو با درد بستمو. شروع کردم به گریه کردن خدایا کمک کن. ارزوداشت میومد ستم که سریع اشکامو پاک کردم.

ارزو: ابجی چی شد دکتر چی گف

مه گل : گف باید عمل بشه و خرج عملش 80 میلیون میشه.

ارزو: اجی چجوری میخوای جور کنی. اخه ما که پولی نداریم.

مه گل : یه کاریش میکنم تا دوروز وقت دارم. هرکاری بتونم انجام میدم. به امیر. نگاه کردم که دور از ما ایستاده بودو به ما خیره شده بود. سوالی نگاش کردم. که اومد جلو روبه ارزو گف.

امیر : نگران نباشین همش درست میشه. و به من نگاه کرد میشه یکم حرف بزنیم.

مه گل : تودلم گفتم اخه من چه حرفی با تو دارم. ولی خب. سری تکنون دادمو. از ارزودور شدیمو به حیاط اومدیم. خب میشنونم حرفتون چیه.

امیر :با ادب شدی. خوبه نگفتی یا بو
مه گل :برید سر اصل مطلب. حوصله ی بحث ندارم.
امیر :یه تای ابرومو انداختم بالا این دختر. زیادی.
هم پرو بود هم خاص. بنابر این روبهش گفتم. من
میتونم خرج عملو پرداخت کنم اما در قبالش. یه
شرطی دارم. که اگه قبول کنی. مامانت بهت بر
میگرده نظرت.
مه گل :با شنیدن حرفش جا خوردمو گفتم خب شرطت
چییه ؟

[15:24 09.09.20]

پارت 33

امیر :شرط سختی نیس. ولی خب. میرزه اومم
ازدواج کنی با من.
مه گل : از شرطش. شوکه شدم براهمین گفتم چی با
توازدواج کنم. مگه الکیه پسری بیعشور چی فکر
کردی برا خودت.

امیر : هه منم کاری بهت ندارم. چون مجبورم اینو
گفتم اگه قبول کنی هم تو. مامانت پیشت میمونه
هم من زندگیمو دارم.

مه گل : یعنی چی زندگیتو داری.

امیر : اگه قبول کردی بهت میگویم. فعلا فکر کن. این
شماری منه. تا فردا صبح وقت داری. منتظرتم. دیدیم
که دکتر چی گف پس خوب فکر کن.

مه گل : امیر حرفاشو ز دورفت. حالا من مونده بودم
بین دوراهی. از یه طرف مادرم بود و برام عزیز از
یه طرف ایندم. بود که معلوم نبود چی میشه. همیشه
دوست داشتم. با عشق ازدواج کنم. ولی انگار خدا.
نمیخواست من تو اینم حق با خودم باشه. و تصمیم
بگیرم. وضو گرفتمو به سمت نماز خونه بیمارستان
رفتم یه ساعتی اونجا زار زدمو از خدا. کمک خواستم
خواستم آرامش به زندگیم ببخشه.

[15:31 09.09.20]

پارت 34

مه گل: برگشتم پیش ارزو. ارزو خواهری. با مش
رحیم بروخونه من خودم میمونم پیش مامان.

ارزو: نه ابجی میمونم پشت راستی اون پسر هه
چیکارت داشت اصلا انقدر هول شده بودم نپرسیدم
ازت کی بود.

مه گل: پسر عموی سوگل. بود.

ارزو: خب چیکارت داشت.

مه گل: هیچی. خواست بهم دلداری بده. همین.

ارزو: اهان بهشم میخورد پسر خوبی باشه
خوشگلم بود

مه گل: نگاه چپی بهش کردم. که دیگه هیچی نگف
اخه این کجاش خوب بود. ارزو پاشو بروخونه این
بنده خداهم پا به پای ما اینجا بوده گناه داره برواجی.
ارزو: باشه اگه اتفاقی افتاد بی خبرم نزار.

مه گل: چشمو به علامت تایید روهم گذاشتم و بلند
شدم از. مش رحیم تشکر کردم.

مش رحیم: وظیفه بود دخترم بلاخره همسایه به همین
دردا میخوره.

مه گل: زنده باشین سلام طوبی خانم برسونید.

مش رحیم :چشم دخترم مراقب خودت باش. چیزی
خواستی. به ارزو بگو بهم بگه.
مه گل :چشم حتما. برید سلامت.
ارزو: ابجی بی خبرم نزاریا فعلا

[15:40 09.09.20]

پارت 35

مه گل :بعد از رفتن ارزو مش رحیم به طرف اتاق
مامان رفتمو. بهش خیره شدم یعنی باید چیکار
میکردم. اگه قبول نمیکردم مادرکم از دستم میرفت و
اگه قبول میکردم زندگی خودم معلوم نبود چجوری
میشه. خرج عملشم زیاد بود و هرچی فکر کردم اگه
کل وسایل خونه هم نمیفروختم. نصف کمی ازش جور
میشد. بنابر این تصمیم گرفتم شرطشو قبول کنم. من
که تا اینجا سرنوشتم هرچی خواست خودش نوشت
پس بقیشم مهم نبود خودم مهم نبودم ارزو مادرم مهم
بودن اسایش و آرامش اونا برام. اهمیت بیشتری
داشت. تا خودم. با این فکر به امیر پیام دادم. سلام
من مه گل هستم شرطتو قبول میکنم. بلافاصله زنگ
زد. بله

امیر: خب حالا که تصمیمتو گرفتی. فردا بیا به این
کافه ای که. ادرسشو برات میفرستم باید یه سری
حرفا زده بشه

مهگل: باشه. میام

امیر: پس فعلا شب بخیر

مه گل: شب خوش.

[18:41 10.09.20]

پارت 36

مه گل -بعد از صحبت با امیر. رفتم روتخت بغلی
مامان خوابیدم. و صبح بعد از اینکه به پرستار گفتم
مراقب مامان باشه باهمون لباسا به طرف. کافه ای
که ادرسشو داده بود رفتم. بعد از وارد شدنم به
کافه دیدم. که امیر داره بهم اشاره میکنه به سمتش
رفتمو نشستم. سلام. خب میشنوم

-بین میرم سر اصل مطلب. من مهندسمو. پدر بزرگ
منو و سوگل یه شرکت داره. که طبق وصیتی که
کرده به من میرسه ولی در صورتی. این شرکت به
من میرسه که من زن بگیرمو و. یه نتیجه براش

بیارم. از اونجایی که من نه. میل به ازدواج دارم. نه
دل نمیخواه ولی مجبورم تا آخر هفته بهم مهلت داده.
که سریع اقدام کنم. برای همین. من گفتم به تو کمک
میکنم تو به من. بعد از. یه سالم که شد میگیرم ما به
درد هم نمیخوریمو جدا میشیم ولی. الان باید جوری
رفتار کنیم که عاشق همیم متوجه هستی
—اره متوجه ام باشه قبول میکنم ولی باید بگم که
تو کارای هم دخالت نکنیم. تو کار خودتو کن ومن کار
خودمو

—اتفاقا منم میخوامستم همینو بهت بگم. خب پس
حالا که موافقی بریم باهم بیمارستان من هزینه
رو بدم. که سریعتر مامانتو عمل کنن ومن تورو به
خانوادم معرفی کنم

—باشه ولی من به ارزوچی بگم

—من همون دیشب که بام حرف زدی با خواهرت
صحبت کردم. بهش گفتم بهت علاقه دارم. ☺

[18:45 10.09.20]

پارت 37

مه گل

—چیکار کردی. کی گفت به تو که رفتی. سر خود حرف زدی. هان کی بهت گفت.

—انقدر حرص نخور شیرت خشک میشه نمیدونی بدون با سوگل مشورت کردم که بهش زنگ زدم

—چی سوگل میدونه ما باهم توافق کردیم.؟

—نه نمیدونه ولی از اونجایی که مشخص بود و میدونستم. چیزی توی سرت نیست خودم دست به کار شدم. حالا هم پاشو بریم.

— با حرفاش. دندون قرچی کردم. زود تر از اون از کافه زدم بیرون حیف که نمیشد وگرنه. صورتشو خرد میکردم پسری بی شعور.

وقتی به بیمارستان رسیدیم امیر رفت با دکتر مامان. حرف بزنه و هزینه رو بده.

—با دکترش صحبت کردم فردا عملش میکنن. نمیخواهی به خواهرت خبر بدی

—با یاد اوری ارزوگوشیمو در اوردمو سریع بهش جریانو گفتم و قرار شد. بعد از عمل مامان امیر با خانوادش بیان برای خواستگاری.

[12:21 12.09.20]

پارت 38

مهگل : مامانو. عمل کردنو. بعد از دو ساعت بیرون
اومد بعد از اینکه مامانو آوردن بیرون ارزو مجبورم
کرد که برم خونه ویکم. استراحت کنم. باشه ای
گفتمو. راهی در بیمارستان شدم.

__وایسا برسونمت.

-برگشتمو دیدم امیرپشت سرمه ممنون خودم میرم.

__حرف نباشه یادت که نرفته. قراره. زنم بشی واین
وظیفه ی منه. پس حق نداری تنهایی بری

__اولا که هنوز زنت نشدم دوما مگه قرار نبود تو
کارای هم دخالت نکنیم اصلا میخوام برمپیش دوست
پسرم

__جدا هه یادم رفته بود که تو هم مثل همه ای هیچ
فرقی نداری ممنون که یاد اوری کردی ارزش.

مراقبت کردنم نداری ☺

حرفشو زدو رفت. از حرفاش دستمو مشت کردم مه
گل نیستم. اگه کاری نکنم. به پام بیوفتی الدنگ

[12:21 12.09.20]

پارت 39

امیر.

هیچکس نتونسته بود تا حالا روحرفم حرف بزنه
ومنو عصبی کنه حتی. دوست دخترایی که داشتم
همشون ازم حساب میبردن این دختر زیادی. زبونش
دراز بود باید کوتاش کنم وگرنه اینجوری پیش بره
پیر میشم. یاد چهرش افتادم. وقتی عصبی میشه خیلی
باحال میشه. عقدمون رسمی بشه میدونم چیکارش
کنم دختره ی چموش شماره ارمینو گرفتم.

چطوری داداش. شب جایی مهمونی هست میری؟ یا
نه.

هست داداش تو لب تر کن. فقط. همه چی. هست
داف. مشروب خلاصه عشق و حال. خونه سعید هست.
میای

اره داداش اوکیه پس فعلا

__بعد از صحبت با ارمین. به سحر زنگ زدم. که
باهام بیاد من با دخترای زیادی بودم فقط برای یه چیز
میخواستمشونو بس سحرم جزء همونا بود ولی
نمیخواد قبول کنه فکر میکنه عاشقشم. ☺

[10:31 13.09.20]

پارت 40

امیر : به خونه که رسیدم سوگل رو دیدم که داشت
میرفت بیرون

__سلام چطوری داماد

__خوبم کجا میری

__دارم میرم خونه عروسمون ☺

__مگه خونس؟ و ااره دیگه خودش گفت که
رسوندیش هنوز اول کارها فراموشی گرفتی.

__به کل یادم رفته بود خب برو منتظرش نزار تنها
نباشه.

__اوه چشم بابا کسی کاریش نداره

__برو انقدر چرند نگو سوگل

—اوکی پس فعلا

—فعلا

—بعد از رفتن سوگل با یاد اوری حرفاش ابرو هام
بالا پرید پس دختری چموش دروغ گفته که دوست
پسر داره کوچولوی دیونه سرخوش به طرف حموم
رفتمو. بعد از یه ربع. اومدم بیرون حاضر شدم. یه
شلوار لی مشکی با یه لباس سفید. ساعت و عطر
مخصوصم زدم. موهام حالت دادم از پله ها روانه
شدم.

—کجا پسرم داری میری پیش مه گل

—نه زن عمو یکم کار دارم چطور مگه. اتفاقی
افتاده ؟

—نه عزیزم برا سوگل کار پیش اومده. بهم زنگ زد
و گفت بهت بگم که اگه میخوای بری پیش نامزدت
برو مه گل خونه تنهاست شبی.

—اهان باشه ممنون پس میرم اونجا فعلا

—بسلامت

[10:39 13.09.20]

پارت 41

سوگل — بعد از اینکه اومدم خونه یه دوش گرفتمو.
تاپ و دامن سفید مشکیمو پوشیدم موهامم دم اسبی
بستم. نگاهی به گوشیم انداختم. 10sogol میسکال.
اوه چیکارم داره. شمارشو گرفتم جانم نفس

— کجایی دختر. خونه ای.

— اره یه ربعی میشه.

— من دارم میام اونجا عروس خانم به شوهرت بگو
که بد خلقی نکنه.

— امیر نیستش منو رسوندو رفت بیا. باشه پس. فعلا.

— بعد از حرف زدن با سوگل از این دروغی که یدفعه
گفته بودم تعجب کردم. خدا اخر عاقبت منو به خیر
کنه. هنوز هیچی نشده امیر امیر افتاده سر زبونم
عجبا. نگاهی به خودم انداختم. تازگیا دیونه ام شدم با
خودم حرف میزنم. و راهی پایین شدم. که در خونه
رو زدن

— خوش اومدی خانم. چه عجب. از این طرفا
— فدات نفس.

—بشین چایی بیارم. رفتم تو اشپز خونه دوتا چایی
ریختم. با بیسکویت اومدم بیرون.

—میگم مه گل هنوز هیچی نشده. فقط اسمش اومده
بهت ساخته ها شوهر داری.

—کوفت. چایی تو بخور بابا. مگه چی دیدی که
اینجوری میگی اشاره ای به لباسام کرد.

—اینا چی میگن. کلک نکنه شب میاد اینجا. خونه
خالی. تو. و امیر. دست نگهدارین.

—سوگل میزنم تو دهنটা بیعشور منحرف. بعدشم ما
هنوز محرم نیستیم بیاد اینجا بگه چی.

—آخر هفته دیگه خلاصه محرمیت ولی خب. شما
عجول هستید خدا گناهتونو میپذیره ☺

—با غیظ بهش نگاه کردم که خندیدو. دوتا دستاشو
برد بالا

—من تسلیم بابا ☺

[01:30 14.09.20]

42مه گل

__نگاه چپی بهش کردم و هیچی نگفتم که گوشیش
زنگ خورد با دیدن شماره هول شد و جواب داد.

__سلام چطوری به کل یادم رفته بود ببخشید. زود
خودمو می‌رسونم باشه چشم خدانگهدار

__سوالی داشتم نگاهش میکردم که اشاره کرد بهم
میگه. بعد از اینکه قطع کرد گفت

__کلاس نقاشی که تست مربی گری داده بودم امروز
قرار بود برم که به کل یادم رفته بود الان زنگ زدن
که برم معذرت می‌خواهم واقعا

__دشمنت بابا اینا چه حرفیه خیلیم عالی ایشا که
موفق میشی. گلم.

__فدات شم. پس من برم کاری باهام داشتی تماس
بگیر

__چشم. حتما مراقب خودت باش.

__فدات بوس فعلا

تا دم در همراهیش کردم و وقتی رفت یه زنگ به
ارزوزدم که حالشونو بپرسم حال هر دوشون خوب
بود و فردا مامان مرخص میشد

تصمیم گرفتم. برم به رمان بخونم. عاشق رمان بودم.
مشغول رمان خواندن بودم که در خونه روزدن کی بود
یعنی. حتما مش رحیم هست چادرمو پوشیدمو رفتم
پائین

[01:38 14.09.20]

پارت 43

امیر

_بعد از اینکه از خونه بیرون اومدم به ارمین زنگ
زدمو. گفتم که مهمونی نمیرم. از اونجایی که ادرس
خونه مه گل اینا هم بلد نبودم مجبور شدم. به
خواهرش زنگ بزنم. ویه جوری بگیرم ادرسو
شمارشو گرفتم الوسلام. خوبین ارزو خانم.
—سلام اقا امیر ممنون شما خوبین.

_مچکرم میگم. من ادرس خونتونو گم کردم هرچیم
به مه گل زنگ میزنم جواب نمیده. برای همین مزاحم
شما شدم

_اهان حتما حمومه. ادرسو براتون میفرستم الان.

—ممنون میشم. پس فعلا.

ا درسوکه فرستاد نگاهی به ساعت انداختم. ساعت ده بود حتما شامم نخورده. مسیروکج کردم به رستوران همیشگیو دوتا پیتزا مخصوص سفارش دادم وراهی خونشون شدم. ماشینوپارک کردم و زنگ واحدشونو زدم.

[01:44 14.09.20]

پارت 44

مه گل _درو که باز کردم. از ادمجلورومشوکه شدم این اینجا چیکار میکرد.

_نمیخوای بری کنار بیام تو. وقت برای برانداز کردنم هستا.

_ رفتم کنارواون با پلاستیکای دستش اومد تو. تواینجا چیکار میکنی.

_از اونجایی که خونه تنها بودی گفتم بیامپیشته
یدفعه لولونخوردت. غذاهم گرفتم برات ضعف نکنی.
همینجوریش لاغر مردنی هستی

_کی بهت گفت بیای اینجا من نه از چیزی میترسم نه
به تو و غذات احتیاج دارم پاشو برورد کارت.

_هه ببین دختر جون منم زیاد مشتاق نیستم که
ببینمت. چون زن عمو گفت تنهایی مجبور شدم پیام
وگرنه کارای خیلی مهم تری. از تودارم ☺

_میدونستی خیلی. پرویی. برات متاسفم.

[16:02 14.09.20]

پارت 45

امیر.

_بیا شامتو بخور برات گرفتم برا خودتم متاسف باش.

_بی توجه بهش شامو بیرون اوردمو مشغول خوردن
شدم که دیدم در اتاقشوبا صدای بدی بست. عجیب
این دختر رواعصابم بود باید. ادمش کنم اینجوری
نمیشه. اه شامم کوفتمون کرد.

_با حرفش. از عصبانیت نمیتونستم چیزی بگم.
بدون جواب دادن بهش اومدم تواتاق. خدایا من
چجوری اینوتحملش کنم اونم یکسال. چننش. شکمو

فکر. شکمش بود. تو حال خودم بودم که صداش از پشت در اومد

_یه پتوبهم بده. مجبورم شبو اینجا بمونم. بخاطر خانم.

_وای. داشت خیلی. رواعصابم راه میرفت چادرمو پوشیدمو در اتاقوباز کردم. چی میگی برا خودت مگه من گفتم بیای اینجا. بروهر جا کهمیخوای. من که همون اولم بهت گفتم چرا منت سرمیزاری.

_اوه خانم کوچولوواروم باش. خواستم اینجوری بگم که فکر نکنی کاری باهات دارم اخه خیلی توی رویا سیر میکنی. ☺

[16:10 14.09.20]

پارت 46

_میدونی چیه اتفاقا اونی که تورو یاست تویی انقدر خودتو دست بالا گرفتی که فکر میکنی همه ی دخترا هلاکتن نگاه تحقیر امیزی بهش انداختمو وگفتم. قیافه ایم نداری. که. من نمیدونم اونا. دلشونو به چی توخوش کردن. هرچی فکر میکنم. عددی نیستی ☺

_که من عددی نیستم دیگه چطوره یکم بهت نشون بدم با کی طرفی هوم.

_با حرفش. رسما لال شدمو خودمو لعنت فرستادم به چشای وحشیش خیره شدم

_ترسیدی. هوم. چرا ترس توکه تا حالا خیلی داشتی حرف میزدی پس چرا الان چیزی نمیگی.

_همینجوری که داشتم میرفتم عقب واون میومد جلو بهش با تته پته گفتم من نترسیدم ازت. از خونه ی ما برو بیرون پشتم به کدم خورد که درد بدی توکمر ایجاد کرد.

_ولی من که اینجوری حس نمیکنم. هوم. دستامو دور کمرش حلقه کردم که شروع کرد به تقلا کردن. من از این تقلا کردنش غرق لذت شدم.

[00:14 15.09.20]

پارت 47

مه گل

_به من دست نزن لعنتی. مشتامو پی در پی.
توسینش میکوبیدم که یدفعه ولم کرد ودم گوشم گف.

_خانم کوچولو بهتره زبونتو کوتاه کنی. وگرنه
دیگه ازت نمیگذرم. حله.

_با خشم بهش خیره شدمو. اومدم بیرون از اتاق.
امشب دیگه چه شبی بود خدایا. به اشپز خونه
اومدمو و یکم اب خوردم. راهی اتاقم شدم که صداش
اومد

_یه پتوبهم بده سردم نشه چون اگه من مریض بشم
تو باید پرستارم بشی 😊

_اه پسری چننش دیوانه. پتوبهش دادمو. وارد اتاقم
شدمو درو قفل کردم. از این ناقص عقل هرچیزی بعید
بود. چادرمو اویزون کردم. خوابیدم روتختم.
پتور و کشیدم. تا زیر گلوم اخه اتاقم شومینه نداشت
و خیلی سرد بود. برای همین با دوتا پتو خودمو سعی
کردم گرم کنم. مطمئن بودم فردا سرما میخورم. ولی
حاضر نبودم برم بیرون از اتاق تا با این غول چشم
تو چشم بشم

[00:22 15.09.20]

پارت 48

_صبح با صدای الارام گوشیم بیدار شدم. مامان امروز مرخص میشدو. کلی کار داشتم با درد گلوی که به سراغم اومده بود اونم بخاطر سرد بودن. اتاق اه از نهادم. بلند شد ولی چارع ای نداشتم. سریع یه دوش پنج. دقیقه ای گرفتمو. مانتو سورمه ایمو با شلوار مشکی تنگم و شال سورمه ایم ست کردم. یه خط چشمو یه رژ کم رنگ صورتی زدم و عطر مخصوص از اتاق اومدم بیرون فکر میکردم این چقدر تا حالا رفته. ولی. مثل خرس. افتاده بود رو مبل پتوروش بود. به اشپز خونه رفتمو چایی سازوروشن کردم. که وقتی برگشتم چشم چهارتا شد. جیغ کشیدم که با صدام دو متر پرید بالا _چته. گوشم کر شد. اه

_لباست کو چرا لخت شدی بیعشور بی حیا. کی بهت اجازه داده اینجوری بچرخ

[00:31 15.09.20]

پارت 49

امیر

_رفتم تواسپزخونه دیدم حاضر شده تا برگشت یه
جیغ بلند کشید که از جام پریدم. و بعد با حرفاش.
خندی تو گلوکردمو گفتم. اول اینکه من برای کارام
از کسی اجازه نمیگیرم. دوما برا توهم که بد نشد.
ناسلامتی قراره شوهرت بشم. کیف میکنی همچین
کیسی قراره شوهرت بشها و براش فیگور گرفتم که
گفت

_چه اعتماد به سقفی. شاید برای دیگران جذاب باشی
ولی برای من قد یه عدسم نیستی. اگه همراه میای
بیمارستان من دم درم. تا پنج دقیقه دیگه دم در باش
نیومدی من رفتم.

_از کی تا حالا یه خانم موش تعیین وتکلیف میکنه.
بعدم با چی میخوای بری. که ساعت تعیین میکنی
ماشین داری.

_بهم نگاه کردوخودشونباختوگفت اینهاش با این
میرم.

_سوئیچ ماشین منو بزار زمین.

_مگه نمیگی شوهرمی باید کیف کنم پس اینم
وظیفته.

[10:26 16.09.20]

پارت 50

امیر

_از جواب دادنش خندم گرفت. ولی جلوی خودمو گرفتم این دختر در عین مغرور بودنش خیلی شیطون بود. سریع لباسمو پوشیدمو رفتم بیرون که دیدم پشت ماشین نشسته ابرو هام با دیدنش بالا رفت. که اشاره زد برم. داخل ماشین.

_بیا دیگه چقدر لفتش میدی خوبه دختر نشدی.

_کی به تو اجازه داد. پشت ماشین بشینی اصلا گواهینامه داری بلدی.

_دیشب به تو کی اجازه داد بیای خونه ی ما اعصابمو بهم بریزی الانم همون نفر گفت تلافی کنم. بله گواهینامه ام دارم

_پس دنبال تلافی هستی باشه موش کوچولو بچرخ تا بچرخیم.

_حرفی نیس.

__سری تګون ډاډمو واوڼ راه افتاد به طرف
بیمارستان. تو حال خودم بودم که. گفت.

__میشه یه سوالی ازت بپرسم.

__او هوم بپرس.

__واقعا بخاطر پولی که پدر بزرگت وصیت کرده بهت
میرسه. حاضر شدی اینکارو کنی. یا جریان دیگه ام.
داره !؟

__از سوالش جا خوردم. ولی. با پوزخند بهش گفتم
جریان داره ولی به تو مربوط نیس. تو کارای من
داخلت نکن.

[10:35 16.09.20]

پارت 51

مه گل

__بی توجه بهش اومدم پشت ماشین نشستم که وقتی
اومد جا خورد. تو مسیر بیمارستان بودیم که. سوالی
که ذهنمو مشغول کرده بود. بهش گفتم ولی مثل
وحشیا جوابمو داد. از اینکه پرسیده بودم پشیمون

شدم. بهش گفتم. :چرا اینجوری میکنی یه سوال بود فقط.

_تو کارای من دخالت نکن مه گل دفعه آخرت باشه دیگه نپرس. فهمیدی هیچوقت نپرس.

_بهبش خیره شدمو دیگه تا رسیدن به بیمارستان جوابشو ندادم. یعنی چی میتونه باشه که انقدر امیرو بهم میریزه. وقتی به بیمارستان رسیدیم زودتر از اون پیاده شدمو ریموت رو گذاشتم روکاپوت ماشینورفتم. توبخش.

ارزو ومامان حاضر شده بودن. که. بهشون نزدیک تر شدم. به به سلاممامان خوشگلمقربونت برم. عزیز دلم

چطوری ابجی کوچیکه مرسی که بودی.

[10:49 16.09.20]

پارت 52

_وظیفه بود ابجی جونم با کی اومدی.

_با امیر. داره میاد.

_اهان دیشب خوش گذشت ☺

_با یاد اوری دیشب نیش خندی زدمو گفتم بد نبود.
صدای امیر از پشت سر اومد. که میگفت حاضرین
بریم.

_اره بریم. همه چی روبر داشتیم. سری تکون
دادوراه افتادیم به سمت خونه. وقتی رسیدم دمخونه
سوگل و خانوادش اونجا بودن. ویه گوسفند برای
مامان سر بریدن.

_چطوری سوگل خانم.

_من خوبم توخوبی. شیطون خانم.

_سوگل شروع نکن باز. دیونه دیشب هیچی نشده. با
این حرفم هم زمان. سوگل وارزوباهم گفتن سر
خودتون روشیرهه بمالید. جا خوردم. ارزو کی اومده
بود تو جمع ما. عجب! هر جور دوست دارین فکر کنین
اصلا.

_چیکار خانم من دارید. چرا سربه سرش میزارید.
اذیتش کنید. با من طرفیدا شوهر کرده مثل کوه
پشتشه. ☺☺

_از حرف امیر جا خوردم که سوگل روبهش گفت.

__ اقا امیر ابجی ما هنوز زن شما نشده قرار شده الان
بابا حرف هارو تموم کنه. ایندفعه این سیندلارا مال
شما بشن.

[11:01 16.09.20]

پارت 53

مه گل

__ هر سه مون به حرف سوگل خندیدمو نشستیم که
اقامحمود. شروع کرد به صحبت کردن.

__ راستش دخترم این اقا امیر پسر ما همینطور که
میدونی دل باختہ شما شده. 😊 اومدیم اینجا که اگه
خدا بخواد تاریخ عقد و عروسی رومشخص کنیم که
امیر گفت حرفاتونو زدنیو قرار بر این شده که
عقد و جشن. روباهم بگیرید

__ با ابروهای بالا رفته به امیر نگاه کردم پسری خنگ
بدون اینکه از من بپرسه خودش حرف زده. برای
اینکه. ادمش کنم روبه اقا محمود گفتم.

__ راستش اولش. این نظر و داشتیم ولی من به اقا امیر
گفتم که عجله نداشته باشن یه مدت کوتاهی. نامزد

باشیم. بعد عروسی بگیرم البته این نظر منه بام
هر جور صلاح میدونید. بعدش به امیر خیره شدم که با
قیافه بر زخی بهم خیره شده بود از نگاهش ترسیدم
نگاهمو ازش گرفتم.

[10:59 18.09.20]

پارت 54

امیر.

_عمو تمام حرفاشوزد که با حرف مهگل. همه ساکت
شدن دختری خیره سر. نگاه خشمگینموبهش دوختم.
که روشو کرد اونطرف. درستت میکنم. رو به عمو
گفتم.

عموجانمیشه منو. مهگل خانم یبار دیگه بریم حرف
بزنیم باهم. اخه من دلم میخواد زودتر مستقل بشم.
_پسر عجول. پاشید برید حرف بزنید. که. میخواییم
کاممونو شیرین کنیم. ☺

_بهمه گل نگاه کردم. که دستو پاشو گم کرده بود.
اشاره ای بهش. زدم که پاشد. ورفتم توحیاط.

_خب که قبول نمیکنی اره.

_بله قبول نمیکنم. بخاطر اینکه این زندگی منم هست
حق دارم در موردش تصمیم بگیرم حق نداشتی
بدون اجازه ی من نظر بدی.

_زندگی چه زندگی. ما قراره فقط به مدت یه سال هم
خونه باشیم. یعنی انقدر از من خوشت اومده
که میخوای همسر واقعی بشی.

[11:07 18.09.20]

پارت 55

مهگل

امیر روبه عموش گفت که بریم یبار دیگه حرف
بزنیم. وقتی داخل حیاط شدیم بهش گفتم. برای چی
بدون. اجازی. من نظر دادی. که از جواب دادنش.
چشام گرد شد. این برای خودش چی فکر کرده بود.
روبهش گفتم: چی داری میگی. برا خودت. من فقط
گفتم باید نظر من میپرسیدی.

_این زندگی واقعی نیس که نظر تو پیرسمیه عقد
سادست توقع نداری که لباس عروس تنت کنم. ایشاا

یه سال دیگه که جدا شدی. مرد رویاهات برات
میگیره

_برات متاسفم واقعا. کی از تو چیزی خواست. ☺
_کلا بهت گفتم که در جریان باشی. الانم که رفتیم تو به
همه میگی. که. عقد و جشن باهم میگیریم.
چون من دیگه طاقت ندارم میخوام زودتر تموم بشه.
زندگی دارم کار و زندگیمو. ول کردم به این مسخره بازی
چسبیدم. متوجه شدی.

[11:16 18.09.20]

پارت 56

_سری. تکنون دادمو باهم برگشتیم تو که امیر گفت.
عموجان همون حرف اول خودمون شد. عقد و جشن
رو باهم میگیریم.

_مبارکه پس. سوگل پاشو. شیرینی روتعارف کن.
☺

_سوگل کلی کشیدو پاشد. شیرینی تعارف کردن. چقدر
اینا خوش بودنو فکر میکردن ما واقعا عاشق همیم.

و من. از اینکه باید. همچنین شب مهم زندگیمو کنار
کسی باشم که حسی بهش ندارم. داشت اذیت میکرد.
با صدای اقا محمود از فکر در اومدم.

پس فردا برید برای آزمایش بعدش که جوابش اومد
برید دنبال لباس واینا. دخترم. با سوگل برید مزون
یکی از اشناهامون لباساش فوق العادست. یه لباس
شیک بگیر ید

امیر میون کلام عموش پرید عمو جان. چون من باید
زود کارامو انجام بدم برای شرکت. برای همین. یه
عقد ساده میگیریم. تا من کارام درست بشه. بعدا
جبران میکنم. براش.

بابا بزرگ امیر گفت. حرف نباشه. شب عروسی یه
دختر شب مهمی هست. براش مراسم میگیریم
نمیخوام عروس گلم کمبودی حس کنه. وقت برای کار
کردن زیاد است.

به امیر خیره شدم که با حرف بابا بزرگش کلافه
دستاشو میکشید بین موهاش

[11:00 21.09.20]

پارت 57

امیر

کلافه دستامو میون مو هام کشیدم. به مه گل خیره
شدم. اخه چرا مخالفتی نمیکرد اه. حوصله ی
این چرندیاتونداشتم. ادمش میکنم.
انقدر نگاش کردم. که متوجه ی نگاه خیره ام شد.
اشاره ای بهش زدم که بره اتاقش

ولی اون بدون توجه به من. به طرف اشپزخونه رفت.
از اینکه لجبازی میکرد کفری میشدم. میخواستم.
خفش کنم ولی فعلا باید سکوت میکردم تا بعدا.
پاشدم و به طرف اشپزخونه رفتم. روبه مه گل و سوگل
گفتم. اگه اجازه بدی. منو و مه گل بریم یکم بیرون. یه
دوری بزنیم و بیایم
با این حرف مه گل گفت. نه امیر جان موقع شامه زشته.
باید کمک کنم.
ایشااا به شب دیگه.

با حرفای مهگل. دستمومشت کردم این دختر برای هر
حرف من یه جواب تواستینش داشت. به توجه به اونا
از خونشون بیرون اومدمو وبه ارمان زنگ زدم

[11:08 21.09.20]

پارت 58

سلام داداش اگه خونه ای. من دارم میام اونجا. نپرس
حالم اصلا خوب نیس میام بهت میگم.

_امیر. بعد از اینکه اومد اشپرخونه وجواب نه به
درخواستش دادم. از خونه زد بیرونو دیگه نیومد.
اقای محمودی سعی داشت بحثو عوض کنه ولی من
همش فکرم این بود که یعنی بخاطر اینکه من نرفتم
باهاش اینجوری کرده یا قرار داشته توفکر بودم که
پدر بزرگش گفت

_دخترم. به امیر زنگ بزن بگو بیاد. همه معطل
اون هستیم.

_چشمی گفتمورفتم تواتاق وشمارشو گرفتم.

_یه بوق دوبوق بوق سوم. جواب داد

_بله چیکار داری.

_امیر کجایی همه منتظر توهستن تاییای میخوایم
شامو بکشیم.

_منتظر من نمونین من نمیام کار دارم. خداحافظ
_احمق فرصت حرف زدن بهم ندادو گوشیوقطع کرد

[11:15 21.09.20]

پارت 59

_بهخونه ی ارمان که رسیدم. خودمو پرت کردم
رومبشوسرمو با دستم گرفتم که ارمان گفت.

_چی شده داداش. چرا اینجوری شدی. سحر کاری
کرده

_کاش سحر بود این دختر صبر منوسر آورده خیلی
لجبازها دارم کم میارم.

_چی شده مگه 😊

_نیشتمو ببند ارمان. دختری دیونه بهش میگم. باید
بگی. عقد ساده میگیریم لباس اینا نمیخوای تا بعدش
شوهرت برات بگیره. میگه باشه ووقتی بابا بزرگ
حرف میزنه سکوت میکنه. یعنی. ارمان موندم.
چیکار کنم از دستش.

_داداش اروم باش معلومه هرکی هست خیلی شیطونه
که توروکفری کرده ولی دمش گرم از پست بر اومده.



_خفه بابا ببین من اومدم پیش کی که بهم کمک کنه.
_هیچ کمکی نمیتونم بهت بکنم غیر از اینکه از اون
طریقاً ادمش کنی.

_منظورشو فهمیدمو. چشم غره ای بهش رفتم. که
حساب کار دستش اومدو وارد اشپزخونش شد.

_امیر میخوای بگم. سحر و سانا از بیان. اینجا یکم. از
مساعل خانوادت دور بشی.

_فکر بدی نبود ولی حوصله ی عشوه های خرکی.
سحرو نداشتم بنا براین گفتم نه. نگو ولی اگه میخوای
ساناز بیاد بیاد من میرم تواتاقت بخوابم

[11:22 21.09.20]

پارت 60

سوگل

_گوشیمو گذاشتم رومیزمو واومدم بیرون.

__چی شد دخترم کجاست. میاد

__نه پدر جان گفت کار براش پیش اومده واز همه
عذرخواهی کرد شما بفرمایید سر میز.

__به اشپزخونه رفتم که سوگل گفت. فکر کنم امیر
ناراحت شد. دامادمون دل نازوک شده زنشومیخواد
__شونه ای بالا انداختم گفتم برام

مهم نیس باید درک کنه که الان مهمون داریمو من
نمیتونم باهاش برم. مشغول چیدن میز شدم. و بعد
از پنج دقیقه. روبه همه گفتم بفرمایید شام حاضره
__به به چه کردی دخترم. رازی به زحمت نبودیم که.
دستت درد نکنه. ایشاا خونه ی خودتونم میایم.

__با لبخند روبه اقا محمود گفتم. باعث افتخار هه. ☺

__بابا بزرگ از دست پختم تعریف میکردومن فقط به
یه لبخند اکتفا میکردم. نمیدونم چرا همش. ذهنم
به سمت امیر میرفت یعنی الان کجاست چیکار داره
میکنه. توفکر خودم بودم که با توپهلویی که
خوردم به خودم اومدمو وسوالی نگاه به سوگل کردم

__دخترم. کجایی. حالت خوبه ؟

__به اقا محمود خیره شدمو گفتم

ببخشید یه لحظه حواسم پرت شد. نفهمیدم چی گفتم
_فدا سرت دخترم گفتم. اگه مایلی شب بیای خونه ی
ما که صبح با امیر. باهم برید. کاراتونو انجام بدید
_از پیشنهاد اقا محمود جا خوردم و گفتم نه ممنون.
من خودم صبح میام. دم خونه ی شما واز اون طرف
میریم.

_باشه دخترم هر جور راحتی

_لبخندی زدمو سری تکون دادم 😊

[18:58 25.09.20]

پارت 61

بعد از اینکه سوگل اینا رفتن. با ارزو. ظرف هارو
جمع کردم. که ارزو گفت.

_ابجی چقدر امیر دوستت داره. بخاطر اینکه باهاش
نرفتی قهر کرد.

_از جواب ارزو. حیرت موندمو و پوزخندی زدمو
گفتم اره خیلی عاشق همیم.

_کاش یه شوهر مثل امیر نصیبم بشه. توکه خنگ بودی. این شوهر گیرت اومد پس من بهترینشو خدا برام گذاشته.

_خندیدمو گفتم. پرو برو روت زیاد شده ها هنوز کوچولویی. ارزو خانم.

_والا مگه دروغ میگم (خند)

_چپ چپی نگاهش کردم که خندیدو. رفت اشپزخونه. آخرین ظرف شستم و به طرف اتاق رفتم و خوابیدم. به فردا فکر کردم. فردا روز مهم زندگیم بودومن هیچ انگیزه ای نداشتم. با درد چشامو بستمو. شروع کردم به اشک ریختن به وقتی که بابام بود. مهرباد پیشمون بود وزندگی اروم خودمون داشتیم. فکر کردم اشک ریختم واقعا دلم تنگ بود. کاش بشه همه چیز برگرده

[19:13 25.09.20]

پارت 62

امیر

_وارد اتاق ارمان شدم. وروتختش دراز کشیدم به
فردا فکر کردم. یعنی این دختر چموش قرار بود
همسر قانونی من بشه. با فکر کردن بهش. لبخندی
رو لبم اومد لجباز شیطون. با همه ی دخترای دورم.
انگار فرق داره یه جور خاص ونابه. کیف داره ادم
اذیتش کنه با این فکرا کم کم. چشام گرم
شدو خوابیدم.

سحر -ارمان امیر کجاست چرا بهم خبر نداد که پیام
پیشش

_سردرد بودو گفت به کسی نگم. منم نمیدونستم
پیش سانازی وگرنه زنگ نمیزدم

_وا چرا مگه من چیکارتون دارم. الان تواتاقه
_اره.

_تو خواب بودم که دیدم گرمای دستی میون موهام
نشسته. اهمیت ندادم. که دیدم. دستش داره بیشتر
رو بدنم کشیده میشه

چشامو باز کردم که دیدم سحر بالای سرمه.

_سلام عشقم چرا نگفتی حالت بده پیام پیشت الان
بهتری

-چیزیم نیس خوبم کی به توگفت بیای اینجا.

_خونه‌ی ساناز بودم که ارمان زنگ زد منم باهاش
اومدم. الان مشکلی پیش اومده.

_سحر باز شروع نکن. بسه.

_من که چیزی نگفتم امیر توهمش داری منو پس
میزنی حالت هست

_اره حالیمه ولی توهم میفهمی درگیرم درگیر دست از
سرم بردار. اه

_خیلی بی انصافی امیر.

_با سحر بحثم شد که با چشم گریون رفت. کلافه
دستمو میون موهام کشیدم. خدایا بهم صبر بده. خدا.

[19:24 25.09.20]

پارت 63

_کتمو برداشتم و اومدم بیرون که ارمان گفت.

_کجا میری داداش.

_میرمخونه. ارمان حوصله نداشتم. خوبه بهت گفتم
حوصله ی سحر و ندارم.

_من بهش نگفتم خونه ی ساناز بوده اومده

_اوکی ممنون زحمتت دادم خدانگهدار. از خونه ی
ارمان زدم. بیرون وبه طرف خونه روند.

وقتی وارد شدم. سوگل جلوی روم سبز شد

_به به اقا داماد عاشق پیشه ی نازنازی. نگفته بودی
انقدر. دل نازوک شدی با با 😊😊😊

_سوگل برو کنار حوصلتو ندارم. شبی

_باشه بابا چته راستی. صبح مهگل میاد اینجا که
باهم برید دنبال کارا

_سری تکون دادمو به طرف اتاقم رفتم. همینو کم
داشتم فقط

گوشیمو برداشتمو. بهش پیام دادم. صبح خودم میام
دنبالت نمیخواد بیای. و گوشیمو خاموش کردم
خوابیدم

_داشتم خواب میرفتم که با پیامک گوشیم. شاخکام
فعال شد. امیر بود. نوشته بود صبح نیا خودم میام

دنبالت اسکول انگار من از خدامه. بر اش نوشتم
اوکی.

خوابیدم اینم دیونه ای بود برای خودش ☹️

[14:24 27.09.20]

پارت 64

مه گل

-صبح زودتر. از همه پاشدمو. مانتو یشمی با
شلوار. مشکی. و بوته های مشکی پوشیدم. و به یه
رژ اکتفا کردم. که با زنگ خوردن گوشیم فهمیدم.
امیر رد دادمو رفتم پایین. که دیدم. با یه ژست خاص
به ماشین مدل بالا هاش تکیه زده. جوگیری بود برا
خودش. خدا شفا بده ☹️ بهش نزدیک شدمو
سلام کردم که سرشو تکون دادو نشست تو ماشین فدا
سرم گوریل. بیعشور. سوار ماشین شدم. توراه
بودیم. که حوصلم داشت سر می رفت گفتم. الان تا
از مایشگاه میخوای توسکوت باشیم حداقل یه اهنکی
چیزی بزار بابا دلمون پوسید

_نمیدونستم اهنگم گوش میدی بهت نمیاد فکر
میکردم. روضه گوش بدی

_چشام از حرفاش گرد شد. مگه من چمه. که
گوش ندموو روضه گوش بدم.

_اخه دیدم همش نصحیت خواهرت میکنی. اخمویی
یه پا اخوندی واسه خودت برای همین گفتم

_در حال انفجار بودم. ولی دستمومشت کردم و هیچی
نگفتم که دیدم داره ریز ریز میخنده. بیعشور روانی.

[14:24 27.09.20]

پارت 65

_بلاخره به آزمایشگاه رسیدم من از امپول میترسیدم
از بچگی برای همین. ترس ورم داشته بود و امیر
اینوفهمیده بود

_چته ترسیدی. خانم موشه ☺

_نه کی گفته من میترسم خوبم.

_باشه. ولی من که اینجوری حس نمیکنم

بی توجه بهش رفتم روصندلی نشستم که پرستاری
اومد گفت

همراه من بیا تواین اتاق

پشت سرش راه افتادم خدایا کمک کن.

بشین عزیزم. برای ازدواج اومدین.

بله.

معلومه خیلی استرس داری نگران نباش ایشا
جوابا مثبته میشه

این چی میگفت دیگه میخوام صد سال سیاه نباشه
انگار من غصه اینو دارم میخورم. ولی مجبوری
رو بهش لبخند زدم. که دیدم گفت

استین مانتو تو بوده بالا.

یا امام هشتم چه سوزن گنده ای. زد تو دستم. که
جیغ زدمو دیگه هیچی نفهمیدم.

[14:24 27.09.20]

پارت 66

امیر

_ازمایشو دادم و رفتم دنبال مه گل که دیدم. بیهوش
افتاده روتخت رو به پرستار گفتم چش شده. اینم گفت
_عروستون خیلی ترسیده بودبرا همین فشارش افتاد
واز حال رفت الان دیگه بهوش میاد چیزی نیس
عادیه.

_سری تکون دادمو تشکری کردم. دختری چموش
یهش میگم میترسی میگه نه. نگاش کن. چقدر رنگش
پریده 😊

من چجوری با این لجباز سر کنم. خدا میدونه.
دخترک چموش

داشتم نگاش میکردم که دیدم پلکاش داره تکون
میخوره صاف شدمو. رفتم توجلد. مغرور خودم.
که دیدم گفت.

_من چم شد یهو

_هیچی از اونجایی که شما شجاعی چند ساعته الاف
تو شدم از حال رفته بودی الان خوبی.

_اهان اره خوبم بریم.

_میخوای کمکت کنم ؟

_نمیدونم خودت چی فکر میکنی. اگه یه دفعه
هیكلت هم نمیخوره. بیا

_خدایا چقدر این دختر زیبن داشت. لبخند
کمرنگی زدمو به طرفش رفتمو بغلش کردم که گفت
_بزارم زمین بابا ابرومو بردی. هی با توام

[12:57 30.09.20]

پارت 67

_چرا انقدر غر میزنی زنی دوست دارم تو بغلم باشی.
به کسی ربطی نداره

_کی گفته من که هنوز زنت نشدم.

الکی جومیدی

_میشی نگران نباش تا اخر هفته تو چنگ خودمی

خانم کوچولو ☺

_رو تو برم پرو

مهگل

__توان راه رفتن نداشتم که امیر منوبغل کرد از حرکتش جا خوردم هرچی بهش گفتم منوبزاره پایین. اعتنا نکرد. به ماشینش که رسیدیم منو گذاشت زمین. چپچی نگاش کردم که با اخمی که کرد. چشم گرد شد اینم دیونه بود برا خودش.

خب الان کجا میریم.

__خونه

__چی خونه مگه قرار نبود بریم لباس ببینیم

__نه خیر نمیریم ☹

__رو به امیر باجیغ گفتم چراااا

__چون بخاطر یه بغل کردن ببین چه ادایی تو خودت درآوردی یادت که نرفته من بهتر از توهم هستن که دارن بال بال میزنن باهام باشن

[12:57 30.09.20]

پارت 68

__من ادا درنیوردم. فقط داشتم خجالت میکشیدم چون همه داشتن نگاه میکردن. در ضمن منم خاطر

خواهای خودمو دارم. توهم که مالی نیستی در برابر
اونا ☹

_جدا پس چرا همونا نیومدن مامانتونجات بدن
معلومه خیلی دوستت دارن هه

توالان بخاطر پولی که دادی داری اینجوری میکنی.
_پس چی پول دادم. که توهم در عوضش. هرچی
بگم بگی چشم.

_چقدر یه ادم میتونست پست باشه اخه تا چه حد.
حالم ازش بهم میخورد. بنابر این دیگه
جوابشون دادم و سکوت کردم

دیدم که داشت به سمت خونه ی سوگل اینا میرفت.
وفتی رسیدیم. سوگل اومد بیرون با ذوق بغلم کرد
_سلام عروس خانم به به لباست کو ببینمش.

_نخریدم احتیاجی نیس پشیمون شدم
_چیزی شده !؟

_با لبخند روبه سوگل گفتم نه. خودم نخواستم یکم سر
گیجه دارم میشه برم اتاقت بخوابم
_اره حتما. ولی من مطمئنم یه چیزی شده.

_کشش نده خواهری هیچی نشده فقط. ازم خون کشیدن
بی حال شدم. همین ☺

[11:45 03.10.20]

پارت 69

_باشه عزیزم برواستراحت کن

_سری برای سوگل تکون دادمو راهی اتاقش شدم.
روتختش دراز کشیدم. خدایا چرا انقدر بخت من سیاه
بود اخه. انقدر گریه کردم. تا خواب رفتم.

راوی: امیر به زور پدر بزرگش را راضی کرد که
بدون مراسم برن سر خونه وزندگیشان. از سوگل
پرسید که مه گل کجا هست و به طرف اتاق راهی شد.
وقتی در زدو صدایی نشنید وارد شد. دید که مه گل.
چه معصومانه خوابش برده. به صورتش خیره شد
ومژه هایش خیس بود. اصلا متوجه ی فاصله ی
بینشان نشده بود. اوداشت چیکار میکرد. دستی به
لب های. مه گل کشید امیرووسوسه میکرد. برای
بوسیده شدن این لبا. داشت اختیار از کف میداد که با

تکان خوردن پلک مه گل خودش را کنار کشید. سریع
از اتاق بیرون رفت. حسابی کلافه شده بود.
باخودش میگفت

_امیر چت شده پسر. اون هم مثل همه ی دختر است

[11:45 03.10.20]

پارت 70

_امیر. امیر.

_به صدا کردن اسمم توسط سوگل برگشتم و سوالی
نگاش کردم که گفت

_کجا سیر میکنی. بیا بابا شام حاضره مهگل هم بیدار
کن مامان چون نداشت من برم بابا دختری تنبل. انگار
صدساله نخوابیده

_مگه بیدار نشده. ؟اون که بیدار بود

_عجب نکنه توتا الان بالا بودی کلک. تا اونجایی که
من میدونم گفت میره بخوابه

_سوگل میشه انقدر سوال جواب نکنی. من رفتم که
صداش کنم. پلکاش تکون خورد ولی تلفنم زنگ
خورد اومدم بیرون. فکر کردم بیدار شده

_خیلخوب بابا. راستی. مطمئنی خود مه گل گفت
عروسی نمیخواه اخه امروز مشخص بود یه چیزیش
هست

_خودمو به کوچه ی علی چپ زدمو گفتم. اره
مطمئنم. خودشم موافقه حالا اگه بزاری برم بیدارش
کنم.
_بفرما. _

[11:56 03.10.20]

پارت 71

مه گل

_تو خواب بودم که دیدم یه چیزی گرم رولبام داره
حرکت میکنه خودمو سپردم بهش که دیدم خیلی
نزدیکتره شاخکام فعال شد تا اومدم چشم باز کنم یکی
سریع از اتاق رفت بیرون یعنی کی بوده. بیخیال
پاشدم. موهامو شونه زدمو. اومدم پایین که وسط
راه. متوجه حرف های سوگل با امیر شدم پس امیر
بوده که سریع رفته. اخمام از این اتفاق توهم رفت
اون چه حقی داشت که من وقتی خوابم ازم استفاده کنه.

داشت میومد بیاد بالا که با دیدنم ایستاد و خیره
نگام کرد پوزخندی بهش زدمو به طرف پذیرایی رفتم.
احمق چه فکری برا خودش کرده باز.

_به به عروس خانم. چه عجب که توپاشدی.

_ببخشید واقعا نفهمیدم چی شد خوابم برد

_فدای سرت دخترم راحت باش سوگل اذیتش نکن

_مامان من که کاری بهش ندارم خوب کردی عزیزم.

_کاری چیزی هست من انجام بدم

_نه دخترم همه چیز حاضره بروپیش شوهرت بشین.
ظاهرا اقا جونم باهات کار داره.

_چشم. به طرف مبل سه نفر رفتم که دیدم امیر روش
نشسته پشیمون شدمو رو مبل تکی نشستم که دیدم با
پوزخند داره نگام میکنه بهش توجهی نکردمو روبه
بابا بزرگ گفتم جانم کاری باهام داشتید

_دخترم امیر میگه جشن گفتی نمیخوای و همین یه
عقد ساده مشکلی چیزی هست یا. واقعا خودت
اینجوری میخوای.

_اومدم جواب بدم که امیر گفت

دستت دردکنه بابا بزرگ یعنی میخوای ببینی من
راست گفتم یا نه.

نه پسر من اخه از بس تو. پرویی گفتم شاید دختر
مردمو وادار کردی

با این حرف بابا بزرگ همه خندیدن و من. به یه
لبخند کوچیک اکتفا کردم.

[09:01 04.10.20]

پارت 72

نه پدر بزرگ من خودم اینجوری خواستم.

باشه هر جور خودت دوست داری دخترم.

ممنونم. اقامحمود گفت

خب حالا که همه چیز درست شد اخر هفته عقد

میشین مشکلی که نیس

منو وامیر هم زمان گفتیم نه. عالیه.

خوبه سوگل شیرینی رو بیار

سوگل مشغول شیرینی دادن بود که یدفعه یادموارزو
افتاد ازصبح خبر ازش نداشتم ببخشیدی گفتمو بهش
زنگ زدم یدونه‌همش بوق خورد که جواب داد
معلومه کجایی مه گل دست شما دردکنه. دیگه
یادتو منم نیس.

معذرت میخوام ابجی جونی خوبی مامان خوبه.

خوبیم توخوبی کی میای.

دارم راه میوفتم کم کم.

خب پس. فعلا

فعلا بعد از حرف زدن با ارزو. ازاتاق بیرون
اومدمو رو به جمع گفتم. ببخشید من دیگه رفع
زحمت میکنم

کجا دخترم. بمون. هنوز سر شبه

دست شما دردکنه اقا محمود از صبح ارزوومامانم
تتهان. باز مزاحمتون میشم

_مراحمی دخترم میخوای امیر بره اونارو هم بیاره
دور هم باشیم

_ایشااا یه شب دیگه زحمتتون میدیم.

_هرجور راحتی دخترم

_سری تکنون دادمو روبه سوگل گفتم میشه برام
اژانس بگیر ی ؟

[09:08 04.10.20]

پارت 73

_که امیر گفت لازم نکرده. خودم میرسونمت
_برای اینکه حفظ،ظاهر کنم گفتم. خسته هستی. من
خودم میرم.

_لزومی نداره خودم میرسونمت. بروبریم.

_بعد از خداحافظی با امیر اومدیم بیرون. داخل
ماشین نشستیم. حرفی بینمون زده نشد فقط موسیقی

که گذاشته بود و باهاش همراهی میکرد این سکوت
رو میشکست اهنگ زیبایم بود

غصه نخور میدونم اهای تموم

جونم یه عمر به پات میمونم

برای موندن من قسم نخور به جونم

تک ستاره ای شبا تو اسمونم.

اسم توروکنار من میخونن رفتن بلدنیست که دلم قسم
نخور میمونم

کس کار منی تو عشقم داروندار
منی تو عشقم اخه یار منی تو

عشقم اخ عشقم. چشمات دنیا مه

هرجا میرم باهامه یاد خاطر هامونم امشب

عکست تودستامه.

مهراد جم.

[11:34 06.10.20]

پارت 74

_ سرکوچمون ایست کرد تا او مدم پیاده بشم گفت

_ حواستو جمع کن نمیخوام. مشکلی پیش بیاد. تا این
مسخره بازیاتموم بشه. تفهیم شد.

_اره.

_خوبه میتونی بری.

_سریع از ماشینش پیاده شدمو. قدامو تند کردم تا
به خونه برسم پسری الدنگ. فکر کرده کیه. انگار
با کلفتش داره حرف میزنه دارم براش کثافت عوضی.

_به به چه عجب سرکار خانم تشریف فرما شدن
تو نستن از. عشقشون. دل بکنن.
_مسخره نکن از وشام خوردین.
_اره خوردیم چیزی شده
_نه چطور مگه
_اخه دمغی. برای همون گفتم امروز چطور بود.
کی عقد میکنین
_نه فقط یکم خسته ام افتاد واسه اخر هفته
_اخ جووووون بالاخره. داماد دار میشیم خاله میشم.
_از دست تو من میرم بخوابم
_برو. شب بخیر.
_شبت خوش

[11:34 06.10.20]

پارت 75

یک هفته به صورت برق و باد گذشت امروز روز
عروسی من بود. سوگل ازم خواست که به ارایشگاه
برم. ولی قبول نکردم. همینجوری بهتر بودم خودم.

یکم ابرو هامو مرتب کردم و یه شلوار سفید با یه
مانتو جلو. باز حریر سفید با شال. کرم پوشیدمو کفش
های. پاشنه دار سفیدم. مو هامم. بالا بسته بودمو.
ارایشم یه خط چشمو. یه رژ قرمز خلاصه شده بود.
که چهارمو خیلی تغییر داده بود. قرار بود امیر بیاد
دنبالم با تکی که به موبایلم زد رفتم. پایین
ارزورودیدم. که خیلی خوشگل شده بود یه مانتو
قرمز با شلوار مشکی. جیگری شده بود برای
خودش. داشتم براندازش میکردم که اومد جلو
_ به به خوشگله. من چطور شدم
_ عالی. عزیزم ایشااا عروسی خودت
_ ایشااااا یکی مثل شوهر شو ما گیر ما بیاد
نمیدونی چه جیگری شده. مهگل
_ چشم چرونی نکن دختر 😊

[11:34 06.10.20]

پارت 76

والا خب راست میگم منم دلم میخواد 😞

__ارزووووو

__غلط کردم بیا برو بدبخت منتظرته.

__از دور امیرودیدم که کت و شلوار مشکی. خوش
دوختی پوشیده بود با کروات قرمز موهاشم زده بود
بالا. شاید مرد ایده ال هر دختری بود ولی نمیدونم اگه
اخلاقشم ببینم باهاش میسازن یا نه. بهش
نزدیک شدم که گفت.

__چیکار میکنی سه ساعته. چقدر اخه شماها ادا
اصول دارید.

__اولا سلام. دوما. هنوز از راه نرسیده شروع نکن.
کفشام پاشنش بلنده نمیتونم تند تند راه برم نمردی
که وایسادی حالا یکم دیرتر

__سوار شو. تا بعد بهت بگم

__بی توجه به تهدیدش نشستم داخل ماشینو به سمت
محضر راه افتادیم.

[14:13 07.10.20]

پارت 77

_به محضر که رسیدیم. سوگل و پدر بزرگ اینا زودتر
از ما رسیده بودن.

_کجایین بابا. دیر شد بیاین بریم

_سوگل بابا جون. خوبه تو عروس نیستی اخه چقدر
عجولی

_وا بابا بزرگ خب راست میگم عجباً.

_وارد دفتر خونه که شدیم. عقد بین من و امیر جاری
شد و رسماً زن این غول شده بودم. داشتم به اطراف
نگاه میکردم که با گرفتن دستم توسط امیر بهش
خیره شدم که باشی طنت زیر گوشم گفت چیه الان
دیگه زنی. تازه کارای دیگه ام دارم باهات.

_تازه متوجه ی منظورش شدم اومدم یه چیزی
بارش کنم که بابا بزرگ اومد نزدیکمون.

_خب پسر بریم. که مهمونا میان خونه جشن داریم

_چی چه جشنی اقا جون. من میخوام امروزم. مهگل
رویه جایی ببرم از قبل رزروش کردم ببخشید نمیتونیم
بیایم اخه واسش خیلی تداروک دیدم.

_با تعجب به امیر خیره شدم. عجب مارمولکی بود
داشتم همینجوری بهش نگاه میکردم که اشاره زد منم

یه چیزی بگم که سکوت کردم هه فکر کرده قراره
همه چیز طبق روال اقا باشه

_باشه پسرم خب حالا که انقدر واسه عروس گلم
تداروک دیدی برین حالشوبیرین. مراقب باشین فقط
_چشم بابا بزرگ

[14:13 07.10.20]

پارت 78

_داشتیم میرفتیم سمت ماشین که سوگل گفت
مبارک باشه عروس خانم. خانم ریاحی. فامیل
شوهریتون مبارک. دیونه ای نثارش کردم دستمو
براش تگون دادم.

_خب بریم دیگه

_جوابشو ندادمو سوار ماشین شدم. توراها بودیم که
دیدم داره میره. محل بالاهای تهران. بعد از چند.
دقیقه جلوی یه خونه ی خیلی بزرگ ایست کرد. و
در پارکینگوبا ریموت باز کرد. وماشینوپارک کرد که
پیاده شدموگفتم اینجا کجاست منو آوردی

__خونمه. از این به بعد قراره اینجا باشیم. بیا بریم

__چشام از دیدن خونه گرد شد. اخه خونه ی به این بزرگی رومبخواست چیکار داشتم دید میزدم که گفت

__وقت واسه دیدن زن زیاده بیا باهات کار دارم میخوام برم.

__سری تکون دادمو همراهش رفتم توپذیرایی

__خب. همینجور که میدونی. من خوشمنمید کسی توکارام دخالت کنه تا موقعی که زن منی. حواست به رفتارت باسه. حوصله ی دردرس ندارم. من اکثر.

روزا نیستم. پس میتونی با خیال راحت دوستاتوهرکی میخوای بگی بیاد. هرچیم میخوای تویخچال هست.

برای تمیزی خونه ام. معصومه خاتم هست. از وقتی بچه بودم توخونمون بوده والان برای من کار میکنه. میاد اخر هفته ها. خونه روتمیز میکنه. همین بیابریم. اتاقتوبهت نشون بدم

[01:21 08.10.20]

پارت 79

_این اتاق توهه. خب دیگه سفارش نکنم تا وقتی زن منی. کنترل میشی من ابرودارم یادت باشه.

_بیار گفתי گفتم باشه. حالیه.

_جوجه تیغی. افسار پاره نکن اعتیاد شرط عقله ☺

_حرفشوگفت رفت در حال منفجر شدن بودم به چه حقی اینجوری حرف میزد. نمیدونم چرا. از طرز حرف زدنش بغض کردم به اتاقی که برام آماده کرده بودن نگاه کردمست سورمه ای. سفید. ساعت تقریبا دو بود. گرسنم شده بود تصمیم گرفتم برمپایین برا خودم غذا درست کنم. به لباس هایی که ارزوبرام گذاشته بود نگاه کردم همشون یا تاپ بودن یا یقش باز بود بنا براین. یه شومیز سورمه ای پیدا کردم. و با ساپورت مشکی وشال مشکی سرم انداختمو رفتم تو آشپز خونه. خب خداروشکر همه چیز تویخچالش بود تصمیم گرفتم قرمه سبزی درست کنم با سالاد شیرازی. بعد از یه ساعت نیم درست شد به به. چی شده داشتم. میکشیدم که. امیر از اتاقش اومد بیرون روبهش گفتم. اگه گرسنته بیا. ناهار حاضره هیچی نگفت واومد تماشپزخونه یه نگاه به

من کرد نمیفهمم چرا انقدر این بشر به خودش
مینازه.

[01:22 08.10.20]

پارت 80

_شروع کردم خوردن که اون اولین لقمه رو خورد
پاشد رفت سمت ظرف شویی

_این اب چمن چیه. دادی به من موردیشعور دست
پختو ببرن.

_واسه تودرست نکرده بودم دلم برات سوخت گفتم
بیای بخوری نمیخوای نخور. والا بعد از خوردن غذا.
میزو جمع کردم داشتم از اشپزخونه میرفتم بیرون که
گفت

_شب دوستم میاد

_خب بیاد به من چه.

_از اتاقت نمیای بیرون شیرفهم شدی

_جوابی ندادمو رد شدم رفتم نشستم تو اتاقم ولی گفتم
بهتره تا وقتی دوستش نیومده یه دستشویی برم از
اتاق اومدم بیرون که از توشیشه گاز دیدم امیر.

قابلمه برنج وخورشت برداشته وداره خودشو خفه
میکنه ای خدا این بشرونکش. رفتم دستشویی کارامو
انجام دادم دم اشپزخونه یهویی گفتم ای گوسفندناقلا
اومدی چرا (اینوبخاطر حرفش کهگفت اب چمن گفتم
(تا اینوگفتم افتاد به سرفه حالا هی سرفه بکن
هی نکن رفتم سمت. شیرولیوانو پر اب کردم دستشو
دراز کرد قبل از اینکه از دستم بگیره ریختم
توصورتش فرار کردم به سمت اتاقم

[01:30 08.10.20]

پارت 81

_دروبا کلید قفل کردم که مشت میزد به درومیگفت
_باز کن این درو لعنتی کارت دارم به وقتش به
حسابت میرسم صدای قدماش کم کم از پشت در دور
شد که نفس راحتی کشیدم بیرون که نمیتونستم
برم چون اقا دوسه نفری مهمون داشت تیمم کردم
شروع کردم به نماز خواندن بعد نماز انقدر با خدا
دردودل کردم که تو این سالهایی که از خدا گرفته
بودم نکرده بودم اینکارو اشک چشم شور بود و
اذیتم میکرد میخواستم برم اب بزنم به صورتم که

نمیشد با یاد اوری شرایطم سرمو گذاشتم روسجاده
خدایا تو اروم جونمی اروم کن مراقبم باش منو. از
این زندگی به هر نحوی راحت کن

راوی. دوستای امیر نزدیک ساعت پنج بود که رفتن
بعد از مسواک زدنش خواست بره بخوابه که یاد مه
گل افتاد هرچی در زد کسی جواب نداد رفتم از
توکابینت کلید یدک رواورد دروباز کرد با صحنه ای
که جلوی روش بود تعجب کرد.

[12:57 09.10.20]

پارت 82

امیر

_مهگل روسجاده خوابش برده بود. سری از تاسف
تکون دادم. واسه یه لحظه مه گل روبا سحر مقایسه
کردم مه گل زیبایش به قدر پای سحرم نمیرسید
باید. اذیتش کنم که بفهمه دور دور کی هست دختری
لجبار خیره سر برای اذیت کردنش این بهترین راه

بود. پوسترایی که از سحر داده بودم با خودم آماده
شده بودن اندازشون یک ونیم در دو بود چهارتا
بودن. یکیشونو زدم پشت تی وی یکی که خودم
باهاش. بودمو. سحر نشسته بود روپاهام زدم به
دیوار روبروی اتاق مه گل همین دوتا کافی بود تا
حرص این خانم کوچولو در بیاد. دستم درد نکنه دم
گرم یادم باشه فردا سحر و بیارم که نقشم کامل تکمیل
بشه. با فکر فردا لبخند رو لبم پرنگ شد. و به طرف
اتاقم رفتم سرم به بالشت نرسیده خوابم برد.

_صدای. در خونه اومد که متوجه شدم. صدای
نازوک دخترونه ای. داشت با عشوه با امیر حرف
میزد. اول خواستم بی اعتنا بشم ولی. بعدش
کنجکاویم گل کرد. امیر داشت میگفت

_خوش اومدی سحر من. زیبای. منی تو

_اوه عزیزم ممنونم عشقم.

_اه چندشای نجسب. به چه حقی اینارو میاره تو
خونه داشتم از عصبانیت منفجر میشدم. که باز
صدای نحسشون بلند شد.

[13:10 09.10.20]

پارت 83

_بَنر هاروبیین. خوشت میاد عزیزدل امیر

_وای امیر. عشقم. توفوق العاده ای.

_نه انگار خیلی داشت پیش روی میشد. باید برم.

حسابشو برسم تصمیم گرفتم. یه لباس خوشگل

بپوشمو کمی ارایش کنم من نباید کم بیارم. برای همین

در کمدمو باز کردم یه لباس دکلمته قرمز تنگ. که

به خوبی کمر باریکمو نشون میداد و پوشیدمو موهامم

که خودش رنگ داشت. صاف کردم. یه خط چشمو.

یه رژ گونه در اخر یه رژ قرمز اتیشی زدمو. ماه

شده بودم. رفتم بیرون. با صدای در اتاقم

نگاهشون سمت من. جذب شد. امیر. دهنش. از تعجب

باز مونده بود که دختره گفت.

_امیر این کیه دیگه

_اوه عزیزم چرا نگفتی مهمون داریم که پیام پذیرایی

کنم. من مه گل هستم هم.....

_خواهرم مه گل. و نامزدم سحر.

_از حرف امیر ناراحت شدم ولی خودمو نباختمو
خنده ی با صدایی کردم و گفتم امیر جان چقدر
توشوخی. عشقم روبه دختره گفتم عزیزم من همسر
امیر. ریاحی هستم. مه گل زند شما روبه جا نمیارم
معرفی نمیکنید. ☺

_دروغه امیر این چی میگه. چرا بهم خیانت کردی
بگوکه دروغه امیر.

_عزیزم. هیچ دروغی در کار نیس. شناسنامه هست
میتونی. نگاه بهش بندازی
_کجاست میخوام ببینم.

_صبر کن الان میارم گلم برگشتم اتاقمو شناسنامه ای
که از قبل آماده کرده بودمو. برداشتمو بهش نشون
دادم. بیا. به امیر خیره شدم با پوزخند براش زدم
که از خشم زیادی قرمز شده بودورگ گردنش زده
بود بیرون ☺

_خیلی پستی امیر ازت متفترم. دیگه. نمیخوام ببینمت
نامرد عوضی.

[01:15 11.10.20]

پارت 84

__بعد از رفتن اون دختره اومدم برم. تواتاق که امیر
بهم حمله کرد

__زمنی اره. پس وظیفتمو به جا بیار.

__مشغول در آوردن کوتش شد. ترسیده بهش خیره
شدمو گفتم

چیکار میکنی.

__چیه ترسیدی. توکه تا الان داشتی میگفتی زمنی
البته به خوب نکته ایم اشاره کردی تا وقتی محرمتم
محرم هستی چرا ازت استفاده نکنم.

__چی داشت میگفت از کارم پشیمون شدمو گفتم. اگه
بگم معذرت میخوام کافیه

__هه معذرت بخوای نوچ راه نداره یلا. ☺

__اومدم از دستش فرار کنم که از پشت کمرمو گرفت
__کجا کوچولوکار دارم باهات.

__توروخدا امیر تورو جان عزیزت ولم کن.

__صداتو بیر

__هق زدم فریاد زدم. ولی اون با بی رحمی. حرف
خودشو به کرسی نشوند. بابا علی میخوام پیام پیشت
منم بیر.

[01:25 11.10.20]

پارت 85

__صبح با کوفتگی بیدار شدم. با بلند شدنم. زیر دلم
تیر کشید که یاد دیشب افتادمو دوباره هق زدم چرا
انقدر من بد بخت بودم. بعد از حموم اومدمو باز
روی تخت خوابیدم. دیگه جونی برام نمونده بود از
همه ی ادما متفر بودم.

چرا فقط من باید تاوان بدم. تو حال خودم بودم که
صدای در اتاق اومد و بعدشم نزدیک شدن امیر به
تخت

__پاشو از صبح هیچی نخوردی جیگر برات گرفتم. با
توام مه گل میشنوی صدامو

__گمشو بیرون متفرم ازت. میفهمی گمشو

_هی گربه کوچولو اولاً درست حرف بزن دوما
باهات مدررا میکنم هار نشو خودتم خوب میدونی
خودت باعثش شدی پس تقصیر من ننذاز از اولم
وظیفه همین بود
_برو بیرووووون عوضی.

[00:29 13.10.20]

پارت 86

_مهگل یادت باشه فقط بخاطر وضعیت سکوت
میکنم.

_جوابی بهش ندادم که اتاق روترک کرد. اومدم بلند
بشم که باز زیر دلم تیر کشید. دیدم داره ازم خون
میاد. ترسیدمو جیغ کشیدم که به ثانیه ای نکشید
امیر اومد تو

_چته چی شده. این خون ها برای چیه.

_با من من گفتم نمیدونم. اومدم طرفم. بغلم کرد که
دیگه من هیچی نفهمیدمو بیهوش شدم.

راوی.

__توپذیرایی بودم که یدفعه دیدم داره صدای. جیغ
میداد. سریع رفتم طرف اتاق مه گل که دیدم. ازش
داره خون میره و رنگ به صورت نداره به طرفش
رفتم که بغلش کنم دیدم بیهوش شده. خدایا من با
این دختر چیکار کردم. غلط کردم. خانومی. طاقت
بیار مه گلی. مش سلیمان رو صدا کردم که ماشینو
حاضر کنه به بیمارستان که رسیدیم. مثل دیونه ها
شده بودم. روبه پرستار گفتم خانم همسرم داره از
دست میره کجا باید ببرمش.

__چش شده

__نمیدونم داره ازش خون میره زود باشین فقط.

[00:56 13.10.20]

پارت 87

__کمکم داشتم بهوش میومدم که دیدم دکتر داره به
امیر میگه فشار عصبی بهش وارد شده. بدنش
ضعیفه. وقتی چشای باز نمودیدن دکتر گفت دخترم

شوهرته. نگاهی به امیر کردم و سری تکان دادم
که گفت

_ بهش گفتم مراعات حالتوبکنه. نگران نباس ولی
خیلی دوستت داره ها بیمارستانو بخاطر تو گذاشته بود
روسرش. پوزخندی زدمو. هیچی نگفتم که دکتر گفت
وقتی سرم تموم شد میتونیم بریم.
_ میرم کارای ترخیصتوانجام بدم.

_ جوابی بهش ندادم. وبعد از یه ساعتی. مرخص
شدمو. برگشتم خونه. از اون ماجرا یه ماهی میگذره.
زیاد از اتاق بیرون نمیام وقتایی که نیست میام بیرون
وقتی میاد میام تواتاق درومیبندم خود امیرم متوجه
شده که. دیگه کاری به کارم نداره

دلم گرفته بود که تصمیم گرفتم پاشمو برم توحیات
یکم قدم بزنم. از اونجایی که خیلی هوا سرد شده بود
بافت قرمزی پوشیدمو با شلوار مشکی تا ته حیات
رفتم اولین بار بود که فرصت کرده بودم پیام. حیات
خیلی فضای قشنگی داشت. با باز شدن در حیات
سرمو انداختم پایین رفتم ته باغ که منو نتونه ببینه.
بعد از چند دقیقه دیدم امیر فریاد زنان داره میاد از
خونه بیرون اسممو صدا میزنه

[01:09 13.10.20]

پارت 88

_ اروم از پشت درختا اومدم بیرون رفتم سمت در با
دیدن من اومد جلو محکم کوبوند تو گوشم با چشم هایی
که خالی از هر حسی بود سرد سرد بهش خیره
شدمو هیچی نگفتم که گفت

_ کدوم گوری بودی

_ رامو کشیدم که از کنارش رد شم که دستمو گرفت
با حرص گفت

_ گفتم کدوم گوری بودی

_ کور که نیستی. دیدی از کدوم گوری داشتم میومدم

_ دفعه آخرت باشه میای توحیات فهمیدی چی میگم

_ پوزخندی بهش زدمو که بیشتر حرصش گرفت

ودستمو فشار داد. فهمیدی یانه

_ همه که مثل تو نفهم نیستن یبار گفتی فهمیدم دستمو ول
کن.

نه انگار یه مدت کارت نداشتم پروشدی. ببین دختر
جون. سر به سرم نزار که بد قاطی میکنم حق نداری
با من اینجوری حرف بزنی

ازت متفترم متففر

هه نه که من عاشق سینه چاکتم توفقط برای کلفتی
خوبی الا تم مجبورم نگهت دارم وگرنه شوتت میکردم
بیرون عادت ندارم. یکی رودوروز کنارم نگهدارم.
توام. مجبوریه.

با اعصابانیت دستمو از دستش کشیدم بیرون حالا این
من بودم که زدم زیر گوششو با اعصابانیت گفتم.
بیعشور نفهم ببین چی از دهنش در میاد تو که همه
چیزمو از من گرفتی. ولم کن برم چی از جون من میخوای
هان؟ دستشو گذاشته بود رو صورتشو با تعجب به من
نگاه میکرد خوب که خودمو خالی کردم. تموم چیزایی
که تو دلم مونده بود رو بهش گفتم. بی توجه بهش راه
افتادم سمت خونه یه راست رفتم تواتاق در و قفل کردم
رو تختن دراز کشیدم دلم واسه خونمون تنگ شده
بود.

[13:22 15.10.20]

_توفلشم که با خودم آورده بودم به ال سی دی کوچیکی که تواتاق بود وصل کردم تموم اهنگ هایی بود که برای خودم ریخته بودمشون با هر بیتی که میخوند گلوله گلوله اشکامیر ریخت پایین یهو احساس حالت تهوع بهم دست داد بدودویدم سمت دستشویی امیر که تو سالن نشسته بود با تعجب بهم نگاه میکرد با شدت عق میزدم تمام محتویات معدم خالی شده بود امیر در روباز کرد و نگرانی گفت. چی شده که کنارش زدمورفتم بیرون دنبالم افتید و. شونموگرفت که برگشتموگفتم به من دست زن

_خب بابا چرا هار میشی. تقصیره منه که میخواستم ببینم چه مرگته برو بمیر

_اره میخوام بمیرم دست از سرم بردار. همش حالت تهوع داشتم. حتما باید فردا میرفتم دکتر اینجوری نمیشد. تو حال خودم بودم که در اتاق به شدت باز شد امیر با اعصابانیت اومد تو

_چته این خاله زنک بازیایه چیه حوصله ندارم نیوردمت که اینجا. ادا در بیاری پاشو غذا درست کن

یه ماه اعتصاب کردم. هیچی بهت نگفتم پاشو خودتو
جمع کن

_اومد نزدیکم که از بوش حالم بهم خورد و رفتم تو
دستشویی دیگه هیچی نبود فقط. بیخودی عق میزد
سرم عجیب گیج میرفت اومدم بیرون. که دیدم داره
سیگار میکشه. بینیمو گرفتم که چپ چپی بهم نگاه
کرد.

[13:22 15.10.20]

پارت 90

_روبهش گفتم فردا میخوام برم بیرون.
_کجا بسلامتی.

_کار دارم. کلید خونه روبهم بده
_اوکی.

_صبح زودتر از امیر بیدار شدم مانتو سورمه ایم که
تا زانوم میومد پوشیدم با جوراب شلواری مشکی
کلفتم موهامم بافتم. جلوشم چتری زدم روسری
ساتن سورمه ای سفیدمو سر کردم و در اخر کفش
کالجای سورمه ای. میخواستم اگه. جواب مثبت بود.

سریع برم بندازمش. خیلی استرس داشتم به
ازمایشگاه که رسیدم. بعد از اینکه آزمایش دادم روبه
پرستار گفتم کی آماده میشه
_عجله داری.

_بله. میشه زود امادش کنین

_یه چند لحظه صبر کن

_سری تکون دادم که رفت تو یه اتاقی وقتی برگشت
گفت ۳۰ دقیقه دیگه امادست میتونی روصندلی انتهای
راه روبشینی تا صدات کنم. تشکری کردم
روصندلی نشستم دعا دعا میکردم جواب منفی باشه
که پای یکی دیگه به این زندگی نکبتی باز نکنم.
باصدای پرستار به خودم اومد.

_مه گل زند

_بله منم

_بفرمایید جواب آزمایشتون امادست. تبریک
میگم عزیزم شما حامله ای.

_چی میگفت. سری تکون دادمو اومدم بیرون. خدا
لعنتت کنه امیر. با سرعت به سمت شرکت امیر راه
افتادم باید این بچه از بین بره. وارد شرکت شدمو

روبه نگهبان گفتم. ببخشید پدرجان شرکت سازه
گستران کدوم طبقه است ؟

__طبقه نهم دخترم

__ممنونم

__اسانسوروزدم و وارد شدم. رفتم در شرکت. چپی
روزدم که بعد از چند دقیقه گفتن بله

__با آقای ریاحی کاردارم

__وقت قبلی داشتین

__نه

__شرمنده پس

__اومد دروببنده که گفتم اقا بروکنار خود آقای ریاحی
گفتن بیام. میری کنار یانه. عجباً. بعدم با صدای بلند
گفتم امیر آقای امیر ریاحی بیا بیرون

[13:22 15.10.20]

پارت 91

__همه داشتن بهم نگاه میکردن. که با داد امیر. رفتن
پی کارشون

_ شماها چرا سرتون توکار خودتون نیس چی شده
حسن اقا

_ اقا این خانم اسرار دارن شمارو ببینند
_ کدوم خانم

_ من.

_ مه گل تو اینجا چی کار میکنی

_ اگه این اقا اجازه بده پیام توبهت میگم چیکارت
دارم. چپ چپی به مرده نگاه کردم

_ بیا دنبالم

_ با امیر وارد اتاقش شدیم. که درو بستو گفت خب
چیکارم داری با پوزخندش بهش زل زدمو برگه
ازمایشو از تو کیف در اوردمو پرت کردم تو صورتش
_ این چیه دیگه

_ فکر میکردم سواد داشته باشی آقای مهندس.

_ چیه باورت نمیشه نه

_ این یعنی چی دیگه

__ با داد بلند شدمو گفتم این یعنی اینکه گند زدی به
زندگیم یعنی اینکه داری بابا میشی یعنی اینکه ازت
متنفرم دلم میخواد سر به تنت نباشه
__ دروغ میگی

__ چی داری میگی تو تو این موقعیت حوصله ی
مسخره بازی دارم مگه

__ ببین مهگل اصلا از این شوخی که میکنی خوشم
نمیاد

__ دیگه تحمل تموم شد و گفتم بابا تو عجب خری هستی
وزدم زیر گریه. که اومد نشست کنارمو بغلم کرد.
خودمو کشوندم کنار و گفتم به من دست نزن عوضی
__ خیل خوب حالا انگار چی شده حامله ای که حامله ای
زنی. وظیفته نیومدی که مهمونی

__ وظیفیم اینکه برات بچه بیارم سکوت کرد هیچی
نگفت که جری تر شدمو گفتم اخه من چیکارت کرده
بودم که اینقدر بالا سرم میاری.

[23:53 16.10.20]

پارت 92

__ من که داشتم زندگی خودمو میکردم چرا گند زدی
به زندگیم عصبانی شدودازد زد

__ چون تو ی هرزه دنبال پول بودی بد کردم. جلوی
هرزگیتو گرفتم. یا اون راه روبیشتر دوست داری.

__ با بهت بهش نگاه کردم به من میگفت هرزه رفتم
جلوشو محکم خوابوندم تو گوشش با داد گفتم. هرزه
تویی که. دختر میاری خونه با همه هستی. فهمیدی.
این تو بودی که اومدی و همچین درخواستی کردی
پس دهن تو ببند. زر مفت نزن. با بهت بهم نگاه میکرد
بعد از چند دقیقه با اعصابیت اومد جلوم گفت
__ توجه غلطی کردی.

__ همون غلطی که شایستت بود با هر قدمی که
اون میومد جلوم من میرفتم عقب ترسیده بودم ولی به
روی خودم نمیاوردم نباید میفهمید ازش ترسیدم.
رو بهش گفتم

__ چیه عقده کردی که بزنی بیا بزن

تو که این همه بدبختی روسر من ریختی اینم روش.

_داری زیادی حرف میزنی مه گل رواعصابم راه
میری
_طلاقم‌بده که رواعصابت راه نرم.
_هه کور خوندی. که بری با اون پسره سپهر بریزی
روهم.

[00:07 17.10.20]

پارت 93

_چی‌میگی. عوضی من قبل از ازدواج با تواز این
کارا نکرده بودم که الان خواسته باشم. همه مثل
تونستن که جلوی زنشون دختر بیارنولاس بزنی
_اهان پس حسودیت شده خانم کوچولو.
_خیلی که ازت خوشم میاد. که به اون دخترایی که
باهات هستن حسودی کنم
_هرچی هستم از اون پسری. بی سرپا. بهترم
_اومدم جوابشو بدم. که همون دوستش که اون شب
باهاش بود اومد تو. وگفت

_چگونه. صداتونو بیارین پایین صداتون توکل شرکت پیچیده دعوا دارید برید خونه دعوا کنید.

_کی به تواجازه داد بیای تو مگه نگفتم کسی نیاد

_خب حالا چته توباز سگ شدی ؟

_اااارمااااااااان

_بی توجه به اون دوتا اومدم بیرون که دیدم همه بهم خیره شدن سرمو انداختم پایین واز کنارشون رد شدم. از شرکت زدم بیرون حرفای امیر خیلی برام سنگین بود دلم میخواست برم پیش یکیوباهش دردودل کنم. سوار ماشین شدمو. رفتم بهشت زهرا. پیش بابام. یه ساعتیو. گله کردم و گریه کردم دستمو گذاشتم روشکممو گفتم داری بابا بزرگ میشی بابایی. روسنگ قبروبوسیدمو پاشدم هوا کامل تاریک شده بود سریع سوار ماشین شدمو رفتم سمت خونه وقتی وارد شدم. امیر گفت

_معلومه کدوم گوری بودی چرا گوشی واموندت خاموش بود

_الان باید به تو جواب پس بدم مگه قرار نبود توکارای هم دخالت نکنیم.

تا وقتی بچه ی من توشکمه. باید دخالت
کنم فهمیدی. به منم مربوط همیشه نمیخوام آسیبی به
بچم برسه.

هه کدوم بچه هفته دیکه میندازمش
توبیجا کردی. به والای علی اگه بلایی سر این بچه
بیاد. سر از تنت جدا میکنم.

[12:53 19.10.20]

پارت 94

از تهدیدش ترسیدم ولی بهش توجه نکردم و رفتم
سمت اتاق لباسامو عوض کردم و روتخت خوابیدم.
که دیدم صدای پای امیر داره به اتاق نزدیک میشه
و در اخر وارد اتاق شد و اومد روتخت خوابید. عجب
بیعشوری بود من توکار این بشر مونده بودم. سرد
بود هوا پتورو تا زیر گلوم کشیدم بالا تقریبا هیچی
روی امیر نبود که. دیدم کمرمو کشید سمت خودشو
پاشو با پاهام قفل کرد و گفت _ اینجوری هم
تو گرم میشی هم فندق بابا.

__دستشوهی میکشید روشکم که قلقلکمیشد برای
اینکه نفهمه دستشو پس زدمو گفتم این بچه هیچیش
هنوز تشکیل نشده خفمکردی هی فندوق فندوق.
برواون ور تر بابا

__چیه بچمه دوست دارم نوازشش کنم. توهم حق
اینکه منوپس بزنی نداری نکنه حسودی میکنی.
خانم موشه حسودی نکن توهم نوازش میکنم
__حرفشوزد منومحکتر بغل کرد سرشوفروکرد
توموهام. که برای یه لحظه دلم زیروروشد. ولی به
روی خودم نیاوردم. کم کم چشام گرم شد و خوابم
برد.

راوی

__باورم نمیشد که من دارم پدر میشم. ومادرش این
خانم موش زبون دراز باشه. از یه طرفیم اتیش
انتقامی که باباش وارد زندگیمون کرد یادم نمیرفت
چشامو که باز کردم دیدم مه گل خودشوتو بغلم گوله

کرده. اروم سرشوبلند کردم و گذاشتم روبالشتو پاشدم
حاضر شم. وقتی داشتم از اتاق میومدم بیرون نگاه
اخرمو بهش انداختم نمیدونم چرا با نگاه کردن بهش
وسوسه میشدم ببوسمش برا همین اروم خم شدمو
گونشوبوسیدم حیف توعه که به جای بابات تنبیه
بشی

[13:09 19.10.20]

پارت 95

_وقتی پاشدم دیدم امیر کنارم نیست ورفته یاد دیشب
افتادم نمیدونم چرا با تموم کارایی که باهام کرده بود.
تو اغوشش اروم شدم یه ارامش خاصی نصیبم شده
بود. یه لحظه به زنی که بعد از رفتن من باهاش
ازدواج میکرد حسودیم شد سعی کردم خودمو از
این فکر دور کنم. پاشدم یه دستی به خونه کشیدم.
بعد از دوساعتی تمیز کردن خونه برق افتاد لبخندی
زدمو تصمیم گرفتم برای ناهار کتلت درست کنم چون
زیاد کاری نداشت اول وسیله هاشو حاضر کردم. که
فقط مونده بود سرخ بشه یه دوش پنج دقیقه ای
گرفتمو یه نیم تنه و شورتک لی را پوشیدم ومو هامو

بافت افریقایی زدم. نزدیک اومدن امیر بود
همینجوری که مشغول سرخ کردن کتلت ها بودم هم
زمان میزم روچیدم که صدای چرخش کلید توی در
نشون از اومدن امیر میداد.

__من اومدم مه گل کجایی

__اشپزخونه ام بیا اینجا. با اومدن امیر و نگاه خیره
اش روی خودم یه دفعه هول کردم و دست لرزید که از
چشم امیر دور نمود. ولی بدون توجه بهم با ابروی
بالا اومد کنار گاز ایستاد و به ماهیتابه خیره شد و گفت
اینا چین ؟

یهو لبخندی زدم انگار تو عمرش ندیده با همون لبخند
که الان میتونستم انعکاسشو تو چشمای امیر ببینم
گفتم کتلت

__چی کتلت ؟

__چی نگاش کردم که یعنی جم کن خودتو بابا. بله کتلت
نگونخوردی که باور نمیکنم

[13:21 19.10.20]

پارت 96

_امیر یه دونه از سیب زمینی هایی چیده شده
توظرف برداشت انداخت تو دهنش وگفت

_باور کن عزیزم تا حالا کتلت نخوردم

_عه ناخونک نزن

_دوست دارم عشقمیکشه حرفیه

_نفساش به صورتم میخورد پلکام سنگین شده بودن
انگار بهشون وزنه بسته بودن سریع امیر ازم فاصله
گرفت گفت

_حواست به غذا باشه نسوزه اخه خیلی گرسنمه
پشت میز پشتت با همون لباسا ولی نگاه خیره
شو حس میکردم نمیدونم چرا ولی لبخندی رولبم نقش
بستو مشغول شدم که امیر گفت

_به منمیدی دیگه

_از گوشه چشم بهش نگاه کردم لباشو پرچیده بود
درست عین پسر بچه های تخس بازوهاشو بغل گرفته
بود

_اره فقط میشه دوتا بشقاب بیاری امیر که متوجه
هل شدنم بود باشه ای گفت مشکفانه بهم زل زد انگار
میخواست چیزی کشف کنه

[00:48 20.10.20]

پارت 97

_دیس کتلت رو گذاشتم روی میزوبرگشتم که چنگالم
بردارم وقتی نشستم با صحنه ی جلوی روم هنگ
کردم. امیر کل کتلت هارو خورده بود فقط دوتا دونه
برا من گذاشته بود. با چشای گرد شده نگاش کردم
که گفت

_خب گشتم بود. اینجوری نگاه نکن دیگه مرسی موش
کوچولو.

_عجب پرویی بودا کتلتایی که برام گذاشته
بود و خوردم و پاشدم میز و جمع کردم واشیزخونه هم
تمیز کردم. امیر تواتاق کارش مشغول بود. رفتم تی

وی روروشن کردم یه فیلم کمدی داشت میداد بعد از
اون پاشدم رفتم اتاقم بخوابم. که دیدم عجیب دلم صدا
میده. گشتم بود و دلم بدجور پیتر میخواست. دل
وزدم به دریا. رفتم در اتاق امیر در زدم.

__فرمایید. چیزی شده مه گل حالت خوب نیست

__عه ای بابا محلت بده حرف بزنم نه من خوبم فقط.

__فقطچی

__چیزه من گشتمه توهم که تموم کتلت هارو خوردی.
من پیتر میخوام

__نگاه به ساعت کردی این ساعت شب.

__من نمیدونم باید برا منم میزاشتی. بعدم فقط من
نیستم بچتم گرسنشه.

__بیا خوبه این نیموجبی توشکم توهست که اونم.
شریک خودت کنی. بپوش بریم

__خوشحال از اینکه تونستم راضیش کنم رفتم اتاقمو
ساپورت مشکی و با هودی قرمز شال
مشکی پوشیدمو اومدم بیرون. که دیدم امیر حاضر
وایساده. همینجوری بهش خیره بودم که گفت.

__الان تموم میشما

__ایش دارم به این فکر میکنم. این ساعت شب
عروسی تشریف میبری

__چی.

__هیچی دیدم تیپ زدی برا همون. با غرور جوابمو
داد

__نه من همیشه خوشتیپم حال میکنی شوهرت
شدم.

__تنها چیزیم که باهاش حال نمیکنم همینیه. بدون
توجه بهش رفتم تو پارکینگ.

[00:59 20.10.20]

پارت 98

__بعد از بیس دقیقه روبه روی یه رستوران
شیک نگذاشت رفت توپرسه ببینه غذا دارن یا نه

__ندارن مه گل تموم کردن. چیکار کنیم.

__من نمیدونم خودت میدونی من گرسنمه.

__مه گل بچه شدی نمیتونم بخاطر کل شهر و بگردم.

_نمیدونم چرا از حرفش بغض کردم و سکوت کردم
ماشینوراه انداخت گفت

_میدونم گرسنته ببخشید سرت داد زدم ولی خودت که
داری میبینی همه جا بستس

_راست میگفت. یادمو علی کبابی سر کوچمون افتاد.
برای همین بهش گفتم من یه جایی رومیشناسم.
_کجا

_سر کوچمون یه کباب فروشی هست. اونجا همیشه تا
آخر شب باز هه بروبریم سری تکنون دادو یکم سرعت
ماشینو زیاد کرد. وقتی رسیدیم. با خوشحالی پریدم
پایین که امیر گفت

_اروم بابا

_بی توجه بهش به سمت علی کبابی رفتمو گفتم سلام
اق علی. خودمون. چاکریم

_عه سلام مه گلک بی معرفت معلومه کجایی تودختر.
_درگیر بودم بینم کباب داری بزاری برامون بزنیم
بر بدن

_ای به چشم. بله. تا بشینی سریع حاضرش میکنم.

__سری تګون ډاډمو به سمت امیر برگښتم که ډیدم با
اځم بهم خیره شده رښتم روی یکی از تخت ها
نشستم که امیر گفتم

__چه دلیلی ډاره با این مردک اینجوری حرف میزنی
مثل لاتای بی سرپا.

__اهاڼ پس بګواز کجا سوخته بود. خب علی مثل
بردارم بودو من همیشه اینجا بودم بنابر این بهش
گفتم. من عاډتمه. علی مثل برادرمه لازم نیست قضیه
روبرګښ کڼی

__ولی باید این عاډتو ترک کڼی.

[01:22 22.10.20]

پارت 99

__اومدم جوابشو بدم که علی کبابارواورد.

__بخور مه گلک یکم جون بګیری

__مه گل جون ډاره.

__معرفی می کڼی مه گل

__اومدم جواب بدم که امیر سریعترا از من گفتم

_امیر ریاحی همسر مه گل

_خوشبختم.

_ممنون.

_نوش جانتون من برم

_فهمیدم علی جا خورد برای همین وقتی دور شد.
روبه امیر گفتم چرا اینجوری رفتار کردی چند دفعه
بگم مثل داداشمه

_چجوری رفتار کردم غذا تو بخور زود بریم.
حوصله ندارم

_خیلی پرویی خیلی

_مه گل. غذا تو بخور اعصابمو بهم نریز.

_سکوت کردم و شروع کردم خوردن که دیدم امیر
داره با تعجب نگاه میکنه توجه نکردم که گفت

_دختر اروم کسی که دنبالت نکرده الان خفه میشی

_چیه مثل تو باشم مثل سوسولا غذا بخورم. که یدفعه
کثیف نشم. واقعا که چرا اینجوری هستی

_چجوری هستم

_چرا با افاده چیزی میخوری اخه اه

[01:33 22.10.20]

پارت 100

__ با افاده نمیخورم. اروم میخورم.

__ایش.

__خب من بسمه بریم

__اره بریم کیفمو برداشتمو رفتم سمت علی وگفتم
خیلی ممنون. زحمتت شد

__خواهش میکنم معازره خودته مهگلک بازم بیا به ما
سر بزن

__حتما.

__جناب خوشحال میشیم بیاین پیشمون

__ممنون

__اه مغرور از خود راضی خداحافظی کردیمو
رفتیم سمت ماشین

__اقا امیر خیلی کارت بد بود نباید اینجوری رفتار کنی

__مهگل کشش نده خوشم نمیاد کسی اینجوری صدات
کنه باید حدشو بدونه

__ولی اون مثل داداشمه

__بسه تمومش کن

__خیلی خود خواهی امیر

__هه چرا چون. جلوتو گرفتم نذاشتم بیشتر بمونی

__چی داری میگی واقعا که

__دروغ میگم

__جوابی بهش ندادم بعد از بیس دقیقه رسیدیم که از ماشین پیاده شدمو. زودتر از اون وارد خونه شدمو رفتم اتاقم درومحکم کوبیدم.

[01:38 22.10.20]

پارت 101

__لباسمو با یه لباس خواب. خرسی عوض کردم
داشتم صورتمو با شیر پاک کن پاک میکردم که دیدم.
امیر وارد اتاق شد. کجا بسلامتی

__توتخت

__دست به کمر گفتم کی انوقت اجازه به شما داده
__من از کسی اجازه نمیگیرم. میخوام پیش زنم بخوابم.
__عجب رویی داری

__همینه که هست

__جوابی بهش ندادمو رفتم دورترین نقطه تخت خوابیدم که بعد از چند لحظه دیدم امیر منوکشید سمت خودشوگفت

__هیچ وقت اینو یادت نره یه زن همیشه جاش تو بغل شوهرشه. مخصوصا الان که یه فندوقم اضافه شده.

__هیچی نگفتمو چشمامو بستم. دستمو گذاشتم روشکمم یعنی میشد با وجود این کوچولو طعم خوشبختی روبچشم. خدا جونم هوامو داشته باش

[01:39 23.10.20]

پارت 102

__باصدای تلفن از پایین از خواب پریدم به تخت نگاه کردم که خالی از جسم امیر. بود بوی عطر امیر. احساس میشد چرخ زدمو سرمو توبالشت فروکردم که با. حالت تهوعی که سراغم اومد سریع به سرویس رفتم. اوف واقعا این بچه هنوز نیومده امانمو بریده بود صورتمو شستمو رفتم تواسپیزخونه که دیدم امیر نوشته ای چسبونده به در یخچال

_صبحونه امدست بخور حتما. ظهرم. چیزی برا
خودت درست کن جلسه دارم نمیام تصمیم گرفتم.
یکم خونه روتمیز کنمو بعد برم خونه مادرم خیلی
وقت بود بهش سر نزده بودم بعد از. یه ساعتی خونه
تمیز کردن. حاضر شدمو. رفتم به طرف خونمون.

_کیهههه بابا. سر اوردی.

_بازکن دختره ی پروو منم. با بازشدن در
ارزورودیدم دلم خیلی براش تنگ شده بود چطوری
خوشگله.

_علیک سلام چه عجب یادتون افتاد یه مادرویه
خواهریم داری

_واقعا شرمندتمولی اومدم یه خبری بهت بدم.

_چیه حتما قهر کردی اومدی. خونه ما.

_عه نه بابا.

_پس چیه.

_چیزه یعنی. ابجی کوچیکه داری. خاله میشی

_چییییییییی دروغ میگی.

_والا بخدا. مامان کجاست.

_تواتاقشه ای امیر زرنگ اخر کار خودشوکرد.

_ارزوووووووو پرونشو

_خوب راست میگم وای وروجک من. خاله نیومدی
فدات میشه

دیونه ☺ به سمت اتاق مامان رفتم به به مامان
خوشگلم چطوره قربونت برم. داری مادر بزرگ
میشی چی میشه حرف بزنی مامان دلم برا صدات
تنگه. پیشونی مامانمو بوسیدم. وزدم از اتاق بیرون

[01:50 23.10.20]

پارت 103

_بعد از دو ساعت حرف زدن با ارزو دیدنی کردن به
سمت خونه رفتم که دیدم امیر زودتر از من اومده.
وارد شدم که گفت

_کجا رفته بودی باز بی خبر

_اولا سلام دوما جناب عالی گفתי جلسه داری منم.
دیگه بهت زنگ نزدم یه سر رفته بودم خونه مامانم
اینا بهشون سر بزنم همین
_اخه نمیگی. نگران میشم.

_اولین بار بود داشت اینجوری حرف میزد بنابر این
روبهش گفتم. دیگه تکرار نمیشه که گفت

_خوبه مهگل لباساتو عوض کن بیا پیشم باهات کار
دارم

_نه اول بگوبعد میرم عوض میکنم.

_باشه. من. یه چند روزی نیستم میرم سفر.

_چی سفر

_اره سفر کاری هست برای شرکت

_خب کی باید بری

_همین فردا صبح.

_چه زود

_یدفعه ای شد خب. میخواستم بگمتواین مدت که

نیستم مراقب خودتو. اون وروجکبابا باش.

نمیخوام. اسیبی بهتون. برسه. اگه میخوای بروپیش

مامانت اینا اگه هم نه من با مریم خانم حرف زدم.

میاد پیشت که نترسی. هرچور میل خودته. فقط

اینکه مراقب خودت باش.

یعنی چی. چه سفرکاری هست مگه. امیر بعد از
حرفش رفت اتاق کارشو منو با. کوهی از سوالاتی که
ذهنمو درگیر کرده بودن تنها گذاشت.

[00:43 26.10.20]

پارت 104

به طرف اتاق رفتمو. روتخت دراز کشیدم هرچی
منتظر امیرشدمو نیومد هنوز داخل اتاق کارش بود.
برای همین چشام کم کم گرم شدن به خواب رفتم.
صبح که پاشدم. دیدم امیر رفته. یدفعه بغض کردم.
اخه چرا صدام نکرده بود. سرمو توبالشت. فرو
کردمو کلی گریه کردم

راوی

بعد از اینکه کارامو انجام دادم رفتم تو اتاق که دیدم
مه گل خواب خوابه. شاید این آخرین شبی بود که
میتونستم ببینمش. معلوم نبود چه آینده ای در
انتظارمه. سگ صفت کیارش. خیلی وقته که دنبالمه.
فردا میرم که به این معامله خاتمه بدم. کیارش.

همون مردی هست که. اون شب با مادرم باعث شدن
پدرم دستش به خون بابای مه گل الوده بشه وبعد
خودشو بکوشه. سر فرصت باید به مه گل توضیح
بدم خدایا من چقدر این دختری بدون اینکه تحقیق کنم
و مطمئن بشم. رنجوندم. تا خود صبح به صورت مثل
ماهش زل زدمو اشک ریختم. نگاهم به ساعت افتاد
که پنج رونشون میداد باید میرفتم با ارمان پاشدمو
بیار دیگه صورت مه گل وبوسیدمو اومدم بیرون.
همه چیز و درست میکنم. عشقم قول میدم.

[00:55 26.10.20]

پارت 105

__بعد از اینکه کلی اشک ریختم پاشدم صورتمو
شستمو نشستم هیچ میلی به غذا نداشتم.
تو فکر و خیال خودم بودم که دیدم یکی داره زنگ خونه
رومیزنه. دودل بودم تلفن رو بردارم. اخه امیر گفته
بود جواب ندم هیچ. موقع. بلاخره دل وزدم به دریا
جواب دادم
__بله.

_سلام خانم من مریم. هستم. اقا گفته بودن
بیام پیشتون خواستم ببینم اگه نمیرید خونه ی
مادرتون من بیام.

_سلام. نه نمیرم تشریف بیارین.

_چشم من تا ده دقیقه دیگه اونجا هستم
_باشه منتظرتونم.

ده دقیقه بعد صدای ایفون بلند شد دروباز کردم که
دیدم یه زن میان سالی پشت در هست سلام خوش
اومدین

_سلام خانم جان. ماشااا شما چقدر خوشگلی الحق
که اقا حق داره نگرانتون بشه.

_وای خدایا چه زن باحالی بود هنوز نیومده منو. به
خنده انداخت روبهش گفتم ممنون شما لطف دارید.

_راست میگم خانم جان من خیلی ساله. پیش این
خانواده کار میکنم اقام جای پسر مه خیلی مرد
خوبیه خب خانم جان چیزی میل ندارید.

_نه ممنون فقط میشه به من نگید خانم. اسم من مه
گل هست خوشحال میشم راحت باشین.

_باشه دخترم

__ ممنونم. حس میکردم این زن خیلی چیزا میدونه.
توهمات خودمو کنار زدمو رفتم تو اتاقم شروع کردم
به رمان خواندن

[01:09 26.10.20]

پارت 106

__ دوساعتی رو رمان خوندم که باصدای. مریم خانم.
به خودم اومدمو

__ کجایی دخترم. این همه صدات کردم.

__ ببخشید داشتم کتاب میخوندم. متوجه نشدم

__ فداسرت عزیزم. بیا پایین ناهار حاضره

__ چشم. دستامو بشورم الان میام. دستامو شستمو
رفتم تو اشپزخونه به به چه کرده بود. زرشک پلو با
مرغ و سالاد زحمت کشیدن خودم یه چیزی درست
میکردم

__ این حرفارو نگودخترم زحمتی نیس. وظیفمه. بخور
نوش جانت

__ شما نمیخورین.

__ نه من بعدا میخورم دخترم

__ میشه ازتون یه خواهشی کنم.

__ جانم دخترم.

__ بامن غذا بخورین و یکم سوال دارم بهم جواب بدین.

__ باشه دخترم

__ برای خودش غذا کشیدمو نشست که گفتم. میشه از
امیر یکم بگید از خانوادش. کلا هرچیزی که به اون
مربوط میشه.

__ دخترم من چی بگم. من از جوانیم توخونه ی اقا اینا
کار میکردم مثل پسر میونه. راستش
نمیدونم چجوری بگم مادر اقا یه زن خوش گذرون
بودو. اصلا توجهی نمیکرد. به اقا و پدرشون زندگی
سختی داشتن.

__ شما میدونید چرا امیر از زن ها متنفره و بیزار
چرا انقدر بد اخلاقه

__ شاید درست نباشه بگم. ولی بعد از اینکه
مادرشون باعث شدن که آقای ریاحی مردن. باعث شد
که اقا از تیکه سنگ بشه. بد اخلاق گوشه گیر بعد از

چند مدت هم رفت خارج از کشور بگذریم دخترم خود
ش یه روز بهت میگه

_یعنی چی. چرا مادرش اینکارو کرده. ذهنم پر از
علامت سوال بود

[22:55 26.10.20]

پارت 107

_بعد از اینکه ناهارمو خوردم از مریم خانم تشکر
کردمو. یکم پای تی وی نشستم. داشت عشق اجاره
ای میداد مشغول دیدن بودم که یدفعه. نمیدونم چی شد
خوابم برد با حالت تهوعی که سراغم اومده بود
بیدار شدمو دویدم سمت دستشویی. که مریم. خانم. با
نگرانی. اومد پیشم

_چی شده دخترم میخوای بریم دکتر چت شد یدفعه.

_چیزیم نیس. طبیعی هست.

_دخترم. مطمئنی.

_اره مریم خانم. راستش من حامله ام

_راست میگی.

_با خجالت لب زدم بله.

_وای قربونت برم دخترم اینکه خجالت نداره.

_چند ماهت هست.

_دوماه

_ایشالا که قدمش خیره مادر. برواستراحت کن.

_عزیزم.

_چشم راستی. مریمخانم

_جانم

_امیر تماس نگرفته.

_نه عزیزم هنوز زنگ نزدن.

_اهان ممنونم.

_به سمت اتاقمون رفتمو. نگاهم سمت تخت کشیده شد. امشب دیگه امیر نبود فقط. بالشتش همدم بود. رو تخت دراز کشیدمو. عکس امیرو بغل گرفتم.

دوماه بعد.

__الان دوماه از رفتن امیر گذشته بود و هیچ خبری ازش نبود. شباً. مریم خانم پیشم بود و صبح ها میرفت خونه ی دخترش اخه تازه زایمان کرده بود نگاهی به خودم تواینه انداختم. شکمم بزرگتر شده بود فردا باید میرفتم برای سونو. چهارم. خسته بود اینو حس میکردم.

[22:55 26.10.20]

پارت 108

__تواین مدتی که امیر نبود متوجه شدم خیلی بهش وابسته شدم. به شدت دلتنگش بودم و شباً با لباسش میخوابیدم. نمیدونم. اگه امتحان بود چرا خدا دست ازش نمیکشید. در اتاق زده شد که گفتم

__بفرمایید

__دخترم بیا این سوپ رو بخور برات خوبه.

__ممنونم ولی میل ندارم.

_میل ندارم چیه دخترم بخور جون بگیری.

_مریم خانم

_جانم

_من فردا باید برم سونو. میخواستم بگم میشه بامن
بیاین

_اخه خانوادت که هستن عزیزم

_نه فقط خواهرمه

_باشه میام

_ممنونم واقعا.

_کاری نمیکنم که دخترم توهم غصه نخور خدا
همیشه هواتو. داره

_اهی کشیدمو سرمو تکون دادم. مشغول خوردن
سوپ جوشدم

[22:55 26.10.20]

پارت 109

صبح همراه مریم خانم رفتیم دنبال ارزو که بریم سونو
خیلی هیجان داشتم. دوست داشتم ببینم موجودی که
تو شکم ول میخوره چیه.

_ارزوبیا سرکوچه من سرکوچه ام.

_باشه.

_سلام سلام.

_سلام خانم. خوبی

_خوبم ابجی وای قند عسل خاله یعنی چی میتونه
باشه.

_ارزو. به مریم خانم یادت رفت سلام کنی

_ببخشید. سلام عرض شد. انقدر خوشحالم که
نمیدونید. شرمنده

_با این حرف ارزوسه تایی زدیم زیر خنده مریم خانم
گفت

_خواهش میکنم دخترم. فدای سرت.

_اخ من فدای شما خانم مهربون بشم.

_با خنده روبه ارزو گفتم. از دستت کمزبون بریز

_والا.

_بعد از نیم ساعت رسیدیم به مطب دکتر. سلام خانم
ببخشید من وقت گرفته بودم برای سونو.

_اسمتون

_مه گل زند هستم

_بفرمایید داخل.

_سلام.

_سلام دخترم خوش اومدی

_ممنونم.

_بخواب روتخت کع امروز وقتشه این
کوچولو خودشونشون بده ببینیم یه دختر خوشگل
داری. یا یه پسر

_لبخندی زدمو روتخت خوابیدم به دستور دکتر
لباسمو زدم بالا که مایعی ریخت روشکمو. تصویر
بچه تواون. تی وی کوچیک نمایون شد. وای خدایا
چقدر کوچولو بود.

_دخترم تبریک میگم شما. صاحب دوتا. نی نی
خوشمל کوچولو شدی.

_با حرف دکتر چشم گرد شد

—چی.

— شما دو قلوبار داری یه دختر کوچولوویه پسر مامانی
شیطون

[17:15 27.10.20]

پارت 110

شوکه شده به دکتر خیره شدم که گفت پاشو دخترم
لباستو درست کن. تمومه. خدایا من چی میشنیدم.
یعنی دوتا. بچه از جنس منو امیر تو وجودم بودن. بعد
از اینکه از دکتر تشکر کردم اومدم بیرون که.
ارزو مریم خانم گفتن چی شد دخترم نمیدونستم
خوشحال باشم یا غمگین. روبهشون گفتم بچه
دو قلو هست یه دختر یه پسر.

— اخ جون. خاله قربونشون بشه وای مه گل دوتا نی
نی خوشم.

— بالبخند بهش خیره شدم ولی خدا میدونست تودلم
غوغا به پا بود. امیر الان کجاست یعنی. نمیدونم
مامان مریم از نگاهم فهمید. یانه که گفت

_صبور باش مادر ایشا خیره واقا زود میادش.

_سری تکنون دادمو راه افتادیم سمت ماشین. که
گوشیم زنگ خورد شماره ناشناس بود. برنداشتم که
ارزوگفت

_کی بود

_ناشناس بود ولش کن

_اهان.

_روبه. مریم خانم و ارزوگفتم نظرتون چیه
شام بریم بیرون.

_دخترم. اگه ناراحت نمیشی من برم پیش دخترم چون
دست تنهاست. توبا ارزو برید.

_فکر اینجاشو نکرده بودم روبه مریم خانم گفتم.
حتما برید اول دخترتون

_ممنونم دخترم.

_بعد از رسوندن. مریم خانم به خونه دخترش با ارزو
رفتیم. یه رستوران دنج خب چی میخوری خواهری.

_من پیتزا میخورم.

_گارسونو صدا کردم گفتم. دوتا پیتزا مخصوص لطفا.
با نوشابه. مشکی
چیزی دیگه ای میل ندارید
_نه ممنون.

[17:15 27.10.20]

پارت 111

_ارزومشغول ور رفتن با گوشیش بود ومنم به
اطراف نگاه کردم. دستمو کشیدم رو شکم خدایا چی
میشد الان امیر اینجا بود. دوتایی جشن می گرفتیم.
من دست تنها چیکار کنم خدا توهمین فکرا بودم که
باز گوشیم زنگ خورد وهمون شماره. بود. ایندفعه
دیگه دل زدم به دریا برداشتم الو
_سلام مه گل خانم.

_سلام شما

_من ارماتم دوست امیر

_اهان. شناختم بله بفرمایید

_مه گل خانم چیزه یعنی چطوری بگم.

_چیزی شده اتفاقی افتاده.

_بیاین به این بیمارستانی که میگم ما الان اینجا هستیم

_چی بیمارستان چی شده. من الان خودمو می‌رسونم.
رو به ارزوگفتم پاشو بریم

_چرا بهم ریختی مه گل

_پاشو بریم امیر تو بیمارستانه.

_باسرعتی سر ساماوری. رانندگی. می‌کردم که
ارزو می‌گفت

_مه گل اروم. الان تصادف میکنیم.

_اما من گوشم شنیدار نبود. یعنی برا امیر چه اتفاقی
افتاده. بعد از بیس دقیقه. رسیدیم که سریع پیدا
شدمو. دویدم تو بیمارستان که ارمان رو دیدم.

_امیر کوش چی شده اقا ارمان

_اروم باشید دکترا بالا سرش هستن

_میخوام ببینمش لطفا

_باشع باشه الان میریم. پشت سر من بیاین.

_امیر من رفته بود توکما باور نمیشد اینی که
جلورومه همون مرد مغرور منه. همون که باهمه.
گیراش تخس بودناش چه بلایی سرش اومده بود
صورتش خونی شده بود چشماش بسته بود. خدایا!
چیکار کنم.

[00:14 28.10.20]

پارت 112

همینجوری با گریه خیره شده بودم بهش که دکترش
اومد ارمان سریع تر از من رفت جلو پرسید

_اقای دکتر وضعیتش چطوره. چی میشه

_وضعیتش خیلی وخیمه. فقط باید دعا کنید براش. ما
هرکاری از دستمون بر بیاد انجام میدیم. خیالتون
راحت. ولی خب. همیشه زیاد حساب کرد روش.
خداکمکتون کنه.

_با این حرف دکتر چشام سیاهی رفت ونفهمیدم چی
شد. وقتی چشامو باز کردم ارزورو دیدم که با اشک
گفت. ابجی حالت چطوره.
_میخوام برم پیش امیر.

_ابجی دکترا مراقبشن اون خوب میشه تو باید
استراحت کنی.

_بی توجه بهش پاشدمو. سرمو از دستم بیرون
کشیدم

_مه گل چیکار میکنی دستتو داغون کردی

_برام مهم نبود الان تنها چیزی که برام مهم بود امیر
بود. با چشای گریون پشت شیشه ای ایستادم که حکم
زندان روداشت. امیر اون طرف بود ومن اینطرف.
دلم براش پر میکشید. قرار نبود اینجوری بشه.

[00:20 28.10.20]

پارت 113

_بادستی که روشونم نشست برگشتمو ارزو رودیدم.
که با ناراحتی بهم خیره شده بود

_ابجی جونم. بیا بریم دیدیش که. خدا کمکش میکنه
بیا استراحت کن واست خوب نیس به بچه‌های. توی
شکمت فکر کن. امیرم رازی نیست اونا. بهشون
فشار وارد بشه.

__دیگه این بچه‌ها هم برام مهم نبودن. وقتی. باباشون نبود. وقتی تکیه گاهمون گوشه تخت افتاده بودو با مرگ دستوپنجه نرم میکرد این بچه‌ها و میخواستم چیکار مشت هامو پی در پی. میزدم روشکمو میگفتم من این بچه‌ها رو بدون امیر نمیخوام خدا نمیخوام. اشکام بی محبا میریختن. با داد من پرستارا اومدن و منو بردن. تواتاق بهم ارامش بخش زدن. خدایا تا کی. من دارم تقاص چپوپس میدم. خدا جون.

__ابجی جونم ابجی.

__برید بیرون بیمار باید استراحت کنه.

ارزو

__حال مه گل به شدت داغون بود هیچ موقع اینجوری ندیده بودمش. چقدر باید سختی میکشید ابجیم

نمیدونم. همینجوری داشتم اشک میریختم. که ارمان
کنارم دیدم. دستمال کاغذی به طرفم گرفته بود
_اشکاتونو پاک کنید. همه چیز درست میشه. بهتون
قول میدم. مه گل خانم هم بهشون فشار اومده. یه
دوروز بگذره بهتر میشن. نگران نباشید
_همینجور که بینیمو بالا میکشیدم گفتم ممنون از
دلداریتون ولی. اخه چجوری نگران نباشم. ابجیم. با
دوتا بچه توشکمش. این همه سختی. واسش خیلی
زیادیه.

[00:34 28.10.20]

پارت 114

_میفهم چی میگین ولی چاره ای نیس ما باید بهش
روحیه بدیم. نباید خودمونو ببازیم.

_اره حق با شماست.

_میگم

_بله.

_ شما همیشه وقتی گریع میکنید بینیتون شبیه. گوجه
میشه صورتتونم شبیه این جشن های خارجی هست.
جن میکنن خودشونا

_ با حرفش چشامگرد شد. با حرص بهش توپیدم. نه
خیر. بعدم من خیلیم زیبا هستم. سعی داشت جلوی
خندشو بگیره وگفت

_ بله اون که شکی درش نیست ولی ایندفعه روفکر
کنم به جای زیبا شبیه. انابل شدین.

_ بعد از حرفش زد زیر خنده که باحرص بهش خیره
شدمو. پاشدم بهش گفتم شماهم دست کمی از. من
ندارید مثل ادم های کج وکوله. وکثیف.

_ اره راست میگین ولی منم. هواخواه های خودمو
دارم.

_ اداشو دراوردموچپکی بهش نگاه کردم.

_ شما گرسنتون نیست

_ خیلی گرسنه بودم بنابر این گفتم چرا خیلی گرسنمه
داشتیم شام میخوردیم که شما مثل خرمگس زنگ
زدی.

__ببخشید من در جریان نبودم وگرنه مزاحم خوردنتون
نمیشدم اخه نه که برای امر خیر بوده ☺

__اوف این چه حرفی بود من زدم با خجالت سرمو
انداختم پایین. پشت کردم بهش که برم.

__کجا دارین میرین مگه گرسنه نبودین
__نه همینجوری گفتم

__تعارف نکن ارزو خانم ادم که ازش شکمش
نمیگذره. میگن شکم گرسنه هیچی حالیش نمیشه.

[16:49 29.10.20]

پارت 115

__پشت سر ارمان راه افتادم که دیدک سمت ماشین
میره. روبهش گفتم. مگه. نمیخوایین از همین بوفه
خرید کنیم

__نه بابا بوفه چیه من گرسنمه با این چیزا سیر
نمیشم.

_خب شما برین. من برا خودم یه کیک میگیرم. اخه نمیتونم مه گل روتنها بزارم.

_خب. باشه شما برید بالا. من غذا میگیرم ومیام.

_اینم فکر خوبیه باشه. اقا ارمان

_جونم

_نمیدونم چرا با جواب دادنش دلم زیروروشد ولی روبهش گفتم مراقب باشید.

_چشم. ارمان رودست کم نگیرین.

_پشت بهش کردم و رفتم داخل بیمارستان.

مه گل

_چشامو که باز کردم. خودمو باز تو این اتاق.

سرمی که این روزا. همش همراهم بود. کاش امیر بهوش بیاد. دلم میخواست نماز بخونم. ولی با این

حالم نمیتونستم. کلید زنگی که بالای تختم بودو فشار
دادم که پرستار اومد.

_جانم. مشکلی. پیش اومده

_نه ولی میخواستم این سروم رواز دستم در بیارین
میخوام یکم راه برم.

_عزیزم ده دقیقه دیگه تموم میشه. میام درش
میارم

_سری تکون دادمو چشامو بستم. که باصدای
ارزوبه سمتش برگشتم.

_ابجی جونم چشاشو باز کرده. بهتری قشنگ من

_اره خوبم. منتظرم این سروم تموم بشه پاشم.

_پاشی برا چی پاشی باید استراحت کنی

_میخوام کمی راه برم

_اهان.

_اقا ارمان کجاست

_رفته غذا بگیره

[17:03 29.10.20]

پارت 116

_پرستار اومد سرم دستمو بیرون آورد. روبه
ارزوگفتم. تو استراحت کن من میخوام تنها باشم یکم.

_اخره. همیشه که

_ارزومن خوبم زود بر میگردم

_باسه ابجی

_از اتاق بیرون اومدمو. رفتم سمت سرویس
بهداشتی. تو اینه نگاهی به خودم کردم. فرقی با یه
مرده. نداشتم. بعد از اینکه وضو گرفتم. به سمت
نمازخونه بیمارستان راه افتادم. شروع کردم به نماز
خوندن. از خدا خواستم امیرمو بر گردونه. بهم. یه
ساعتی. با خدا حرف زدم. حس میکردم آرامش به
وجودم. تزریق شده. پاشدمو بعد از پوشیدن کفشام
از نماز خونه اومدم بیرون. که دیدم ارزو داره به
سمتم میاد.

_ابجی کجایی همه جارو گشتم. دنبالت.

_نماز خونه بودم. تو چرا انقدر نگرانی من که جایی
روندارم که برم.

_خب چیکار کنم. بیابریم ارمان غذا گرفته یکم بخور

_میل ندارم من تو برو بخور. هیچی نخوردی.

_بیا دیگه بخاطر من.

_سری تکنون دادمو رفتیم تو اتاق که با دیدن صحنه
روبه رو چشامون گرد شد. ارمان داشت خودشو خفه
میکرد که با افتادن نگاهش به ما افتاد توگلویش.

_چیشد. اقا ارمان خب بابا اروم کسی که دنبالت
نمیکنه.

_بهش اب بده ارزو الان خفه میشه. بعد از اینکه
ارمان اب خورد گفت

_اخی مه گل خاتم خداروشکر که گفتمی بهم اب بده.
وگرنه الان. خفه شده بودم. اول اب میدن بعد غر
میزنن.

_با این حرف ارمان ارزو از خجالت قرمز شدو هیچی
نگفت که ارمان خندید. به به. فکر کنم یه خبرایی
شده بود. با لبخند بهشون نگاه کردم. که ارمان
ظرف کبابی روجلوروم گرفت مه گل خاتم بفرمایید
بخورید هیچی نخوردید. ضعیف میشینا

ظرف از ش گرفتمو تشکری کردم. مشغول خوردن
شدم

[14:01 30.10.20]

پارت 117

بعد از اینکه شامو خوردم. از پرستار خواستم
بزاره یکم برم پیش امیر بعد از کلی التماس گذاشتن
که برم پیشش لباس های مخصوص رو پوشیدمو
رفتم بالا سرش با دیدنش. باز چشم اشکی شد.
صورتش کبود شده بود ریشاشم جوانه زده بود.
دستمو کشیدم توموهاش لباس خشک شده بود و
سفید. دستاشو تودستم گرفتم اوردم بالا بوسیدم. زیاد
نمیزاشتن پیشش باشم بنابراین پیشونیشو بوسیدمو
در گوشش گفتم عشقم زود خوب شو خواهش میکنم
امیرم زود چشاتوباز کن.

سه روز بههمین روال گذشت. دیگه دکترا کم کم
داشتن نا امید میشدن و میخواستن دستگهاروباز کنن
که با خواهش های من وارمان. اینکارونکردن.
هممون شب تا صبح توبیمارستان بودیمو. دعا
میکردیم. داشتم زیارت عاشورا میخوندم

[14:11 30.10.20]

پارت 118

_که دیدم. ارزو با گریه اومد سمتم

_ابجی جونم.

_چی شده. اتفاقی واسه امیر افتاده. با گریه سری به علامت نه تکون داد

_ابجی جونم بلاخره دعاهات برآورده شد امیر بهوش اومد

_خدایا چی میشنیدم. خدا جونم امیرم برگشته بود.
سریع پاشدمو خودمو رسوندم پیشش به دکتر گفتم.
اقای دکتر میشه برم پیشش

_نه نمیشه دخترم فردا میارنش توبخش چشمتون روشن.

_باحرف دکتر بادم خالی شد. ولی خب ارزشش داره
فردا دیگه میتونم ببینمش. از بس خوشحال بودم
نمیدونستم چیکار کنم. که ارمان گفت

_مه گل خانم میگم نمیخوااین حالا که همه چیز به
خیر گذشته برین خونه استراحت کنید یکم

نه میخوام بمونم

اخه ببخشید ولی خیلی کثیف شدین هم یکم
استراحت میکنید هم با ظاهر خوب میاین. که این
رفیق ماهم. یه دلی از عزا در بیاره

با حرف زدنش زدم زیر خنده از دست این پسر
بیراهم نمیگفت خیلی شلخته شده بودم. خب باشه
حالا کی منو میرسونه.

من شما وارزو خانم رومیرسونمو خودم بر میگردم.
نه اقا ارمان من نمیرم خونه مه گل یه هفته ست
مامانمو ندیدم. دلم براش تنگ شده خودم با تاکسی
میرم.

لازم نکرده خودم میبرمتون

داشتم به صحبتای این دونفر نگاه میکردم. چقدر
بهم میان. 😊

[14:27 30.10.20]

پارت. 119

بعد از اینکه ارمان رسوندم خونه. از پله ها رفتم
بالا. در خونه روباز کردم تمام وسایل خونه. سرجاش

بود اما خاک گرفته بود همه جا کثیف شده بود. چون
پنجره هارون بسته بودم. لباسامو بایه لباس حریر
گل گلی گشاد عوض کردم و تصمیم گرفتم یکم. خونه
رو تمیز کنم بلاخره. دیر یا زود امیر مرخص میشد
اول شروع کردم به جارو کشیدن. بعد از اینکه همه
جارو جارو زدم. دستمالی برداشتم و از شیشه های.
پنجره. تمیز کردم تا تی وی لباسایم که تو این مدت
تتم بود انداختم تو ماشین لباسشویی پهنشون کردم.
بعد از دوساعتی کار کردن. رفتم تواتاق که به سه
سوت نکشید خوابم برد

صبح زود پاشدم و بعد از یه حموم حسابی. تصمیم
گرفتم یکم ارایش کنم. اول از همه. یکم کرم پودر
زدم و بعدم خط چشم گربه ای که چشممو کشیده تر
میکرد. ورژ گونه اجری و در اخرم یه رژ لب قرمز
جیغ. جوراب شلواری مشکی. کلفتم و پوشیدم
چون هوا خیلی سرد شده بود با بارونی. نوک مدادیم
و نیم بوت های مشکی

زنگ زدم. به تاکسی. چون ماشینوبا خودم نیاورده
بودمو. توپارکینگ بیمارستان بود بعد از اینکه تاکسی
اومد ادرسوبهش دادمو به طرف بیمارستان رفتیم

[23:07 31.10.20]

پارت 120

_به بیمارستان که رسیدم خیلی شوق و ذوق داشتم
سریع رفتم تو بخش به ارزو زنگ زدم الوارزو کدوم
اتاقه

_سلام ابجی جونم. بیا اتاق ۲۰۳ طبقه بالا

_حله. تند از پله ها رفتم بالا بیخیال وضعیتم شدم.
الان فقط امیر مهم بود فقط اون. بارسیدن به در اتاق.
یکم استرس گرفتم. ولی. دروزدمو وارد شدم که نگاه
ها همه چرخید سمت من

_به به ابجی جونم بیا که این اقا امیر کچلمون کرد
ازبس گفت مه گل کومه گل کو.

_خب اقا ارمان میشه با من بیاین بریم پایین
 _کجا بریم ارزو خاتم. هنوز تازه مه گل خانم اومدن
 _اومم نه اقا ارمان بریم. مه گل و اقا امیرم یکم
 حرف بزنن من با شما کار دارم
 _ای بابا اگه گذاشتین ما یه دقیقه بشینیم
 _با لبخند به. ارمان و ارزو خیره شده بودن که
 بلاخره امیر زبون باز کرد گفت
 _برودیگه بچه میخوام با زنم خلوت کنم. عه
 _خب داداش زودتر بگومیخوام دلی از عزا در بیارم
 دیگه.

من تسلیم۔ امر امر شماسٹ۔ بریم۔

پارت 121

__ بعد از اینکه ارمان وارزو رفتن امیر گفت
__ خب. بالاخره اینا رفتن نمیخوای بیای نزدیکتر.
__ با خجالت رفتم نزدیکش که دستمو گرفتو نشوندم
کنارش.

__ خب خانوم خوشگل من. نمیخوای چیزی بگی هوم.
نگاه کن به امیر اخ قریبون خجالتت بشم.

__ نمیدونم چی شد. ولی. بی اراده. اشکام اومدن
پایین و شروع کردم. به حرف هایی که تو دلم مونده
بود روبهش گفتم میخوای حرف بزنم. اره. بی
معرفت. به من گفتی. یه روزه میریومیای دوماه ازت
خبری نبود نه زنگی نه پیامی نگفتی. یه دختره
توخونه دل نگروم میشه حاملست. حالا من
هیچی اون دوتا طفل بی زبون که توشکم هستن چی
هان. همینجوری داشتم میگفتم که منو کشید توبغلش.

__ حق داری مه گلم اما منم برای تمام کارام دلیل
دارم. خانم. چرا همینجوری یه جاتبه به. قاضی
میری دیگه این اشکارونریزیا. خب
__ باشه

_راستی مه گل الان چند ماهته این صندوق بابا کی
میاد پس

_چند روز دیگه میرم تو شیش.

[23:18 31.10.20]

پارت 122

_اخ قربون این صندوق بشمن رفتی
جنسیتشو چک کنی یا نه.

_اره رفتم یعنی چیزه امیر

_جان امیر

_هیچی ولش کن. وقتی دنیا بیاد میفهمی

_خب بگودیگه جان من

_نه بزار سوپرایز بمونه.

_خب باشه.

_با لبخند بهش خیره شدم که دستشو کشید به لبمو
گفت

_خانومی شما با اجازه کی این رژوردی. هوم

_چرا مگه چیزی شده

__اره شده این رژ فقط باید برا من بزنی. فهمیدی.
خوشم نمیاد کسای دیگه نگاه کنن خانوممو.

__داشتم حرفشوتجزیه تحلیل میکردم که سرمو برد
سمت خودشو چنان بوسه ای زد که جبران همه. این
روزای بود که نبود

[00:03 02.11.20]

پارت 123

__تو حال هوای خودمون بودیم که. در اتاق باز شد
وارمان ارزو وارد شدن. ارمان همینجوری که سعی
داشت. خندشو نگهداره گفت

__اومم میگم. داداش. اینجور کارارو باید بزارن وقتی
میرن خونه. قشنگ شیک.

__از خجالت قرمز شده بودم همینجوری داشت میگفت
که با. جیغ ارزو ساکت شد.

__اقا ارمااااان کافیه دیگه

__باشه بابا من تسلیم.

_راست میگه بیعشور. خانومه دلم میخواد.
ببوسمش. حرفیه.

_نه داداش من تسلیم. دیگه
_افرین.

_ارزو میخوای بروخونه من اینجا میمونم پیش امیر
_نه خیر. لازم نکرده ارمان میمونه شما با ارزوخانم
میری خونه

_اچه میخوام بمونم. خودم
_اچه نداریم دیگه خانومم. میگم بروخونه. حرف
گوش کن عزیزم.

_باشه. پس منو ارزومیریم

_صبرکن ارمان سوئیچ ماشینوبده بهشون
_نه نمیخواد ماشین خودم توپارکینگ بیمارستانه اون
شب که اومدم. گذاشتمش اونجا

_اهان خب پس خوبه. مراقب خودت باشیا.
_چشم.

_اخ قربون چشم گفتنت.

__داداش بابا نكنيد اينكارواينجا دوتا مجرد وایساده
دلمون خواست بابا

__ارمان با این حرفش خیره ارزوشده بود که از
خجالت سرشوانداخته بود پائین پس خبرایی بود حتما
باید میفهمیدم نگاهموبه امیر انداختم که اشاره ای به
اون دوتا کرد منظورشوگرفتم. وچشمکی بهش زدم.
خب ما بریم دیگه امیر جان
__برید. بسلامت.

[00:10 02.11.20]

پارت 124

__بعد از اینکه از امیروارمان خداحافظی کردیم. رفتیم
سمت ماشین. سوار شدیم. که ارزوگفت

__اقا امیر چرا اشاره کرد بهت

__اوممم خب از اونجایی که تو وارمان خیلی بهم نگاه
های خفن مفن میکنید. گفتیم شاید خبری باشه. بعد
از این حرفم ارزو هول شده گفت

__هان نه چیزه یعنی. خبری که نه. ولی اره

__دختر خودت میفهمی چی میگی ☺

_خب ابجی گیر نده دیگه. چیز خاصی نیس فعلا. حالا
تا بعد

_خب. پس قراره خبرایی بشه. مبارکه

_ابجیییییییییی

_من تسلیم. دیگه حرفی بینمون زده نشد تا خونه.
وقتی رسیدیم از بس خسته بودیم. دوتایی رفتیم
خوابیدیم.

صبح زود پاشدمو بدون سروصدا بیدار کردن ارزو
حاضر شدمو به طرف بیمارستان راه افتادم.

[00:22 02.11.20]

پارت 125

راوی

_بعد از رفتن مه گل. انگار نیمه ای از وجودم کم
شده بود یاد وقتی که بوسیدمش افتادم. قربون
خجالتش بشم. همسرک ناز من بود توفکر وخیال
خودم بودم که ارمان همینجوری که خوابیده بودو به
سقف زل زده بود گفت

_میگم امیر. عشق چیز عجیبیه نه.

_اره خیلی. هم شیرینی داره هم تلخی که هردوتاشو
با جون و دل قبول میکنی. چطورمگه

_هان هیچی همینجوری.

_ارمان میدونم از ارزوخواست میاد بگوبهم

_واقعا یعنی انقدر ضایعست

_اره خیلی. همینجور که داشت سرشومیخاروند گفت

_خب اره راستش ازش خوشم میاد مخصوصا وقتی
حرصش در میاد میگه وای اقا ارمااان. بسته خیلی
باحاله 😊

_خاک تو سرت. پس دلتو باختی.

_میشه گفت یه چیزی توهمین مایع ها. اصلا با
دخترری دورو برم فرق میکنه امیر.

_حالا مطمئنی. این هست عاشقیوو دوست داشتنه

_نمیتونم قطعی بگم ولی هرچی که هست میتونم
بفهمم اونم. بی حس نیس

_پس میخوای پا پیش بزاری

نه به روش ارمانی جلومیرم رفیق بعدشم که بادا
بادا مبارک بادا

[15:43 02.11.20]

پارت 126

ماشینوپارک کردم و رفتم. داخل بیمارستان. سلام
بهتری

سلام خانومم خوبم

شکر اقا ارمان کوش

رفت خونه یکم به خودش برسه یه صبحانه ای
بگیره بیاد. الاناست که برسه ارزو کجاست

خونست خواب بود دلم نیومد بیدارش کنم.

اخ اخ ارمان بیچاره. بخاطر اون رفته این همه کار
کنه. 😊😊😊

واقعا چه بد شد. پس راستی تو مگه چیزی فهمیدی

اره پس چی منو دست کم گرفتی.

نه خب چی شد

_هیچی اینجور که مشخصه. ابجی شما دل. رفیق
مارو حسابی برده.

_اومدم ازش سوال کنم که ارمان با سروصدا وارد
شد

_به به مه گل خانم. صبح عالی متعالی پرتقالی.

_چقدر خوشتیپ کرده بود طفلی. ارمان پسر فوق
العاده خوشتیپ و خوش برور و بودش.

_بفرمایید صبحونه گرفتم. بخورین راستی ارزو خانم
کجان

_اومم ارزونومد یعنی خواب بود توخونه منم
بیدارش نکردم.

_اهان. داداش من فکر کنم در ماشینونبستم. شما
مشغول شید من یه سر برم پایین و پیام
باشه برو

_بعد از رفتن ارمان دلم به حالش سوخت کاش ارزو
رو. بیدار کرده بودم به طرف کیفم رفتم گوشیمو
برداشتم زنگ بهش بزنم بیاد که امیر گفت
_چیکار میکنی

_میخوام به ارزو زنگ بزنم بیاد

__ نه بابا نكن اينكارو بزار بخوابه
__ نديدی ارمان رودلم بر اش سوخت
__ شما نميخواه دلت واسه اون بسوزه اون راهشو
بلده.

[14:37 03.11.20]

پارت 127

__ مطمئنی امير
__ اره بابا. تونميخواه نگران اونا باشی. شوهرتودر
ياب.

__ از دستت

__ والا. خب.

__ راست ميگفت. اونا خودشون بيشتتر ميدونستن
چيكار كنن. بهش لبخندی زدم كه دكتر امير وارد شد
وگفت

__ به به اقاي رياحي بهترين ايشا

__ خوبم دكتر. فقط بگيد كي ميتونم برم خونه ام خسته
شدم. ديگه

_همین امروز مرخصین. میتونید برید کارای
ترخیص و انجام بدین. ایشا که دیگه همچین اتفاقی
نیوفته براتون.

_مچکرم.

_روزتون بخیر.

_بعد از رفتن دکتر به امیر گفتم خب تا من میرم کارای
ترخیص تو انجام بدم به ارمان زنگ بزن ببین
کجاست. بیاد کمکت لباس تو عوض کنی.

_چشم. عزیزم

_همینجوری که داشتم میرفتم. سمت ایستگاه
پرستاری با ارزو تماس گرفتم. الو سلام خوش خواب
_سلام ابجی. خوبی.

_من خوبم امیر داره مرخص میشه بی زحمت یکم.
خونه روتمیز کن به خودتم برس این ارمان بیچاره از
صبح که دیده تونیومدی پکرهه

_اووم اهاناره بهم زنگ زد

_به به. خب پس. امیر راست میگفت

_چی گفته مگه

هیچی من کار دارم. فعلا بدون اینکه منتظر جوابی
ازش باشم. کارا روانجام دادمو وقتی برگشتم دیدم
امیر. آماده وارمان پیشش هست کیفمو برداشتمو راه
افتادیم سمت پارکینگ

[14:59 03.11.20]

پارت 128

تاخونه صحبتی نشد وقتی رسیدیم دیدم ارزو شیک.
منتظر ما وایساده بود. ابجی خوشگلم. همه بهش
سلام کردیم که اونم جواب داد. ارزو جای امیروکجا
انداختی.

توپذیرایی یه تشکپهن کردم گفتم دور از کسی
نباشن.

ممنون خب امیر جان برواستراحت کن.

اگه مانعی نیس برام لباس بزار میخام برم حموم.

چه مانعی. فقط میتونی تنهایی حموم کنی.

اینکه اره میتونم ولی اگه توهم بیای بد نمیشه.

بی تربیت بروتا لباساتو بیارم برات.

__ای به چشم.

__یه تیشرت مشکی با یه شلوارک براش آماده کردم
با حوله براش گذاشتم پشت در امیر لباسات پشت
درن.

__باشه ممنون.

__رفتم. اتاق. با یه لباس یه سره عوض کردم.
شالمو پوشیدم. اومدم بیرون که دیدم ارمان پاشده
وقصد رفتن داره

__کجا اقا ارمان

__برم یکم کار دارم.

__اخه اینجوری نمیشه که. بدون ناهار.

__ما که غریبه نیستیم مهگل خانم باز مام

__باشه هر جور صلاح میدونین

__مچکرم داداش امیر ما رفتیم. خدا حافظ

__خدانگهدار.

[14:59 03.11.20]

پارت 129

_ اِجی جونی اِگه ناراحت نمیشی منم برم
_ تودیگه کجا ای بابا چی شد یدفعه. مشکلی بین وتوا
رمان پیش اومد
_ نه اِجی. بی زحمت برام یه اژانس بگیر حوصله
ندارم. بعدا بهت میگم
_ اوف از دست شماها باشه. امیر با حوله سرش اومد
بیرون
_ کجا ارزو خانم ارمان کوش.
_ گفت کار داره رفت. ارزو هم میخواد بره.
_ شما چرا بمونید. خب دور هم باشیم.
_ ممنونم ولی. برم بهتره درسام عقب افتاده.
_ باشه هر جور میلته مراقب خودت باش.
_ ارزو اژانس اومد
_ بهتر باشین. مراقب خودت باش اِجی. خدانگهدار
_ توهم مراقب خودت باش بسلامت.
_ ای بابا چی شد یدفعه. اخه.
_ پیش میاد خب. ناراحت نباش. خب ناهار چی داریم
_ هیچی. ☺ الان یه چیزی درست میکنم

__نمیخواد. از رستوران سر کوچه. سفارش میدیم.
نمیخوام. کاری انجام بدی. خودم از این به بعد
نوکرتم.

__اخه کاری نیس که.

__حرف نباشع خانم.

[01:14 05.11.20]

پارت 130

__چشم. بعد از اینکه امیر دوپورس غذا سفارش داد
واوردن. خوردیمو. خوابیدیم واقعا خیلی این چند
هفته. خسته شده بودمو به خواب احتیاج داشتم. سرم
نرسیده به بالشت خوابم برد.

ارمان

_ببین ارزو خانم من نمیگم الان جواب بده من میگم از شما خوشم اومده. دلم میخواد بیشتر معاشرت کنیم درسته من گذشته ای داشتم که همش با دخترا بودم ولی دلیل نمیشه. احساس نداشته باشم. که

_ببینید اقا ارمان. منم. کاری به گذشته ی شما ندارم اما زمان میخوام وقت میخوام. نیاز به فکر کردن دارم. پای ایندم در میونه.

_اوکی باشه تا هر وقت بخوای میتونی فکر کنی ولی اینم بدون من اگه دست بزارم رویه چیزی تا اون چیز یا نفر مال من نشه دست بردار نیستم.

_الان داری تهدیدم میکنی که حتما باید بهت جواب مثبت بدم.

_تهدید که. نه ولی خب. اجازه مننداری که کسی دیگه روبه جزء من ببینی.

_خیلی خود خواهی.

_خب من برم. بسلامت.

[01:23 05.11.20]

پارت 131

_ خدارو شکر تونستم مع گل روقانع کنم نشستم
تو تا کسی به طرف خونه رفت یعنی باید با این پسر
دیونه چیکار میکردم. باید. فردا به مه گل میگفتم.

مه گل

_ تو عالم خواب بودم. که دیدم. یه چیزی داره
رو صورت حرکت میکنه. اولش فکر کردم مگسه. به
پهلو چرخیدمو خوابیدم که باز بعد از چند دقیقه دیدم
همون حالتی شد. چشامو باز کردم که یه فحش بدم با
دیدن امیر که روم خم شده بود. ترسیده بهش خیره
شدم گفتم. نمیبینی خوابیدم. بازیت گرفته.

_ اره بازیم گرفته دلم برات تنگ شده بود
_ نمیدونم چرا از بوی عطر امیر حالت تهوع بهم
دست داد به سرعت سمت سرویس رفتمو تمام
محتویات بدنم خالی شد. که امیر گفت
_ مه گل چی شدی

چیزی نیس

مطمعنی. میخوای بریم دکتر

نه لزومی نداره خوبم. بابا.

باشه اهان راستی سوگل تماس گرفت گفت برا شب
میان اینجا

بیان قدمشون روچشم خیلیم خوب

میخوای اگه حالت خوب نیس کنسلش کنم.

امیررررر

من تسلیم

[01:30 05.11.20]

پارت 132

عصر بود که شروع کردم به حاضر شدن. یه لباس
به حالت مردونه پوشیدمو استیناشوزدم بالا به رنگ
ابی اسمونی با. شلوار لی نود و شال ابی. یه برق
لب فقط زدمو اومدم بیرون که دیدم امیر نشسته. رو
بهش گفتم

ناسلامتی مریضیا. نباید زیاد به خودت فشار بیاری

**__بابا چیزی نیست که خوب خوبم. نگاه من از توهم
سالم ترم خوشگله.**

از دستت ایفون به صدا دراومد که رفتم به استقبالشون بعد از مدتها باز دور هم جمع شده بودیمو من خیلی از این بابت احساس خوشحالی میکردم.

سلام خوش اومدين

سلام مه گل خانم بی معرفت.

بی معرفت نیستم بیا تو قول میدم تعریف کنم برات.

شوخی کردم بیا بغلم قربونت برم

سوگل خاتم هنوز نیومده خاتمو خوردی که.

ایش خانومت مال خودته. پروو

بَلِّغْ مَالِ خُودِ خُودِمَه. نَفْسِمَه.

**_____واااااای مامااااان اقا امیرو این حرفااا مه گل
چیکارش کردی**

[00:39 06.11.20]

پارٹ 133

_ با حرف سوگل همه به خنده افتادن من از خجالت
راهی اشپزخونه شدم

_ مه گل خاتم چیکار میکنی. ناراحت شدی از حرفم.
_ خفه بابا. مگه چی گفتی. بیا این چایی روبهر منم
شیرینی بیارم.

_ نمیخواه شما کار کنی. خودم وقتی چایی رو گذاشتم
میام. بقیه چیزارو هم میارم.

_ اخه نمیشه که اینجوری

_ کوفت. بگو چشم. مراقب عسلای من باش. وای
مهگل دوتا بچه هم زمان خیلی. کیف میدها

_ هیس بابا اروم تر الان امیر میشنوه

_ خب مگه نمیدونه.

_ نه گذاشتم سوپرایز بشه

_ اووه چه شود. 😊

_ بله دیگه ما اینیم. نگاهی به اطراف کردم که یه جا
باشینم. امیر صدام کرد و گفت برم کنارش. کنارش جا
گرفتم که اقا محمود گفت

_خب دخترم امیر ما که اذیت نمیکنه. اگه اذیت میکنه
یا هر چیزی. بگو. همینجا حسابشو برسم.
_عموجان دست شما درد نکنه. دیگه
_نه. مشکلی نیست همه چیز عالیه.

[00:46 06.11.20]

پارت 134

_خدارو شکر پس.

_بعد از یکم حرف زدن با زمو با سوگل رفتیم که.
میز شامو بچینیم. عمو. امیر هم مشغول حرف زدن
درمورد. کار خونه بودن.

_میگم مه گل الان بارداری حس خوبیه چجوری
_اره خیلی حس خوبیه درسته هنوز نیومده ولی
میتونی مادر شدن رو حس کنی از همین الان. چطور
مگه.

_هان هیچی.

_راستی خبری از کامران نشد

نه بابا ازدواج کرد و رفت. ولی این پسر شریک بابا.
از من خوشش اومده. خواستگاری کرده ازم

واقعا خب توچی. گفتی

چی میخواستی بگم. گفتم نه.

من که دیگه به پسر اعتماد ندارم

این روزا کمتر کسی پیدا میشه. که تورو برا خودت
خواسته باشه

بهت حق میدم. که اینجوری بگی ولی خب. یه
فرصت به خودت زندگیت بده. تودیگه اون دختر بچه
چند سال پیش نیستی ماشااا خانومی شدی. این پسر
که مشخصه. تورو برا زندگی میخواد. که خواستگاری
کرده هوم.

نمیدونم مه گل واقعا گیج شدم. ولی خب با جوابی
که من بهش دادم فکر نکنم بیاد. دیگه .

[00:57 06.11.20]

پارت 135

_خخ میاد نگران نباش. فقط. به خاطر یه اشتباه.
که اینم از سر جوانیت بوده. فرصتایی که برات پیش
میادواز دست نده.

_اره درست میگی.

_لبخندی اطمینان بخشی به چهرش زدم وبقیع صدا
کردم که بیان برای شام. اقا محمود وزنمو حین
خوردن از دست پختم. تعریف میکردن. بعد از خوردن
شام. اقا محمود عذر خواست گفت باید برن و فقط
برای اینکه. حالمون روبپرسن اومدن

_خبچیکار کنیم حالا

_به چهره شیطون امیر خیره شدمو. گفتم خب هیچی
میریممیخواایمدیگه

_خواب چیه بابا. این همه خوابیدی خسته نشدی.
نظرت چیه فیلم ببینیم.

_خوبه ولی چهفیلمی ژانرش چی باشه بگوبیارم.

_اومم از اونا باشه

_اول متوجه حرفش نشدم ولی بعد که فهمیدم چی گفته شروع کردم به فحش دادن بهش خیلی بی حیای خیلی بی تربیتی. بیعشور.

_خب بابا حالا چرا رحم میکنی شوخی کردم. هر ژانری خودت دوست داری بیار ببینیم

_رفتم بالا بین سیدی ها. فیلم سریع و خشن روانتخاب کردم. عاشقش بودم. عالی بود. وراهی پایین شدم

[01:03 06.11.20]

پارت 136

_ببینم خانوم چی انتخاب کرده. اوه چه فیلمی. دوستش دارم

_واقعا اره عالی. فقط بی زحمت قبل از اینکه بیای برقارو خاموش کن هیجانش بیشتر میشه.

_باشه. بعد. از دوتا متکا برداشتن و خاموش کردن برق رفتن کنارش. واقعا فیلمش حرف نداشت. هر فیلمی که اون دوتا کچل بازی میکردن. عالی بود. محوفیلم بودم تند تند تخمه مشکستم که امیر گفت

_بابا ارومتر. برا ما هم بزار خانم. کسی که دنبالت
نکرده

_خب به من چه بخور توهم.

_عجب بابا ☺

_والا.

_دیگه اخرای فیلم بود که دیدم امیر خوابش برده
خوش خواب. تی وی رو خاموش کردم و همونجا
خوابیدم.

صبح با نور افتابی که رومون افتاده بود پاشدم که
دیدم. ارزویی امداده روگوشیم برم خونه مامان
باهام کار داره.

[01:17 06.11.20]

پارت 137

_پاشدمو بعد از خوردن یه صبحانه سطحی. حاضر
شدم برا امیر نوشته گذاشتمو از خونه بیرون اومدم
رفتم سمت خونه مامان. بعد از رسیدن کلید
داشتمو با کلید خودم وارد شدم که دیدم ارزو با ظاهری

اشفته رومیل نشسته رفتم نزدیکشو دستمو گذاشتم
روشونش چی شده ابجی کوچیکه.

_سلام اومدی.

_سلامنه هنوز توراهم خب اومدم دیگه

_کوفت بشین بگم برات.

_خب

_ارمان گفته ازم خوشش میاد

_خب اینوکه میدونم برا این سر صبح پی امدادی
ترسوندیم که

_نه. میخواد بیاد خواستگاری گفته اگه قبول نکنم
دست از سرم بر نمیداره

_اوه چه خشن خب توجی گفتی.

_نمیدونم گفتم باید فکر کنم دیشب بهم زنگ زدوگفت
امروز خبر قطعی روبهش بدم. میترسم یکم. نظر
توچیه اینجوری به من زل زدی بهت گفتم بیای که
کمکم کنی

_خب من میگم بزار بیان. حرف بزنیم. منم به امیر
میگم تا ببینیم چی میشه.

مطمعنی

اره زنگ بزن بگوفردا شب بیاد.

[16:03 07.11.20]

پارت 138

اوف باشه بهش میگم.

خب با من کاری نداری. باید برم چکاپ چون یه ماه دیگه میرم توماه خودم.

ای جونم یعنی یه ماه دیگه فسقلی های خاله دنیا میان

اره ☺

هنوزم تصمیم نداری به امیر بگی دوقلو هستن

عه نه یه وقت نگیا میخوام سوپرایز بشه. فعلا تا فردا.

فعلا

سوار ماشین شدمو رفتم برای چکاپ. که دکتر گفت. وضعیت بچها خوبه. مشکلی نیس از مطب بیرون اومدم که دیدم امیر چند دفعه زنگ زده بود

اگه بهش میگفتم اومدم چکاپ ناراحت میشد.
شمارشو گرفتم که بلافاصله برداشت. جونم
_خانم کجایی رفتی خونه مامانت موندگار شدی.
_خخ نه تو راهم دارم میام
_اهان پس من قطع میکنم مراقب خودت باش. یواش
بیا.
_چشم. سوار ماشین شدمو به سمت خونه رونددم.

[16:03 07.11.20]

پارت 139

_سلام من اومدم. کجایی
_خوش اومدی عزیزم.
_فدات امیر.
_جانم
_لباسمو عوض کنم میام میگم
_اولا که خانم طلا. من جایی نرفتم که اینجوری صدام
میزنی. دوما. میدونم میخوای. از چی حرف بزنی
ارمان بهم زنگ زد

__عه چی گفت

__برو لباس تو عوض کن بیا بگم بهت 😊

__رفتم تواتاق. بعد از اینکه مانتو مو در اوردم با همون
تاپی که زیر مانتو تنم بود و شلوارم رفتم پایین که امیر
با دیدنم گفت

__تو که لباس تو عوض نکردی

__عه اذیت نکن. خوبه. همینجوری.

__خب باشه بابا هیچی زنگ زد گفت که. ابجیت قبول
نکرده اولشو. گفته باید فکر کنم اینا.

__خب

__خب هیچی ارامنم قرار بود اگه قبول نکنین. خواهر تو
بدزده 😊

__چیکار کنه مگه میتونه

__اوممم اره. رفیقمو دست کم نگیر بانو

__عجب

[16:09 07.11.20]

پارت 140

_مردم چه. غلطایی که نمیکنن انگار بی خانوادست
_خب حالا که. قراره فردا بیاد. بعدشم من اینجا مگه
کشکم.

_چمیدونم بیشتر از کشکم فکر نکنم باشی
_دست شما دردکنه.

_چاکر شوماییم ☺

_دختره زبون دراز

_همینه که هست ☺

_ضعیفه بروتا کار دستت ندادم.

_با این حرفش شوکه شدم که گفت

_اینجوری نگاه نکن شوخی کردم. برواستراحت کن

_بدون نگاه کردن بهش سریع رفتم تو اتاق

ودروبستم. مثلاً من داشتم مادر دوتا بچه میشدم. اما.

بازم مثل دختر بچه ها داغ شده بودم از خجالت.

روتخت دراز کشیدمو به فکر آینده روشن لبخندی

رولیم. نقش بستو خوابم برد

[16:17 07.11.20]

پارت 141

__چشاموباز کردم که دیدم هوا تاریک شده. ساعت نه شب روشن می‌داد یعنی من انقدر خوابیدم. چرا امیر بیدارم نکرد. پاشدم بعد از اینکه موهامو شونه زدم. رفتم بیرون که دیدم خونه. تو سکوت و تاریکی طاقت فراسا فرورفته یکی از چراغ‌وروشن کردم که دیدم امیر لای یکی از چشاشوباز کرده.

__ساعت چنده

__ساعت نه شبه

__اوه چقدر خوابیدیم چرا بیدارم نکردی.

__خودمم تازه بیدار شدم به طرف اشپزخونه رفتمو چایی سازو روشن کردم و بیسکویتم از کمد در آورده بودم. از صبح که چند لقمه صبحونه خورده بودم. دیگه هیچی نخورده بودم شکمم داشت صدا میکرد لعنتی. که با ورود. امیر. به اشپزخونه فهمید و زد زیر خنده.

__از حجات سرمو انداختم پایین و رفتم سمت چایی ساز که امیر گفت

چاییتو خوردی. برو حاضر شو. میخوام ببرمت یه
رستوران توپ.

[16:28 07.11.20]

پارت 142

از خدا خواسته قبول کردم و رفتم بالا که حاضر
باشم. همین شلوار لی که پام بود خوب بود فقط یه
مانتو جلوباز مشکی پوشیدمو موهامم سفت بالای.
سرم بستم. یه برق لب زدمو با ادکلن دوش گرفتم
اومدم بیرون. که دیدم امیر یه شلوار مشکی جذب با
لباس زرشکی استیناشم زده بود بالا موهاشم. حالت
داده بود. خیلی جیگر شده بود

خانمی دید زدنتموم شد اجازه میدی بریم.

چپ چپی نگاش کردم و رفتم سمت در و وارد
اسانسور شدمو. سریع کلید پارکینگ روزدم

وایسا منم پیام. عه

یه تای ابرومو انداختم بالا که تا اومد برسه.

اسانسور بسته شد. قیافش دیدن داره الان. ☺ وقتی
به پارکینگ رسیدم دیدم امیر زودتر از من رسیده

توماشین نشستہ۔ عہ توچجوری رسیدی۔
جوابمونداد اخماش شدید توہم بود عجب بی جنبہ ای
بودا۔ با شما ہستم اقا امیر۔ کہ یہ دفعہ بہ سمت خم
شد چتہ ترسیدم بابا

کہ منودست میندازی دیگہ۔ خودت بگوچہ تنبہ ای
برات در نظر بگیرم۔

لبامو غنچہ کردم و با بغض مصنوعی گفتم۔ عہ۔ مگہ
دلت میاد گناہ دارما۔ دستمو کشیدم روشکممو گفتم۔
ببینید باباتون میخواد تنبیہ ہم کنہ۔ با حالت
مظلومی بہش نگاہ کردم کہ۔ پیشونیمو
محکم بوسید و گفت این دفعہ رو میگذرم شیطونک۔

[16:45 07.11.20]

پارت 143

راسی مہ گل چرا گفتی باباتون مگہ۔ چند نفرن۔
اخ خدایا گند زدم۔ روبہش گفتم۔ از بس اذیتم
میکنی زبونم برگشتہ بود دوتا دوتا میگفت باحالت
مشکوکی بہم خیرہ شدہ بود

_چیه خب. میخوان یه جین باشن اینجوری نگاه
میکنی خب قاطی کردم دیگه

_اوکی من تسلیم.

_روبه روی رستوران شیکی ایست کرد. و پیدا
شدیم. و رفتیم داخل که امیر گوشه ترین جا. و دنج
ترین جا رو انتخاب کردو نشستیم. که گارسون اومد

_چی میخوری عزیزم.

_جوجه امیر رو به گارسون گفت. جوجه کباب
کوبیده لطفا.

_چیز دیگه ای لازم ندارین قربان

_نه ممنون.

_به اطراف نگاه میکردم که امیر گفت.

_مه گل میگم اگه یه روز بهت بگن. دلیل. مرگ
پدرت چیز دیگه ای بوده. چیکار میکنی.

_از سوالش شوکه شدم اخه این چه سوالی بود دیگه
بنا براین روبهش گفتم خب. نمیدونم. اصلا چرا
اینجوری گفتی

_هیچی. همینجوری گفتم یکم سوال فنی ازت بپرسم
تا غذا روبیاری سرگرم باشی.

__حس میکردم یه چیزوداره مخفی میکنه. اومدم
ازش سوال کنم که غذا هارواوردن.

[01:30 08.11.20]

پارت 144

__بعد از اینکه شامو خوردیم. امیر حساب کردو
اومدیم بیرون که بهش گفتم میشه یکم پیاده روی
کنیم ماه های اخرم سنگین شدم پیاده روی برامخوبه.
__اره حتما.

__بعد از یکم راه رفتن امیر گفت
__مهگل یهچیزی رومیخوام بهت بگم یه حقیقتی رو
نمیدونم واکنشت چیه چیکار میکنی. ولی. اول به
حرفامکامل گوش بده بعدش. هرکاری خواستی بکن
__از طرز حرف زدنش دلشوره به دلم افتاد. چرا
اینجوری حرف میزنی. چیزی شده.
__توبهم قول بده اول. قشنگ گوش میکنی.
__باشه قبول
__بیا بریم رو اون سبزه ها بشینیم.

__به سمت سبزه ها رفتیم و روش جا گرفتیم که امیر شروع کرد به حرف زدن.

__من از بچگیم. انگار مادر نداشتم تمام دارایی من پدرم بود. بر عکس همه ی پسران که مامانها هستند. من به شدت از مادرم. متنفر بودم. به پدرم وابسته

[01:36 08.11.20]

پارت 145

__مادرم همیشه پی. خوش گذرونی بود و اصلا برا منو پدرم وقت نمیزاشت تنها کسی که. به منو بابا میرسید. همین مریم خانم بود. که اونم بعد از فوت بابا. و مستقل شدن من گاهی میومد. پیش خودم کار میکرد روزا میگذشت من بزرگتر میشدم بیشتر میفهمیدم. یادمه پدرم چقدر به مادرم عشق میورزید اما مادرم. رفته بود با شریکش. روهم ریخته بود.

__به حرفای امیر گوش میدادم حین حرف زدن دستاش مشت میشد و فکش منقبض. از گفتن این حرفا. مشخص بود داره زجر میکشه.

یه شب مامانموشریک بابا توخونه بودن باهم من
همه چیز رو دیدم. ورفتم اتاقم. اما اون روز بابام زود
اومدو دیده بود برای همین با کیارش خیلی دعوا
کردن و کیارش گفت بابای تو مجبورش کرده اینکارو
کنه

[16:10 08.11.20]

پارت 146

چی میشنیدم بابای من اخه چه ربطی به اینا داشت.
اومدم بپرسم که گفت

من پسر عمه ی تومیشمو. مادرم عمه ی تو سر
موضوع ارث ومیراث. مادرم با بابات مشکل داشته
بخاطر کارای مادرم هیچی به مادرم تعلق نگرفته یعنی
پدر بزرگمون این رو گفته بوده مادرمم برای انتقام از
بابات. گفت. بابات اون دوتارو مجبور کرده. پدرمم
اول بابای توروکشت بعد خودشو. میدونی. علت فلج
شدن مادرت. بخاطر شوکی هست که بهش وارد شده.
هیچکس نزاشت بفهمین. که. دلیل اصلیش چیه عمو

محمود بعد از مرگ پدرت. و پدرم. هواتونو
میخواسته داشته باشه اما مامانت قبول نکرده.

_چیزایی که میشنیدمو باور نمی‌کردم. با بغض گفتم
پس چرا سوگل بهم چیزی نگفت. تو این چند سال

[16:18 08.11.20]

پارت 147

_اون خودشم نمیدونه. بخدا نمیدونه. من چون از
بچگی. بابای تو. تو نظرم بود. برگشتم ایران که
پیدات کنم. انتقام بگیرم. اما. بعدش فهمیدم دوست
سوگل هستیو. از طریق مادرت خواستم اذیتت کنم.
که نتونستم دلمو بهت باختم. مه گل درسته. اولش
برا هوس میخواستمت. ولی. بد باختم مثل سگ
عاشقت شدم.

_تومنو برا هوس رانیت میخواستی. برا انتقام
چجوری باور کنم. منو دوست داری. حتما الانم
بخاطر بچه ای هست که توی وجودمه. اره

نه بخدا نه به والا. توکه اومدی توزندگیم برام تازه بودی. مثل دخترای دیگه دنبال پول. و مال نبودی. فرق داشتی. خودتو تو قلبم جا کردی صاحب قلبم شدی لامصب چیکار کنم که باورت بشه.

اما من فقط اشک میریختم. قلبم درد گرفته بود. پدرم. خانوادم بخاطر مادر امیر مادری که عمه ی من حساب میشد. از رگ و ریشه هم بودیم. چطور تونسته بود زندگی برادرشو. تباه کنه اخه. همینجوری داشتم اشک میریختم. که. امیر اومد بغلم کرد. اونم تقصیری نداشت مثل همه ی ما قربانی. شده بود. خدایا. چرا تموم نمیشن.

منو ببر بهشت زهرا میخوام برم پیش بابام.

این وقت شب اخه

اره این وقت شب این وقت شب. داد زدنم دست خودم نبود جیگرم سوخته بود. قلبم روحم شکسته بود.

[16:26 08.11.20]

پارت 148

__بعد. از اینکه. سر مزار بابا رسیدیم خودمو انداختم
رو قبر و زار زدم. برا بی کسیم. برا تنهایییم. هوا خیلی
سرد بود و از سرمای زیاد دندونام بهم میخوردن. اما
نمیخواستم. برم. میخواستم بمونم پیش بابام بابایی
جونم. همینجوری داشتم اشک میرختم که امیر گفت
__انتقام هممونو از اون کیارش هر مزاده گرفتم. او
شبی که گفتم میخوام. برم مسافرت. داشتم میرفتم
کار کیارش روتوم کنم درسته ضربه دیدم. ولی.
خونشو ریختم. برای همین ادماش باز دنبالم
__وحشت زده به امیر خیره شدمو گفتم. مگه نمیگی
مرده. پس. ادماش باعات چیکار دارن اگه بلایی
سرت بیارن چی.

__خانم پاشواز سرما یخ زدی. بعدشم. اونا
هیچ کاری نمیتونن کنن چون رئیسشون. سردستشون
عمرش تموم شده اقاجون و عموهم خبر دارن قرار
نیس صدمه ای به هیچ کس وارد بشه.

[16:34 08.11.20]

پارت 149

__به‌خونه که رسیدیم. همونجوری رفتم روتخت
خوابیدم. وبه سقف خیره شدم. کاش همه چیز تموم
میشد بایاد اوری ازرو غم دلم از اون‌چه که بود بدتر
شد. چجوری بهش بگم اخه. خدایا. صدای پای امیر
بود که به تخت نزدیک شدو بغل من جا گرفت. منو
توبغلش گرفت همونجور که داشتم. با. یقه
پیراهنش‌بازی میکردم گفتم امیر.
__جانم.

__ارزور وچیکار کنم. چطوری بهش بگم.
__نگران نباش حتما تا الان ارمان بهش گفته
__چی مگه اون میدونه. اره. امشب که برنامشو
چیندم بهت بگم به اونم سپردم که به ارزو بگه.
خیالت راحت رفیقم هوای خواهرتو داره
راستی فرداهم شرکت نمیرم
__چرا.

__چون هم مراسم خواستگاری بهترین. رفیقم
وبرادرمه. هم مراسم. خواهر زنم
__با بی حالی. روبهش لبخند زدم. که پیشونیمو
بوسید. خوابید.

[16:45 08.11.20]

پارت 150

_صبح پاشدمو. بعد از یه دوش حسابی که بهش.
احتیاج داشتم. از حموم در اومدمو موهامو. سشوار
کشیدمو ازادانه رها کردم رفتم اشپزخونه صبحونه
رو آماده کنم امیرو صدا کنم که بریم خونه مامان.
ارزودست تنها بود از سر. صبح هزار دفعه پی ام
داده بود. رفتم بالا سر امیرو صداش کردم. امیر.
پاشو. صبحانه حاضر کردم بخور و بریم. اقا امیر.
امیری. پوف مثل اینکه فایده نداشت. اومدم برگردم
برم سالن که دستم کشیده شدو شوت شدم توبغلش.
وای دیونه چیکار میکنی.

_هیچی خانومم بغل میکنم.

_پاشو. بابا. بینتو نمال به موهای. من. باید بریم
خونه مامان. ارزودست تنهاست.

_شما یکم بغلت اقات بخواب. بعد که پاشدم میریم.

_عه امیر اذیت نکن گناه داره

_منم گناه دارم. یه لحظه اروم بگیر بزار بخوابیم.

__اروم گرفتموچیزی نگفتم که در کمال ناباوری
خودمم خوابم برد. چشموکه باز کردم با دیدن
ساعت جیغی کشیدم کع امیر بدبخت از ترس از تخت
افتاد

__چی شده بابا چته

__نگاه کن ساعتو ساعت چهار شد.

__خب چرا. اینجوری جیغ میکشی. از ترس. زهر
ترک شدم.

__فدا سرم. پاشو. بروحموم بریم زودتر. ببین چند
دفعه زنگ زده بوده دختری بیچاره مثلاً ابجی
بزرگترشم. دست تنها ولش کردم. دیدم همینجوری
بهم خیره شده وداره میخنده. که باجیغ اسمشو صدا
زدم. امیرررر پاشووو برووو دیگه.

__باشه من رفتم. غلط کردم ولی حرص میخوری
خوشگلتر میشیا.

__با غیض بهش نگاه کردم. که رفت تودرو بست خدا.
خودت یه صبری بهم بده.

[16:52 08.11.20]

پارت 151

__به ارزوپیام دادمو ازش معذرت خواستم که گفت دوستش رفته کمکش. چون وقت نبود تا میرسیدیم اونجا مهمونا هم میومدن کت قرمز رنگی رو با شلوار مشکی سرش انتخاب کردم. که خیلی با پوست سفید تضاد قشنگی رو ایجاد میکرد. نشستیم پشت میز ارایشو. اول از همه موهامو صاف ترش کردم و همونجوری بهش تافت زدم. که خوب وایسه. یکم کرم پودر زدمو خط چشم گربه ای. و سایه دودی مشکی. رژ لب قرمز تواینه به خودم. نگاه کردم. برای خودم یه بوس فرستادم. عجب. جیگری بودم من. رفتم برای امیرم. یه لباس قرمز. کت و شلوار مشکی خوش دوختش و بیرون اوردمو با کروات. مشکی. خیلی قشنگ میشد. توهمین فکر بودم که دیدم. امیر. داره سوت میزنه

__به به. خانم ما چه کرده. همه رودیونه کرده.

__خخخ کوفت زود باش. موها تو خشک کن بیوش بریم دیره.

__تواز عروسم بیشتر هولیااا

__خب خواهر بزرگشم استرس دارم.

من قربون خانمم بشم.

[17:03 08.11.20]

پارت 152

به خونه مامان که رسیدم چون کلید داشتم سریع
درو باز کردم و ارزور و صدا کردم. که باد یدنش. چند
لحظه مات موندم. خواهر کوچولوم چه خوشگل شده
بود. کت دامن. زرشکی. خوش دوختی پوشیده بود
که تو بدنش حسابی نشسته بود ارایش. ملایمی کرده
بود. الهی قربونت بشم ابجی کوچیکه. چقدر زیبا
شدی

تو هم همینطور. ابجی دوستم نیلوفر. نیلوفر ابجیم
و دامادمون اقا امیر.

خوشبختم. دختر با نمکی بود پوست سفید و قد بلند
و موهای خرمایی. لبای متوسط. الحق که خدا چیا
خلق میکنه. یکم نشستیم. که صدای در اومد
ارزو هل کرده باشد که امیر گفت

بشین من باز میکنم. 😊

_سلام خوش اومدین. با خانواده ا رمان خوش وبش
کردیمو دعوتشون کردیم. به نشستن. روبه ارزوگفتم
به به دامادمون چهتیپی کرده. کت وشلوار طوسی
موهاشم بالا زده بود.

_کوفت مه گل همینجوری استرس دارم. تو دیگه این
وسط کرم نریز

_با این حرفش منونیلوفر زدیم زیر خنده. که با غیض
بهمون خیره شد. رفتم کنار امیر نشستم که پدر
ارمان. شروع کرد به حرف زدن.

_خب همگی. میدونیم که برای چی اینجاایم. و امیر
جان خودت همه چیزومیدونی راجب ما ولی خب یبار
دیگه میگم که شما.

_اشاره ای به من کرد که امیر گفت

_همسر من وتنها خواهر عروس خانم.

[17:09 08.11.20]

پارت 153

_خوشبختم.

_منم همینطور

_خب. دخترم ما از دار دنیا همین یه پسر و داریم.
منو خانم خیلی روی تربیتش کار کردیم شاید بعضی
وقتا گوشت. تلخ بشه اما چیزی ته دلش نیس. البتہ
گوششومیکشم اگه عروسمو اذیت کنه.

_همه با این حرف آقای حسینی خندیدن. که ارمان
گفت.

_ممنونم که انقدر به بنده لطف دارید.

_دخترم ظاهر و باطن ما همینیم. اگه اجازه بدین. این
دوتا جوان برن یه گوشه ای حرفاشونو بزنن.

_اینا چه حرفیه اختیار دارین بله حتما اجازه ی
ماهم دست شماست.

_خب پس بابا جان پاشین. برین. حرفاتونو بزنین. که
ایشا خیره.

_ارزو پاشدو ارمان پشت سرش. رفتن تواتاق. از
سر شب هی زیر دلم درد میگرفت اما بهش اهمیت
نمیدادم. بعد از ده دقیقه ای بیرون اومدن از اتاق که.
آقای حسینی گفت.

_دخترم چی شد دهنمونو شیرین کنیم.

_ارزوبا خجالت گفتم به. که نیلوفر کلی. کشید و همه دست زدیم. پاشدم ارزو رو بوسیدمو به ارمان تبریک گفتم. رفتم سمت اشپزخونه که ارزو گفت
_ابجی توبشین. من خودم.

_هیس زشته. برو بشین پیش نیلو. به اشپزخونه رفتمو. لیوانا رو داشتم چایی میکردم. که. یدفعه. زیر دلم. درد شدید. گرفت فکر کنم وفتش بود. جیغی کشیدم که امیرو همه سرا سیمه اومدن. تو اشپزخونه

[17:18 08.11.20]

پارت 154

_چی شده مه گل چته خانومی.

_وقتشه. امیر با سرعت منوبغل کرد و برد گذاشت تو ماشین. مشخص بود. حسابی ترسیده. من از درد زیاد نمیتونستم تکون بخورمو. استخون های بدنم در حال شکسته شدن بود که امیر با هر جیغ من بر میگشتو میگفت

_اروم باش خانوم رسیدم. تحمل کن. عزیزم دورتبگردم

__بلاخره به بیمارستان رسیدیم که پرستار را با تخت
اومدن و منوروتخت خوابوندن و به سمت اتاق عمل
میرفتن که به پرستاره گفتم توروخدا بزارین شوهرم
بیاد. به امیر لباس دادنو اونم با من اومدو با هر
اشک وگریه من اونم گریه میکرد. اشک میریخت.
داشتم از حال میرفتم که پرستار گفت نخواب زور
بزن. تمام توانمو جمع کردم. که صدای. بچه. توی
اتاق پیچید و دیگه هیچی نفهمیدم

[17:33 08.11.20]

پارت اخر

__وقتی به هوش اومدم همه تو بادیدن چشای بازم.
همه بهم تبریک گفتن. امیر اومد بالای سرم
__خسته نباشی خانمم بابت تموم زحمات ممنونم.
اما چرا نگفتی دوتا فرشته داریم.
__لبخند بی جونی زدمو گفتم خواستم سوپرایز بشی.
__فدای تو بشم من.
__میشه بچهاروبهم بدی.
__اره حتما.

__دخترمو بهم داد. وپسرم بغل خودش. وای چقدر خوشگل بود موهای. پر مشکیش. و صورت مثل برفش. دستشو تو دستامو گرفتم بوسیدم تمام در دام یادم رفته بود. پسرمم کیی امیر بود موهای بور و سفید. چشای هر دوشون طوسی یود عمو گفت

__اسمشونو چی میخوایین بزارین.

__من گفتم. اسم پسرمون کیان. امیرم گفت اسم دخترمونم کیانا.

__مبارکه بدشون به من که درگوششون اذان بگم.

__بعد از اینکه اذان گفتن گریه بچها در اومد که زنمو دخترمو بغل کردو. ارزو. پسرمو رو به بقیه گفتن

__بی زحمت مریضمون روراحت بزارین بچها گرسنشونه.

__همه کع رفتن یکی یکی به نوبت با کمک زن عموبه بچها شیر دادم. که امیر. سرویسی رو انداخت گردنمو. پیشونیمو بوسیدو گفت

__ممنونم. از اینکه. خدا تورو به من داده. دوستت دارم.

_ با عشق بهش خیره شدمو بی توجه به زن عمو
وارزو گفتم منم دوستت دارم. چقدر من خوشبخت
بودم با این سه تا موجود قشنگ توی زندگیم. خدایا
شکرت ♥

پایان